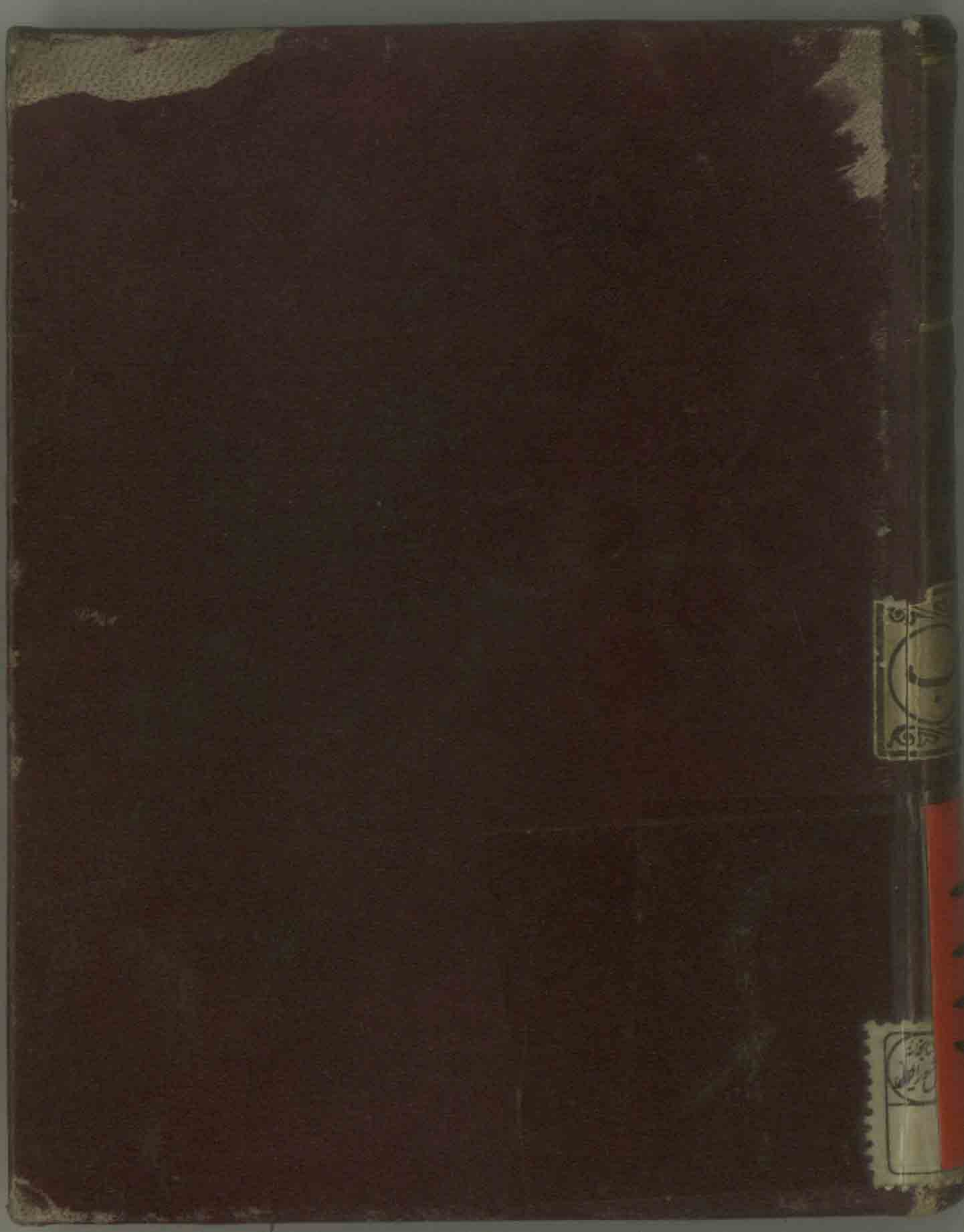





 کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 مؤسسه ۱۳۰۲
 اسم کتاب رباعی تخیل
 مؤلف حکیم عمر خیام
 موضوع تالیف اشعار
 تقدیمی سرکار رضا خان تربت
 شماره دفتر ۳۲۵۶

م. ک. م. ش. ا.
اسکن شد
 تاریخ: ۱۳۸۵ / ۵ / ۱۱

کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 ۱۴

۴۳
 ۴۲
 ۴۱
 ۴۰
 ۳۹
 ۳۸
 ۳۷
 ۳۶
 ۳۵
 ۳۴
 ۳۳
 ۳۲
 ۳۱
 ۳۰
 ۲۹
 ۲۸



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب رباعیات خیم

مؤلف حکیم عمر خیام

موضوع تالیف و شعر

تقدیمی و سرای رضا خان تربت

شماره دفتر ۳۲۲۶

م. ک. م. ش. ا.

۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



رباعیات حکیم عمر خیام

مقدمه و شرح و تفسیر

رباعیات حکیم عمر خیام

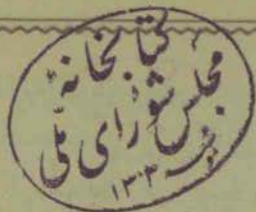
از دکتر محمد علی...



تألیف...

ویراسته و تصحیح...

تیراژ سال ۱۳۰۱ هجری شمسی



رباعیات حکیم عمر خیام

بامقدمه راجع باشعار و شرح حال حکیم

از دکتر فریدرخ روزن



قیمت چهل و قران

برلین * چاپخانه کاورانی بچاپ رسید

نوروز سال ۱۳۰۴ هجری شمسی



کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتابخانه مجلس شورای ملی

مقدمه

این مجموعه رباعیات خیام مبنی بر یک
نسخه خطی قدیمی است که صاحب آن خانم «کاترینا
فن اهام» آنرا برای استفاده بعنوان امانت بایستاد
وا گذاشت. نگارنده هم آنرا بتوسط چاپخانه
کاویانی که در بذل همراهی هیچگونه کوتاهی
نکرد در برلین انتشار داد.

کسانیکه در انجام طبع این کتاب باینده همراهی
کردند، یکی آقای م. غنی زاده بود که از طرف
چاپخانه کاویانی زحمت تطبیق آنرا با نسخ دیگر
و نوشتن حواشی و ترتیب الفبائی رباعیات را متحمل
شدند. «سرد سن رس» رئیس مدرسه عالی علوم
شرقی لندن هم در باب تحقیق قدمت کتاب کمک

معلوم میشود که اضافه شدن رباعیات از همان
زمان قدیم شروع شده است. ^{که در آن زمان}
طریقه ژو کوفسکی اگر چه کمیک زیادی برای
پیش بردن این مقصود نموده ولی اعتماد را نشاید
و آنرا نمیتوان اساس تحقیقات رباعیات خیم قرار
داد. یک مثال میتواند این مطلب را بخوبی آشکار
کند:

رباعیات نمره ۱۱ و ۷۵ نسخه بودلین را ژو کوف-
فسکی جزء رباعیات گردانده قرار داده چه آنها را
به طالب املی نیز نسبت داده اند. نسخه بودلین
در سال ۸۶۵ هجری تحریر یافته و طالب املی
در سال ۱۰۰۴ یا ۱۰۰۵ هجری شمسی وفات کرده
است از مقایسه این دو تاریخ بطلان این نسبت و بنا
بر این نقص «فرض رباعیات گردانده» بخوبی
واضح میگردد. ^{در این کتاب}
دوازده رباعی از حق ما که مطابق جدول ژو کوف-

فسکی بحافظ نیز منسوبند فقط در نسخی از دیوان
حافظ که از صد سال باینطرف منتشر شده اند
موجودند و حال آنکه در دیوانهای قدیم اینحالت
وجود ندارد مثلاً در یک نسخه قدیمی خطی (که
تاریخ تحریر آن ۱۰۴۹ هجریست) فقط دو عدد
از این رباعیات یافت میشوند و در یک حافظ
خطی قدیمی که در کتابخانه اینجانب است هیچیک
از آن رباعیات یافت نمیشوند (این کتاب اخیر که
تاریخ تحریر آن معین نشده از روی خط و کاغذ
میتوان قدمت آنرا حدس زد و شاید در حوالی
۹۰۰ هجری نوشته شده باشد) همچنین چهار
رباعی که ژو کوفسکی آنها را در دیوان جلال الدین
رومی پیدا کرده است در یک دیوان خطی قدیم که
شاید قدمت نسخه حافظ فوق الذکر باشد و در
کتابخانه بنده است دیده نمیشوند. ^{در این کتاب}
اگر بیشتر در فهرست رباعیات گردانده دقت کنیم

ملاحظه خواهیم کرد که این فرض اساس صحیحی
ندارد مثلاً هیچکس نمیتواند نسبت رباعی ذیل
را بحافظ قبول کند زیرا که طرز بیان و فکر و
ظاهر و باطن رباعی بطلان این نسبت را ثابت میکند.
اینست رباعی:

آن تصر که بهرام در او جام گرفت
آهو چه کرد شیر آرام گرفت
بهرام که کون میگرفتی همه عمر
دیدی که چگونه گود بهرام گرفت

ممکن است این رباعی از خیام باشد یا نباشد ولی
بهر حال نمیتواند از حافظ باشد زیرا که فرق میان
دنیای تفکرات این دو شاعر بسیار است. از اینجا
معلوم میشود که ما نمیتوانیم فقط به پیدا شدن یک
رباعی در دیوانی بدون ملاحظه معنی رباعی را به
صاحب آن دیوان نسبت دهیم. زیرا علاوه بر
اینکه رباعیات شعرای دیگر داخل گفته های خیام

شده مقداری از رباعیات خیام بدیوان شعرای دیگر
مضافت کرده است. چون رباعی ساده و مختصر
و فاقد نام شاعر است لذا انشاد آن برای یک ایرانی
ادیب چندان سخت نیست و این خود یکی از
علل ناخالص ماندن رباعیات و البته غزل جعلی
کمیابتر از رباعی مصنوعی است. اشکال دیگر
اینکه زبان فارسی و اسلوب آن از هشتصد سال
باینطرف تقریباً بلا تغییر مانده و فارسی جدید و قدیم
را نمیتوان بخوبی از هم تمیز داد. در طرز بیان
شاعرانه هم یکعده اصطلاحات و افکار معینی
همواره تکرار میشوند بقسمیکه با اطمینان کامل
نمیتوان شعری را بشاعر معینی نسبت داد. اگرچه
شعرای بزرگ مانند فردوسی، سعدی، حافظ هر
یک شیوه مخصوصی دارند معذک در باره رباعی
نمیتوان آن اسلوب را تشخیص داد.
طریق دیگری برای تشخیص رباعیات از صورت

ظاهری آنها بتوسط «گریستن زن» داده شده
بدیققسم که او تمام رباعیات را که دارای نام خیام
هستند جمع کرده و احتمال میدهد که شاید اصلی باشند
ولی در عین حال خود او اشاره میکند که این
طریقه هم مطمئن نیست و یک رباعی مثال میآورد
که در آن نام خیام را بجای اسم شاعر اصلی در رباعی
گذاشته اند. این تبدیل اختلافات ممکن است که در
سایر رباعیات این سلسله هم موجود بوده در
احتمال اصلی بودن آنها اختلال رساند مثلاً رباعی
نمره ۳ از دوازده رباعی که گریستن زن آنها را
جمع کرده این حال را دارد بقرار ذیل:

خیام که خیمه های حکمت میدوخت
در کوره غم فدا و ناگاه بسوخت
مقراض اجل طناب عمرش ببرید
فراش فضا بر ایگانش بفروخت.

که بظن قوی پس از فوت خیام نوشته شده است
یازده رباعی دیگری که نام خیام را دارند عبارتند
از:

۱
خیام ز بهر گنه این مانم چیست
وز خوردن غم فائده یش و کم چیست
آنها که گنه نکرد غفران نبود
غفران ز بهر گنه آمد غم چیست

۲
خیام تنت بخیمه ماند راست
سلطان روح است و منزلش در افناست
فراش اجل ز بهر دیگر منزل
ویران کند این خیمه چو سلطان برخاست

۳
(رباعی سوم در فوق ذکر شد).

تا چند زنم بروی دایاها خشت
 بزار شدم ز بت پرستان و کشت
 خیام که گفت دوزخی خواهد بود
 که رفت بدوزخ و که آمد ز بهشت
 خیام اگر چه خر که خرخ کبود
 زد خیمه و در بست در گفت و شنود
 چون شکل حباب باده در جام وجود
 ساقی ازل هزار خیام نمود
 خیام اگر ز باده مستی خوش باش
 با لاله رخی اگر نشستی خوش باش
 چون آخر کار نیست خواهی بودن
 انکار که نیستی چو هستی خوش باش

از من بر مصطفی رسانید سلام
 و آنگاه بگویند با عزاز تمام
 کای سید هاشمی چرا دوزخ ترش
 در شرع حلالست و می ناب حرام

از من بر خیام رسانید سلام
 و آنگاه بگویند که خامی خیام
 من کی کفتم که می حرامست ولی
 بر پخته حلالست و بل خام حرام

تا بتوانی خدمت و ندادن میکنی
 بنیاد نماز و روزه و یران میکنی
 بشنو سخنی راست از خیام ایدوست
 می میخورد و ره میزن و احسان میکنی

تا چند ز مسجد و نماز و روزه
در میکده ها مست شو از در یوزه
خیام بخور باده که این خاک ترا
که جام کنند و که سبو که کوزه

آدم چو صراحی بود و روح چو می
قالب چو مٹی بود صدائی در وی
دانی چه بود آدم خاکی خیام
فانوس خیالی و چراغی در وی

خیام زمانه از کسی دارد شک
کو در غم ایام نشیند دلتنگ
می خور تو در آبگینه با ناله جنگ
زان پیش که آبگینه آید بر سنگ

در این عده کم رباعی هم همه اصلی نیستند
مثلاً رباعی نمره ۲ در دیوان خطی سابق الذکر
جلال الدین رومی به ترتیب ذیل موجود است:

این صورت تن بخیمه مانند است
جان سلطانی که منراش دار بقاست
فراش ز بهر منزل آینده

نه خیمه پیفکند چو سلطان برخاست

و محتمل است که اسم خیام را بمناسبت کلمه خیمه
داخل رباعی کرده آنرا بصورت رباعی نمره ۲
نوشته اند. همچنین دو رباعی ۷ و ۸ (مکالمه شاعر
باحضرت رسول) ابدأ از خیام نیستند و طرز آنها
شبهت با اسلوب خیام ندارد و مربوط بودن دو
رباعی هم بعنوان سؤال و جواب جای دیگر نظیری
ندارد. البته اگر دو شاعر مختلف باشعار هم جواب
دهند مطلب دیگری است مانند رباعی ابو سعید

ابو الخیر در جواب رباعی ابو علی سینا (که آن
نیز بخاتم منسوب شده) که ذیلاً نگاشته می‌آید:

رباعی ابو علی سینا (منسوب بخاتم)
ما یم بلطف تو نوالا کرده
وز طاعت و معصیت ترا کرده
آنجا که عنایت تو باشد باشد
نا کرده چو کرده کرده چون نا کرده
جواب ابو سعید

ای نیک نکرده و بدیها کرده
وانگاه بلطف حق نوالا کرده
بر عفو مکن نیکه که هرگز نبود
نا کرده چو کرده کرده چون نا کرده
گذشته از اینها دو رباعی ۷ و ۸ در هیچیک از
نسخ قدیمه موجود نیستند و این خود دلیل دیگری
بر اصلی نبودن آنهاست.

دو رباعی نمره ۵ و ۱۱ هم علاوه بر اینکه
در متن ما موجود نیستند از حیث صورت ظاهر هم
باشعار خیام نمی‌مانند. بنا بر آنچه گذشت فقط شش
رباعی از ذوازده رباعی را که شامل تخلص خیام
هستند میتوان اصلی فرض نمود.

علاوه بر این شش رباعی یک سلسله رباعیات
دیگر نیز یافت میشوند که تا اندازه به اصلی بودن
آنها میتوان اطمینان کرد. و آنها اشعاری هستند
که در کتب قدیمه بعمرم منسوب شده‌اند. این
اشعار را ژو کوفسکی جمع آوری کرده است و
ما ذیلاً آنها را درج میکنیم. نجم الدین راوی در
کتاب مرصاد العباد که در موضوع تصوف نوشته است
باشخاص مادی و طباعی جمله آورده از جمله
خیام را مورد اعتراض خود قرار داده این دو رباعی
را از وی ذکر میکند:

دوری که در او آمدن و رفتن ماست
 آنرا نه بدایت نه نهایت پیداست
 کس می نرند دمی در این معنی راست
 کاین آمدن از کجا و رفتن بکجاست
 دارند چه ترکیب طبایع اراست
 از بهر چه او فکندش اندر کم و کاست
 کر نیک آمد شکستن از بهر چه بود
 ورنیک نیامد این صور عیب گراست
 زو کوفسکی احتمال میدهد رباعی که در
 نسخ قدیمه هم یافت میشوند اصلی باشند.
 غیر از اینها در کتاب نزهة الارواح (اثر شهر
 زوری) که اصل آن عربی است دو رباعی از خیام
 مذکور است از ایقرار:

گویند بچشر گفتگو خواهد بود
 و آن یار عزیز تندخو خواهد بود
 از خیر محض جز نکوئی ناید
 خوشباش که عاقبت نکو خواهد بود

از واقعه ترا خبر خواهم کرد
 آنرا بدو حرف مختصر خواهم کرد
 با عشق تو در خاک فرو خواهم شد
 با مهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد

علاوه بر اینها دو رباعی ذیل نیز در کتاب
 فردوس التواریخ (۸۰۸ هجری) بخام منسوبند
 ولی در نسخ مشهوره رباعیات خیام یافت نمیشوند:

هر ذره که بر روی زمینی بوده است
 خورشید رخی زهره جینی بوده است

کرد از رخ نازنین بآزرم نشان
کان هم رخ وزلف نازنینی بوده است

✽

سیر آمدم ای خدای از هستی خویش
از تنگدلی و از نهی دستی خویش
از نیست چو هست میکنی بیرون آر
زین نیستیم بحرمت هستی خویش

رباعی اولی را «رس» مستشرق انگلیسی بحکیم
سنائی (متوفی در سال ۵۲۵ یا ۵۳۵) نسبت میدهد.
ولی این رباعی علاوه بر شباهت ظاهری و معنوی
باشعار خیام در کتاب تاریخ گزیده از حمدالله مستوفی
که بتاريخ ۷۳۰ تألیف شده نیز دیده میشود. پس
بر رویهم عده رباعیاتی که در کتب قدیمتر از قرن
هشتم هجری بهر منسوبند شش عدد میباشند.
از روی دو طریقه فوق الذکر میتوان دوازده

رباعی را تا اندازه با اطمینان قلب بهر نسبت داده
آنها را محک شناختن رباعیات دیگر قرار داد.
برای اینکه معلومات در باره رباعیات بیشتر از
این بشود یا باید بعضی روایات از قدما مانند ترجمه
الدین رازی و غیره بدست آید و یا اینکه نسخه
قدیمی که تا کنون معروف نبوده پیدا شود. بنا بر
این نگارنده دسترس یافتن به نسخه خطی را که
ذکر آن گذشت غنیمت شمرده برای پیش بردن
این تحقیقات اقدام نمودم. و آن کتابست نیمه
خشتی و کامل و کوچک که بخط نستعلیق قدیمی
روی کاغذ خانقاهی نوشته شده است. دارای نصد
و سی عدد رباعی است که برخلاف نسخ جدید
بترتیب حروف هجا مرتب نشده. ولی برای اینکه
خواننده هر رباعی را که خواهد زود پیدا کند
مناسب آن دیدیم که به ترتیب حروف الفبا مرتب
شود بدینقسم که ابدا رباعیات بر حسب حروف

آخر بدنبال هم قرار گرفته بعد رباعیاتیکه دارای
 یک حرف آخر هستند بترتیب حروف ابتدائی
 مرتب شوند. در این کتاب از هر چیز جالب توجه تر
 تاریخ آنست یعنی در آخر کتاب نوشته شده: «تمت
 الرباعیات ۷۲۱» اگر صحت این تاریخ ثابت شود
 متن ما باندازه ۱۴۰ سال شمسی و یا ۱۴۴ سال
 قمری از نسخه اکسفورد قدیمتر خواهد بود. ولی
 خط استعلیق و خوب ماندن کتاب صحت این تاریخ
 را رد میکند. شیوه خط پخته و یکسان بودن
 آن حکماً جدید نیست و بنظر میرسد که کتاب
 بر دوره خوش نویسی نستعلیق مقدم باشد. مقایسه
 تصویر خط این نسخه (رجوع بآخر) با بودلتن اقدم
 بودن آنرا ثابت میکند و استعمال حروف (ب و ج)
 بجای (پ و چ) باستانی چند مثل نیز عقیده
 فوق را تقویت میکند. ولی میان دال و ذال معجم
 تفاوتی گذاشته نشده. علت خوب ماندن کتاب اینست

که شاید تقریباً دوست سال قبل و یا بعد از آن
 بریده شده کناره های کهنه آن از میان رفته است.
 احتمال می رود برای اینکه کتاب را در یک جلد
 لاکی قرار دهند اینکار را کرده باشند و یکی از
 مالکین کتاب آنرا با نقاشیها و تصاویر چوکان-
 بازی و عیش که در اول و آخر کتاب دیده میشوند
 مزین کرده یکی از آن تصاویر هم ناتمام مانده
 است. علاوه بر اینها در میان متن تصویر نیست که در
 جای یکره ای رسم شده، این تصویر را بمناسبت
 مضمون شعر قبل از آن در جای رباعی پاک شده
 نقاشی کرده و برای اینکه از میان نرود مصراع اول
 آنرا در حاشیه نوشته اند که اینست: «گل گفت که
 من یوسف مصر چمنم» انتهای رباعی قبل از تصویر
 اینست:

میگفت خوشا کیسکه اندر بر او
 یاریست چو ماهی و شبی چو نسالی

این تصاویر ابتدا برای اثبات تاریخ نسخه مفید
 و زوده نیستند زیرا معلومست که چندی پس از تحریر
 کتاب نقاشی شده‌اند. (ملاحظه فرمایید) ولی بواسطه استعمال خط نستعلیق قبول تاریخ
 ۷۲۱ نزدیک بمحالیست؛ و تا کنون کتابی که در
 اوایل قرن هشتم بخط نستعلیق نوشته شده باشد
 بنظر نگارنده نرسیده، گذشته از این کاغذ و مرکبی
 که برای جدول بندی استعمال شده‌اند تاریخ
 جدیدتری را نشان می‌دهد، احتمال می‌رود که کتاب
 از روی نسخه که در سنه ۷۲۱ نوشته شده استنسخ
 شده باشد و کاتب، چنانکه گاه اتفاق می‌افتد،
 تاریخ نسخه اصل را هم نقل کرده است و ممکن
 است رباعیاتی هم که در اصل نبوده است از خود
 اضافه کرده باشد. شاید عنوان «رباعیات خیام» و
 «جونک» که با خط قدیمی بر صفحه اول نوشته
 شده است اینمطلب را تصدیق کند.

بدین لحاظ اگر در متن رباعیاتی که بشعرا
 بعد از سنه ۷۲۱ منسوبند پیدا شود جای تعجب
 نخواهد بود. بنظر میرسد که رباعی ۱۴۳ که به
 محمد المغربي منسوبست از این قبیل باشد. این
 شاعر صوفی در ایام حکمرانی شاهرخ میرزا پسر
 امیر تیمور در تبریز میزیست و چون تسلط وی مابین
 سنه ۸۱۰ و ۸۵۰ بوده پس شاعر مذکور صد سال
 بعد از تاریخ متن ما حیات داشته است، ولی ممکن
 است، گرچه احتمال نمی‌رود، رباعی مذکور
 اصلاً مال خیام بوده بعد از نسخه رباعیات او
 بدیوان مغربی سیر کرده باشد.

از این مثال میتوان دید که تعیین تاریخ نسخ
 خطی مثل متن ما تا چه درجه اشکال دارد و پس از
 زحمات زیاد نتیجه تحقیقات خود را به نص «الله
 عالم الغیب» باید خاتمه بدهیم. اگر نسخه اصلاً
 تاریخ نداشت آنرا جدیدتر تصور مینمودیم و در

هر صورت اگر تاریخ آنرا صد یا دویست سال هم
دیرتر فرض کنیم باز حکم نسخه قدیم و معتبری
را دارد که میتواند با نسخه اکسفورد همسری کند.
ارزش و اعتبار یک چنین مبداء جدیدی محتاج
شرح و بیان نیست. اگرچه این نسخه هم از صدمه
اضافات و دستبرد نسخ مصون نیست و نمیتوان ادعا
نمود که آنرا با دقت زیادی نوشته اند باز اگر آنرا
با فهرست رباعیات گردنده ژوکوفسکی (که
ذیلاً مندرج است) مقابله کنیم ملاحظه خواهیم
نمود که کمتر از نصف این اشعار فقط در متن ما
موجودند؛ این مسئله شاید قدمت آنرا نشان داده
بر اعتبار و قیمت آن بیافزاید.

فهرست رباعیات گردنده بقرار ذیل است:

شماره نسخه	شماره نسخه	شماره نسخه	شماره نسخه	شماره نسخه
حاضر	نیكولا	وینفیلد	بودلین	منسوب الیه
۲	۸	۷	۵	شیخ عطار
۳	۱۰	۹	»	نجم‌الدین رازی
۹	۷۰	۷۳	»	حافظ
۱۰	۳۸	۴۳	۱۹	نصیرالدین طوسی
۱۳	۶۹	۷۲	»	حافظ
۱۶	۷۶	۷۸	»	نصیرالدین طوسی
۲۹	۴۹	۵۲	»	حافظ
۵۸	۸۹	۹۱	»	خواجه عبدالله انصاری
۶۶	۹۱	۹۳	»	خواجه عبدالله انصاری
۶۸	۶۳	۶۶	»	رضاء الدین
۷۳	۵۹	۶۳	»	نجم‌الدین رازی
۱۰۰	۱۳۰	۱۵۶	»	ابن سینا
۱۰۸	۱۴۱	۱۶۴	»	نجم‌الدین رازی
۱۱۳	۱۴۳	۱۶۶	»	انوری
۱۱۸	۱۴۶	۱۴۷	»	ملای رومی، همتی بلخی
۱۳۰	۱۶۵	۱۸۳	»	مجدالدین همکر
۱۳۷	۱۶۸	۱۸۵	»	مجدالدین همکر، حافظ
۱۴۱	۱۸۳	۱۹۷	۷۵	(طالب‌آملی) سراج‌الدین قری
۱۴۳	۱۸۴	۱۹۹	»	مقرنی تبریزی، جلال‌الدین

شماره نسخه	شماره نسخه	شماره نسخه	شماره نسخه	حاضر نیکولا	ممنوب الیه
۱۴۶	۱۱۳	۱۴۲	»	»	رومی، عبدالله انصاری
۱۵۴	۱۹۹	۲۴۳	»	»	فخرالدین رازی
۱۵۷	۲۰۳	۲۴۶	»	»	شاهی، عاکفی
۱۷۱	۲۳۵	۲۶۴	»	»	حافظ
۱۷۳	۱۲۶	۲۶۵	»	»	انصاری، عطار، محمد حسن خان
۱۷۵	۲۳۰	۲۶۹	۹۹	»	نعمت الله کرمانی
۱۷۶	۲۲۹	۲۶۸	۱	»	کمال اسماعیل
۱۸۰	۲۳۸	۲۷۷	»	»	حافظ
۲۰۳	۲۶۲	۳۰۶	»	»	جلال الدین رومی
۲۱۲	۲۷۴	۳۱۷	»	»	انیرالدین
۲۲۰	۲۹۰	۳۳۰	۱۱۶	»	شیخ فرید الدین عطار
۲۲۷	۲۹۶	۳۳۳	»	»	حافظ
۲۴۰ ^(۳)	»	۳۸۹	»	»	سیف الدین باخرزی، ابوسعید، انوری
۲۵۰	۳۳۷	۳۷۶	»	»	ابوالحسن خرقانی
۲۵۷	۳۵۰	۳۹۲	»	»	شاه سنجان
۳۵۸	۳۵۳	۳۹۵	»	»	حافظ

(۳) این رباعی گردنده در فهرست ژوکوفسکی وجود ندارد و اثر آقای پروفسور شدر Schader در مجمع الفصحا جزء اشعار ابوالحسن خرقانی پیدا کرده بما اطلاع داده است.

شماره نسخه	شماره نسخه	شماره نسخه	شماره نسخه	حاضر نیکولا	ممنوب الیه
۲۵۹	۳۵۱	۳۹۳	۱۳۰	»	افضل کاشی، حافظ
۲۶۲	۲۴۸	۳۹۰	۱۳۹	»	شیخ عطار
۲۷۰	۳۷۰	۴۱۴	۱۳۵	»	شیخ عطار
۲۸۹	۳۸۷	۴۳۰	»	»	حافظ
۳۱۵	۴۳۸	»	»	»	شیخ عطار
۳۱۸	۴۵۰	۴۹۰	۱۷۵	»	سنائی
۳۲۷	۴۳۶	۴۶۳	»	»	ابوسعید ابوالخیر

از روی جدول فوق باید معین نمود که آیا اینهمه رباعیات از شعرای قبل از ۷۲۱ هستند یا خیر و بدیهی است که در این تدقیق نسخ خطی و قدیم آثار شعرارا بایستی مأخذ قرار داد زیرا که رباعیات گردنده از خارج بدیوانهای شعرای رباعی سرای دیگر نیز راه یافته اند مثلاً در یک دیوان خطی حافظ که در سال ۱۰۴۹ هجری نوشته شده است چند رباعی دیده ام که در متن ما نیز موجود است و چون حافظ در سنه ۷۹۱ وفات کرده پس

قاعدهٔ نسخهٔ ما باید پس از این تاریخ باشد ولی اگر بنسخ قدیمتر و صحیحتر دیوان حافظ رجوع کنیم این رباعیات را نخواهیم دید. اگر هیچ رباعی که تاریخ انشاد آن بعد از سال ۷۴۱ است در نسخهٔ ما موجود نباشد با ظنی قریب به یقین میتوان گفت که کتاب بهمان قدمتی است که تاریخ آن نشان میدهید و یا اقلاً از روی نسخهٔ بدان قدمت استساخ شده است. تحقیق این مسئله برای مدققین ادبیات کار دشوار و درازی است و انجام آن در اینجا لازم و ممکن نیست و میتوان امیدوار بود که محققین نتیجهٔ تفحصات خود را بروز داده راه حل مسئله را روشنتر کنند.

طریقهٔ دیگر برای تعیین قدمت و اعتبار این نسخه آنست که عدهٔ رباعیان را که ما سابقاً بطور احتمال اصلی فرض کرده بودیم و در این مجموعه موجودند معین کنیم. دو رباعی که نجم الدین بد آنها

اشاره کرده در اینجا دیده میشوند و از دوازده رباعی که تخلص خیام را دارند شش رباعی یعنی نمره ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۲ نیز در آن یافت میشوند از این رباعیات نمره ۵، ۷، ۸، ۱۱ که در صحت نسبت آنها بخيام مشکوک بودیم در اینجا وجود ندارند. فقط رباعی نمره ۳ که ما در اصلی بودن آن مردد بودیم در متن موجود است ولی باید متذکر بشویم که این رباعی در اغلب نسخ قدیمه یافت میشود. دو نمره ۷، ۸ که مکالمهٔ حضرت رسول و شاعر است و شرح آن گذشت در متن نیستند. دو نمره ۹، ۱۰ نیز که در نسخ قدیمه معروف دیگر موجودند در آن یافت نمیشوند ولی این فقدان نمیتواند مخالف با قدمت نسخه باشد. از طرف دیگر نبودن رباعیات غیر صحیح در متن هم میتواند باعث استحکام عقیده در بارهٔ قدمت و اعتبار آن باشد.

تحقیقات ما بدین پایه رسیده بود که نعمت غیر مترقبه یعنی یک ضمیمه بسیار نفیسی از طرف آقای میرزا محمد خان قزوینی از پاریس رسید و آن برای تشخیص رباعیات صحیح و غلط کمک بسیار خوبی است. معزی الیه مسوده دو نسخه را که در پاریس بدست آورده بود به آقای میرزا محمود غنی زاده فرستاد. یکی از اندو که شامل ۶۳ رباعی است مجموعه ناقصی است و از حرف (ت) شروع میشود، اگر کامل بود شاید شامل ۸۰ رباعی یعنی تقریباً نصف عدد رباعیات اکسford میشد و آن بدست سلطان محمد نوز در سنه ۹۳۰ هجری تحریر یافته (دویست سال پس از تاریخ متن). بر روی هم این ضمیمه با متن تفاوت زیاد دارد. گرچه نمیخواهیم حکم قطعی در باره آن بیان کنیم ولی همینقدر باید متذکر بشویم که اضافات و تغییرات آن خیلی بیشتر از نسخه

فعلی است زیرا دارای مقدار زیاد رباعیات است که فقط مضامین عشق را دارند و اغلب آنها در مجموعه های جدید چاپ طهران که منشاء آنها معلوم نیست موجودند و باشعار عاشقانه تقلید گفته های حافظ بیشتر شباهت دارند تا بر رباعیاتیکه ما آنها را از خیام تصور میکنیم. رباعیاتیکه سبک خیام را دارند و در آن موجودند اغلب در نسخ دیگر هم دیده میشود یعنی اشعاریکه مختص آن نسخه باشد خیلی کم است. بعضی از آنها از نقطه نظر شعری و بعضی فلسفی مهم میباشد.

اما ضمیمه دوم که شامل سیزده رباعی است بسیار نفیس است و بدست محمد بن بدر جاجرمی که از شعرای بالنسبه معروف زبان فارسی است در سال ۷۴۱ هجری نوشته شده و بترتیب حروف هجا مرتب نشده است این سیزده رباعی در نسخه و جنگی که آثار شعرای دیگر را نیز دارد موجود

است و آن نسخه در دست یک ارمنی ایرانی « کر-
کیان » نام بوده که ظاهراً برای فروش کتاب
بامریکاسفر کرده است. اهمیت کشف این چند رباعی
از آن جهت است که در تاریخ تحریر و تألیف آنها
شکی نیست و آن ۱۲۴ سال قمری و ۱۲۳ سال
شمسی قبل از نسخه اکسفورد نوشته شده. ما نظر
باهمیت این رباعیات آنها را در این مجموعه درج
نمودیم (رجوع شود بصفحه ۱۹۳) و خواننده
محترم خود را توصیه میکنیم که این اشعار را بدقت
مطالعه نماید.

اگر صحت و تاریخ این رباعیات مدلل هم
نبود باز ممکن بود که آنها را جزء اشعار صحیح خیام
محسوب داشت، عبارت آنها طبعی و مضامین آنها
با افکار خیام مطابقت کلی دارد و مطالب عاشقانه
در آنها حکم فرع را پیدا نموده در حجاب میماند
و یک جنبه فلسفی دارد. این سیزده رباعی عده

اشعار را که احتمال صحت را دارند زیاده تر میکند
و با ملاحظه اینکه دو عدد از این سیزده رباعی
در میان ۱۲ رباعی سابق الذکر هم موجود است
بر روی هم ۲۳ رباعی را میتوان اساس تحقیق
صحت رباعیات متعدده قرار داد، ضمناً ممکن است
آنها را برای تعیین اعتبار نسخه ما که ادعای هم-
عصری با آنها میکند بکار برد. از این سیزده شش
عدد یعنی نمره ۳، ۵، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۳ در متن
ما و اغلب نسخ دیگر موجود است.

خوشبختانه علاوه بر این ۲۳ رباعی که اصلی
بودن آنها تا اندازه مسلم است چند قطعه از اشعار
عربی شاعر باقیست که دقت در آنها اهمیت زیاد
دارد و عبارتند از:

—۱—

مدیر لی الدنيا بل السبعة العلی
بل الافق الاعلی اذا جاش خاطری

اصوم عن الفحشاء جهراً و خفية
 عفاً و افطاري بتقديس فاطري
 و كم عصبية ضلت عن الحق فاهتدت
 بطرق الهدى من فيض المتقاطر
 فان صراطى المستقيم بعبّر (؟)
 يصب على وادى العمى كالقناطر
 فيزكويد

— ٢ —

اذا قنعت قنسى بميسور بلغة
 يحصلها بالكد كفى و ساعدى
 امنت تصاريف الحوادث كلها
 فكن يا زمانى موعدى او مواعدى
 رسى اتخذت الشعر بين منازل
 و فوق مناظ الفرقدين مصاعدى
 اليس قضى الافلاك فى حكمه بان
 يعيد الى نحن جميع المساعد

فيا نفس صبراً فى مقيلك انما
 تخر ذراه بانقضاض القواعد
 متى ما دنت دنياك كانت مصيبة
 فوا عجباً من ذا القريب المبعاد
 اذا كان محصول الحياة منية
 فشتان حال اكل ساع و قاعد
 فيز اوراست

— ٣ —

زجيت دهرأ طويلاً فى التماس اخ
 يرعى ودادى اذا ذوخلة خانا
 فكم آلت و كم آخيت غير اخ
 و كم تبدلت بالاخوان اخوانا
 و قلت للنفس لما عن مطلبها
 بالله لا تألفى ما عشت انسانا
 سبقت العالمين الى المعالى
 بصائب فكرة و علوه

فلاح بحکمتی نورالهدی فی لیل للضلالة مدلهمه
برید الجاحدون لیطفوها ویأی الله الا ان یتمه

— ۵ —

العقل یعجب فی تصرفه ممّن علی الايام یتکل
فنوالها کالرّیح منقلب ونعیمها کالظلّ منتقل

دو نمره ۴ و ۵ در کتاب جامع و مفیدی که
بزبان ترکی در باره عمر خیام و رباعیات او بتوسط رضا
توفیق فیلسوف در اسلامبول انتشار یافته مندرجست.

اگر افکار این اشعار عربی را با ۲۳ رباعی
سابق مقایسه کنیم توافق کاملی ملاحظه خواهیم
کرد. و در تمام این اشعار فکر عمده شاعر یأس
و عجز از فهم حقیقت و راز خلقت، شکایت از اهل
زمانه، بی عدالتی خالق، عدم قدرت پیشروان
مذهب از فهم حقایق است که در نتیجه این افکار
مردم را بنوشیدن شراب و خوش گذرانی عمر

فانی دعوت میکند و شراب را در اشعار خیام کمتر
میتوان بشراب تصوف تعبیر کرد.

متأسفانه از آثار فلسفی خیام چیزی نمانده
فقط در کتابخانه ملی پاریس در مجموعه روضه
القلوب رساله خطی مختصری از آثار فلسفی او
که بعنوان یادگار برای پسر خواجه نظام الملک
وزیر نوشته دیده میشود که «کریستن زن» آنرا پیدا
کرده است (شرح آن در فصل بعد بیاید). از روی
این نسخه هم افکار فلسفی او را نمیتوان بطور
کامل فهمید و تضاد افکار عمر خیام را مثل اعتقاد
بخدا و رحمت او از طرفی و بی عدالتی خالق
در تقدیرات و غیره از طرف دیگر جز بر بسط
افکار و تنوع نظریات وی نمیتوان حمل کرد.

پس از آنکه مطابق شرح فوق ۲۳ رباعی و
بیچ قطعه شعر عربی را بعنوان کلید گنج گفته های
دانشمند بزرگوار ایرانی متذکر شدیم باید نظر

خواننده محترم خود را بسایر رباعیات شاعر
 نیز متوجه سازیم. رباعیات و اشعاریکه از عالم
 تفکرات اشعار فوق الذکر دور هستند ابدأً بخیم
 مربوط نیستند و آنها را باید جزء اضافات محسوب
 داشت و اشعاریکه بعکس دارای این افکار هستند
 ممکن است از آثار او باشند و بطور کلی آنها را
 باید نتیجه افکار حکمتی یک ملت فلسفی مثل
 ایرانی در طول مدت قرون وسطی یعنی فاصله
 میان غروب تمدن یونانی و طلوع صبح تمدن در
 اروپا دانست. اهمیت نسخه ما بدین است اشعاریکه
 دارای مضامین فلسفی هستند دران بیشتر موجودند
 و این اشعار عموماً متضمن مسائل اصلی تمدن
 اسلامی میباشد. اولین فکری که متفکرین و فلا-
 سفه را بخود مشغول میداشته مسئله قضا و قدر بوده
 است یعنی میگفتند در صورتیکه اینهمه پیش آمده
 روز ازل معین و یا بقول خود خیام بخته شده باشد

چگونه میتوان بشر را در کردار و رفتار خود مسئول
 دانست. این مسئله مهم باعث تجزیه متفکرین شد
 یعنی عده که فقط بلفظ قرآن توجه نمودند معتقد
 بتقدیر مطلق شدند و عده دیگر بر خلاف آنها
 بمیل آزاد و اراده شخصی اعتقاد پیدا کردند،
 ایندسته اخیر که بمعزله موسوم است بعد از قرن دوم
 هجری اهمیت پیدا کرده است. عده از رباعیات
 متن شامل اختلاف این دو عقیده است ولی
 نمیتوان صراحةً حکم کرد که آیا این اشعار
 برای تقویت و یاردانها میباشد و تا اندازه صراحةً
 طرفدار عقیده معتزلی یعنی میل آزاد و اراده
 شخصی است. مسئله دیگر که با مسئله سابق شبیه و
 در فلسفه تمدن اسلامی مورد بحث بوده عبارت از
 عدالت خالق و بخشش گناهان و روز جزا و غیره
 میباشد که بعضی فلاسفه را در باره وجود روز و پسین
 و دوزخ و بهشت مشکوک کرده است. رباعیات

نمره ۲۹، ۱۳۷، ۱۳۸ و ۱۳۹ نیز بدین مسئله اشاره میکند. یک مسئله مهم دیگر فلسفه تمدن اسلامی تفکرات در باره محدث و قدیم بودن عالم و کائنات است که رباعی نمره ۲۱۹ در این موضوع است. اگر در این مطالب فلسفی بافکاروی در رباعیات اصلی دقت کنیم می بینیم که خیام با یک نظر بسیط و دقیق بدین جزئیات نگریسته مافوق افکار فلاسفه دیگر را بیان میکند ولی با اینحال در وادی تفکر مانند مرغ پروبال سوخته و امانده میگوید:

رباعی

این بحر وجود آمده بیرون زنهفت
کس نیست که این کوهر تحقیق بسفت
هر کس سختی از سر سودا گفتند
ز آن روی که هست کس نمیداند گفت
در فلسفه اسلامی اشکالی که از اختلاف معانی
ظاهری قران با فلسفه یونانی تولید شده بود

بواسطه کوشش علما برای ارتباط این دو رشته عقاید مختلف الاصل تا اندازه برطرف شد و بعضی دانشمندان برای انجام این مقصود زحمات زیاد کشیده کتب مفیدی تدوین نمودند از جمله حکیم ناصر خسرو در کتاب زادالمسافرین (۱) خود که شاهکار فلسفی اوست همت خود را صرف این خیال کرده است کتاب او را شاید عمر میشناخته زیرا که در نیمه اول دوره زندگانی وی تالیف شده است. اما با وجود اندامات امثال ناصر خسرو برای مربوط کردن علم و حس طبیعی با اصول تعبیدی قرآن باز اشخاصی باقی ماندند که بعضی از گفته های این قبیل اشخاص را هدف طعن قرار داده از تقوی و زهد ظاهری دست برداشتند و از بیجهت مقدار زیادی از رباعیات خیام تمسخر و استهزاء این

(۱) این کتاب اخیراً در برلین چاپخانه ککاوایی با ترتیب مرغوبی بچاپ رسیده است.

زهد و تقوی فروشی است. این قبیل رباعیات را در تمام رساله های عمر خیام میتوان ملاحظه نمود و متن ما تقریباً ۴۳ رباعی در این مضمون دارد. و گویا نظر به تعصبی که در زمان خواجه نظام الملک در نیشابور حکمفرما بوده رباعیات خیام الجمع و تدوین نشده بلکه در افواه خواص و هم مجلسان عیش او بوده که بعدها با اضافات مقلدین وی جمع آوری شده است. این قصاید را در موضوع سایر رباعیات خیام از همه مهمتر فانی بودن دوره زندگی و روز آسودگیست که تقریباً نلث اشعار متن از این قبیل است. عدد دیگر شامل تحقیر و استحقاق دنیا و بی حقیقت بودن جلوه ظاهری آن و چند رباعی هم بی اعتدالی بزمرد و شکایت از اهل زمانه را دارد. این موضوع اخیراً در اشعار عربی و مقدمه کتاب جبر و مقابله او نیز میتوانیم دقت کنیم.

و آن که در این (۱) ...
(۲) ...
(۳) ...
(۴) ...

تا بتوانی (۱) طعنه مزین مستانرا
بنیاد مکن توحیله و دستانرا (۲)
تو غره مشو بدانکه می می نخوری (۳)
صد کار کنی که می غلامست آنرا (۴)

(۱) حله . نک . وین : گرمی نخوری . (۲) بو : از دست پهل توحیله و دستانرا . حله : و دست دهد توبه کم بردانرا . (۳) حله : تو فخر بدین کنی که من می نخورم . (۴) بو : بیت آخر این رباعی را بشطور ضبط کرده :
گر زانک ز عمر خویش خواهی آسود
یک لحظه مدد ز دست مرستانرا .

چون عهده نمیشود^(۱) کسی فردارا
حالی خوش دار این دل پر سودارا^(۲)
می نوش بنور ماه^(۳) ای ماه که ماه
بسیار بتابد^(۴) و نیابد مارا

عاقل بچه امید درین کهنه سرا^(۵)
بر دولت او نهی دل از بهر خدا
هرگاه که خواهد که نشیند^(۶) از پا
گیرد اجلس دست که بالا بیا^(۷)

(۱) بو، نمیکند. (۲) طه، نک، حالی خوش کن تو این
دل سودا را. بو، حالی خوش کن تو این دل شیدا را.
(۳) طه، نک، بنور باده. (۴) طه، یابد. بو، بجوید. نک،
بگردد. متن از همه صحیح تر بنظر میآید. (۵) نک، وین،
شوم سرا. (۶) وین، بنشینند، بجای «که نشیند». (۷) نک،
بیت دوم این رباعی را اینطور ضبط کرده،
آنکس که مرا نام خراباتی کرد در اصل خرابات کجا بود آنجا.
(بو و طه، این رباعی را ندارند).

قرآن که بهین^(۱) کلام خوانند او را
که گاه نه بر دوام خوانند او را
بر کرد^(۲) پیاله آیتی هست مقیم^(۳)
کندر همه جا مدام خوانند او را

گر در گذرم^(۴) بیاده شوید مرا
تلقین ز شراب ناب^(۵) گوید مرا
خواهید بروز حشر یابید^(۶) مرا
از^(۷) خاک در میکده جوید مرا

(۱) بو، نک، بهین. (۲) نسخ دیگر، در خط.
(۳) طه، وین، آیتی روشن هست، نک، آیتی روشنی است.
بو، مطابق متن. (۴) طه، نک، وین، چون فوت شوم.
(۵) طه، نک، وین، ز شراب و جام. (۶) نک، جوید.
(غ ظ). (۷) جد، در. (بو، این رباعی را ندارد).

هر چند که رنگ و روی زیباست مرا
چون لاله رخ و چو سرو بالاست مرا
معلوم نشد که در طربخانه خاک (۱)
نقاش ازل بهر چه (۲) آراست مرا

چندان بخورم شراب کین بوی شراب
آید ز تراب چون شوم (۳) زیر تراب
تا بر سر خاک من رسد خموری
از بوی شراب (۴) من شود مست و خراب

(۱) جده خلق (۲) سایر نسخ، باستانی نسخه بو که
اصلاً این رباعی را ندارد؛ نقاش من از بهر چه (۳) جده
آید ز تراب چو شوم بهتر بنظر میآید (۴) وین، نک، مثل
متن، ص: تراب، صحیح تر بنظر میآید (بو این رباعی را
ندارد)

ما و می و معشوق درین کنج خراب (۱)
جان و دل و جام و جامه در رهن شراب
فارغ ز امید رحمت و بیم عذاب
آزاد ز خاک و باد و از آتش و آب

از آمد و باز بر سر سبزه گریست
بی باده گلرنگ نمی باید زیست (۲)
این سبزه که (۳) امروز تماشا که ماست
تا سبزه خاک ما تماشا که گiest

(۱) نک، وین، مائیم و می و مطرب و این کنج خراب
بو، مائیم و می مصطفی و تون خراب، بعد مصراع دوم و سوم
را مقدم و مؤخر و بجای در رهن شراب «...»
شراب «...» ضبط کرده است (۲) وین، طه، بی باده ارغوان
نک، بی باده ارغوان دمی نتوان زیست (۳) جده خود
(بو، این رباعی را ندارد)

اجزای (۱) پیالۀ که در می (۲) پیوست
 بشکستن او (۳) روا نمیدارد مست (۴)
 چندین سرو دست نازنین از سر دست (۵)
 از مهر (۶) که پیوست و بکین که شکست

اسرار جهان چنانکه در دفتر ماست
 گفتن نتوان که آن (۷) وبال سر ماست
 چون نیست درین مردم دانا (۸) اهلی
 نتوان گفتن هر آنچه در خاطر ماست

- (۱) بو، وین و یک نسخه خطی ایران؛ ترکیب.
 (۲) نسخه خطی: درهم. (۳) بو؛ آن. (۴) نسخه خطی: بشکستن
 آن کجا روا دارد مست. (۵) بو؛ چندین سرو پای نازنین
 از سر دست. وین؛ چندین سرو پای نازنین و کف و دست.
 نسخه خطی: چندین سرو ساق نازنین و کف دست. (۶) جد؛
 از بهر. (نک) این رباعی را ندارد. (۷) طه؛ زآنکه.
 (۸) طه؛ نادان. (بو، نک و وین، این رباعی را ندارند).

آن به که درین زمانه کم گیری دوست
 با اهل زمانه صحبت از دور نکوست
 آنکس که بکلی اعتماد تو بر اوست (۱)
 چون چشم خرد باز کنی دشمنت اوست

آن قصر که بهرام درو جام گرفت
 آهو بچه (۲) کرد و روبه (۲) آرام گرفت
 بهرام که گور میگرفتی همه عمر
 بنگر (۴) که چگونه گور بهرام گرفت

- (۱) بو، طه، آنکس که بجملی ترا تکیه بر اوست. (وین
 و نک این رباعی را ندارند). (۲) نک، وین؛ آهو بزه.
 (۳) نک، وین؛ شیر. (۴) نک، وین؛ دیدی.

امروز ترا دست رس فردا نیست
و اندیشه فردات بجز سودا نیست
ضایع مکن این دم از دلت شیدا نیست (۱)
کین باقی عمر را بها (۲) پیدا نیست

ای آمده از عالم روحانی تفت
حیران شده در چهار و پنج (۳) و شش و هفت
می خور چو (۴) ندانی از کجا آمده
خوشباش ندانی بکجا خواهی رفت

(۱) نیک : بیدار است . (۲) نیک : بقا . (۳) طه : پنج و چهار . (۴) طه : که . نک و وین . این رباعی را ندارند ولی رباعی دیگری که دو مصراع اخیرش عین همین رباعی است و در نسخه های طهران هم ضبط است دارند و آن اینست :
درباب که از روح جدا خواهی رفت در برده اسرار خدا خواهی رفت
می خور که ندانی از کجا آمده خوشباش ندانی بکجا خواهی رفت

ای بیخبران شکل (۱) مجسم هیچست
وین طارم نه سپهر ارقم (۲) هیچست
خوش باش کزین (۳) نشیمن کون و فساد
وابسته یک دم و آن دم هیچست

ایزد (۴) چو گل وجود مای آراست
دانست ز فعل ما چه بر خواهد خواست
بی حکمش نیست هر گناهی که مراست
پس سوختن روز قیامت ز کجاست (۵)

(۱) نک : ای بیخبران این جسم . وین : ای بیخبران این شکل . طه : هیئات که این جسم . (۲) طه : وین دایره سطح مجسم . وین دایره و سطح مجسم . (۳) نک و وین : که در طه : دریاب که در کشاکش موت و حیات . (بو) این رباعی را ندارد . (۴) نسخ دیگر : ایزدان . (۵) وین : نک : طه : پس سوختن قیامت از بهر چه خواست . (بو) این رباعی را ندارد .

ای چرخ فلک خرابی از کینه تست
 بیدادگری پیشه^(۱) درینه تست
 وی^(۲) خاک اگر سینه تو بشکافند
 بس گوهر قیمتی که در سینه تست

ای دل چو نصیب تو همه^(۳) خون شدنست
 احوال تو هر لحظه^(۴) دگرگون شدنست
 وی جان تو بدین بدن^(۵) چه کار آمده
 چون عاقبت کار تو بیرون شدنست

- (۱) وین، نک، شیوه، طه، عادت. (۲) نسخ دیگر: ای.
 (بو، این رباعی را ندارد). (۳) نک، هم، (غظ).
 (۴) نک، هر روزه. (۵) نک، وین و طه، در این تم.
 (بو این رباعی را ندارد).

این کوزه چو من عاشق زاری بودست
 در بند سر زلف^(۱) نگاری بودست
 وین^(۲) دسته که در گردن او می یفتی
 دستیست که در گردن یاری بودست

این کهنه رباط را که عالم نامست
 آرامگاه ابلق صبح و شامست
 بزمیست که وامانده صد جشیدست
 قصریست^(۳) که تکیه گاه صد بهرامست

- (۱) بو، اندر طلب روی. (۲) نسخ دیگر: این.
 (۳) نک، وین، گوریست. (بو، این رباعی را ندارد).

ای وای بر آن دل که درو سوزی نیست
سود از دم مهر دل افروزی نیست
روزی که تویی عشق (۱) بسر خواهی برد
ضایع تر از آن روز تو را روزی نیست

با باده نشین که ملک محمود اینست
وز چنگ شنو که لحن (۲) داود اینست
از نامده (۳) و رفته دگر یاد مکن
خوش باش که از وجود مقصود اینست (۴)

(۱) طه : بی باده . (نک) این رباعی را ندارد . (۲) جد :
لحن که . (۳) وین : طه : از آمده . (۴) وین : طه : خالی
خوش باش از آنکه مقصود اینست . (بو) و نک : این رباعی را
ندارند . (۵) وین : طه : از آمده . (۶) وین : طه : خالی

بر ترز (۱) سپهر خاطر م روز نخست
لوح و قلم و بهشت و دوزخ میجست
بس گفت مرا معلم از رای درست (۲)
لوح و قلم و بهشت و دوزخ با تست (۳)

بر چهره گل نسیم (۴) نور روز خوشست
در صحن (۵) چمن روی دلفروز خوشست
از دی که گذشت هر چه گوئی خوش نیست (۶)
خوش باش (۱) ز دی مگو که امروز خوشست

(۱) جد : طه : بر ترز . (۲) جد : روز نخست . طه : علم
درست . (۳) جد : رخ تست : بجای : با تست . (نک) این
رباعی را ندارد . (۴) طه : ششم . شاید این صحیح تر باشد .
(۵) بو : در زیر . (غ ظ) . (۶) بو : وین افزوده اند : و

بر کف می لعل و زلف دلدار بدست
بر طرف چمن کند باقبال نشست
می نوشد و از دور فلک نندیشد
و آنگاه شود ز باده عشرت مست (۱)

بسیار بگشتم بگرد در و دشت
از گشتن من کار (۲) همی نیک نگشت
در ناخوشی زمانه باری عمرم
گر خوش نگذشت باری خوش خوش نگذشت (۳)

(۱) این رباعی در هیچکدام از نسخ دیده نشد. (۲) طه: یک کار من از گشت. (۳) طه: گر خوش بگذشت یکدمی خوش نگذشت. یک نسخه دیگر طه این رباعی را از این قرار ضبط کرده:
بسیار بگشتم بگرد در و دشت اندر همه آفاق بگشتم بگشت
از کس نشنیدم که آمدن راه راهی که برفت راهرو باز نگشت
(بو، نک، این رباعی را ندارند.)

پیش از من و تو لیل و نهاری بودست
گر دنده فلک نیز بکاری (۱) بودست
زینهار قدم بخاک آهسته نهی
کان مردمک چشم نگاری بودست

تا چند زخم بروی دریاها خشت
بیزار شدم ز بیت پرستان و (۲) گشت
خیام که گفت دوزخی خواهد بود
که رفت بدوزخ و که آمد ز بهشت (۳)

(۱) وین، نک: ز بهر کاری، طه: برای کاری. (بو، این رباعی را ندارد). (۲) بو، «و» را ندارد. (۳) طه، این رباعی را از قرار ذیل ضبط کرده:
تا چند زخم بروی دریاها خشت نو مید نیم چوبت پرستان ز گشت
امشب من و سیمبر جوانان گشت می خواهم و معشوقه چه دوزخ چه بهشت
(نک، وین این رباعی را ندارند.)

تا کی ز چراغ مسجد و دود گشت
تا چند زبان دوزخ (۱) و سود بهشت
رو بر سر لوح بین که استاد قلم (۲)
روز ازل آنچه بودنی (۳) بود نوشت

تا هشیارم طرب ز من پنهانست (۴)
ور مست شوم (۵) در خردم (۶) نقصانست
حالست میان مستی و هشیاری
من بنده آن که زندگانی آنست

(۱) جد : مسجد . طه : تا کی ز زبان مسجد . (۲) طه :
قضا . (۳) طه : بودنی . (بو ، نک و وین این رباعی را
ندارند) . (۴) طه : چون هشیارم ز من طرب پنهانست . نک :
تا هشیارم در طرب نقصانست . (۵) وین : چون مست شدم .
طه : چون مست شوم . (۶) جد : در خوردم . نک : چون
مست شوم بر خردم نادانست . (بو این رباعی را ندارد) .

چندی غم مال و احسرت دنیا چیست
هرگز دیدی کسی که جاوید بزیست
این یکدیگر نفس (۱) که در قف غار نیست
با عاریتی عاریتی باید زیست

چون چرخ بکام یک خردمند نگشت
تو خواه فلک هفت شمر خواهی هشت
چون باید مرد و آرزوها همه هشت (۲)
چه مور خورد بگور چه گرگ بدشت

(۱) طه : این یک نفسی . (بو ، نک و وین این رباعی
را ندارند) . (۲) طه : هشت ، اوست . (وین و بو این
رباعی را ندارند) . نک با فرق زیاد از قرار ذیل ضبط کرده :
چون چرخ و فلک هیچ بکام تو نگشت
خواهی تو فلک هفت شمر خواهی هشت
هرگز غم دو روز مرا کرد نگشت
روزی که نیامدست و روزی که گذشت

چون کار نه بر مراد ما خواهد رفت
اندیشه و (۱) جهد ما کجا خواهد رفت
پیوسته نشسته ایم در (۲) حسرت آنک
دیر آمده ایم (۳) زود میباید رفت

چون نیست حقیقت و (۴) یقین اندر دست
توان بامید شک همه عمر نشست
هان تا نهیم جام می (۵) از کف دست
دریخبری او (۶) چه هشیار چه مست

(۱) نک، وین، اندیشه، بدون واو. (۲) نک،
وین، از. (۳) نک، وین افزوده اند، و. (طه و بو این
رباعی را ندارند). (۴) طه «و» را ندارد. (۵) طه،
نتهم جام می. (۶) طه، وریخردم خرد، وریخبرم ز خود.
(وین، نک و بو، این رباعی را ندارند).

چون نیست ز هر چه نیست (۱) جز باد بدست
چون هست ز هر چه (۲) هست نقصان و شکست
انکار (۳) که هر چه هست در عالم نیست
پندار (۴) که هر چه نیست در عالم هست

خاکی (۵) که زیر پای هر حیوانیست
کف صنمی و چهره (۶) جانانیست
هر خشت که بر کنگره ایوانیست
انگشت وزیر یا سر (۷) سلطانیست

(۱) طه، بهر چه هست. (۲) طه، چون نیست بهر چه.
(۳) طه، پندار. (۴) طه، انکار. (بو، نک و وین، این
رباعی را ندارند). (۵) طه، خاری. (۶) طه، زلف صنمی
و ابروی، و عارض. (۷) طه، وزیری و سر. (وین،
بو و نک، این رباعی را ندارند).

خيام ز بهر گنه اين هانم چيست
وز (۱) خوردن عم فايده بيش و كم چيست
آرا كه گنه نكرد عفران نبود
عفران ز براي گنه آمده عم چيست (۲)

خیام که خیمه های حکمت میدوخت
در کوره غم قتاد و ناگاه بسوخت
مقراض اجل طناب عمرش ببرید
دلال امل (۲) بر ایکانش بفروخت

دارنده (۱) چو ترکیب طبایع آراست
از بهر چه او فکندش اندر کم و کاست
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود
ورنیک نماید این صورعت کراست

در (۲) بزم خرد عقل دلیل سیره گفت
در روم و عرب همینه و میسره گفت
گر نا اهل گفت که می ناسره است
من کی شنوم چونکه خدا میسر گفت (۲)

(۱) یک نسخه طه : داننده . (نک ، وین ، این رباعی را ندارند) . (۲) طه : از ، (۳) طه : خدایش سره گفت . (بو ، نک و وین ، این رباعی را ندارند) .

در پردهٔ اسرار کسی را ره نیست
زین تعبیه جان هیچکس (۱) آگه نیست
جز در دل خاک هیچ (۲) منزلکه نیست
بشنو که چنین (۳) فسانها (۴) کونه نیست

در خواب شدم (۵) مرا خردمندی گفت
کز (۶) خواب کسی را گل شادی نشکفت
کاری (۷) چکنی که با اجل باشد جفت
می نوش که عمر هات (۸) میباید خفت

(۱) نک: چون جان کسی، بجای جان هیچکس. (۲) وین: تیره. (۳) وین: نک: افسوس که این. بو: می خور که چنین. (۴) طه: فسانه هم. (۵) بو: مثل متن. نک: وین: طه: در خواب بدم. (۶) جد: در. (۷) جد: چیزی. (۸) بو: مثل متن. نک: وین: می خور که بزیر خاک. طه: بر خیز که زیر خاک.

در ده صنایع که جهانرا تاییست
ز آن می که گل نشاط را زو آییست
بشتاب که آتش جوانی آییست
دریاب که بیداری دولت خواییست (۱)

در صومعه و مدرسه و دیر و کنشت
ترسندۀ دوزخند (۲) و جوانای بهشت
و آنکس (۳) که ز اسرار خدا باخبر است
زین نخم در اندرون دل (۴) هیچ نکشت

(۱) نسخه‌های طه: این رباعی را از قرار ذیل ضبط کرده‌اند: می بر کف من نه که دلم در تابست وین عمر گریر پای چون سیم است بر خیز که بیداری دولت خواست دریاب که آتش جوانی آبت. (بو: نک و وین: این رباعی را ندارند). (۲) وین: نک: بو: ترسندۀ دوزخند. طه: ترسندۀ دوزخست. (۳) نسخ دیگر: آنکس. (۴) وین: نک: خود.

در عشق تو از ملاحظه تنگی نیست
با بیخبران درین سخن جنگی نیست
این شربت عاشقی همه مردانراست (د)
نامردانرا ازین قدح ونگی نیست

در فصل بهار اگر بقی (۳) جو و سرشت
یک ساغر می دهد مرا (۴) بر لب کشت
هر چند بنزد خلق این باشد زشت (۵)
از سگ بزم اگر کنم یاد بهشت (۵)

(۱) طه : مردانست ، (غ ط) . (بو : نیک و وین : این رباعی را ندارند) . (۲) بو : اگر نخی ، طه : اگر بت نیک ، وین : بابت ، (غ ط) . (۳) بو : پر می قدحی دهد مرا . نیک ، وین : یک کوزه می اگر بود . طه : پر می قدحی دهد ترا . (۴) بو : که چه بر هر کس این سخن باشد زشت . نیک ، وین : هر چند بتدوام بد باشد این . (۵) بو : سگ به زمین از زانک برم نام بهشت . طه : سگ به زمین از برم ذکر نام بهشت .

در هر دشتی که (۱) لاله آزاری بود دست
آن لاله زی (۲) خون شهر یازی بود دست
هر جا که بنفشه از (۳) زمین میروید
خالی است که بر روی (۴) نگاری بود دست

دل سر حیات اگر (۵) گماهی دانست
در موت هم اسرار الهی دانست
امروز که (۶) با خودی ندانستی هیچ
فردا که ز خود روی چه خواهی دانست

(۱) بو، وین: هر جا که گلی و . (۲) بو، وین: از سرخی.
(۳) بو، هر شاخ بنفشه کر، وین، طه: هر برگ بنفشه کر.
(۴) بو، وین، طه: بر رخ، (نک) این رباعی را ندارد.
(۵) حید: را . (۶) وین، نک: اکنون که تو . (بو، این رباعی را ندارد).

دوری که درو آمدن و رفتن هاست
 او را (۱) نه بدایت نه نهایت پیداست
 کسی می نزنند می درین معنی راست
 کین آمدن از کجا و رفتن بکجاست

ز آن باده که عمر را حیات دگرست
 بر کن قدحی گرچه ترا درد سرست
 بر نه بگفم که کار عالم سمرست
 بشتاب که عمر ای پسر (۲) درگذرست

(۱) طه و آنرا: (بو، نک و وین، این رباعی را ندارند).
 (۲) طه: بشتاب کنونکه عمر من: (بو، نک و وین، این رباعی را ندارند).

زهرست غم جهان و می تریاکت
 تریاک خوری ز زهر نبود باکت
 با سبزه خطان بسبزه زاری می خور
 ز آن پیش که سبزه بردمد از خاکت (۱)

زین پیش (۲) نشان بودنیها بودست
 پیوسته قلم ز نیک و بد ناسودست (۳)
 تقدیر ترا هر آنچه (۴) بایست بداد
 غم خوردن و کوشیدن ما بیهودست

(۱) نک و طه این رباعی را از قرار ذیل ضبط کرده اند:
 ایدل چو زمانه میکند غمناکت نا که برود ز تن روان یاکت
 بر سبزه نشین بکام دل روزی چند ز آن پیش که سبزه بردمد از خاکت
 (بو، وین، این رباعی را ندارند).
 (۲) بو، مثل متن، نک، وین: بر لوح، طه: بر لوح نشان بوده
 پنهان بودست، هم: بر لوح نشان بود پنهان بودست. (۳) جد:
 پیوسته فلک ز ننگ ما ناسودست. نک، وین، طه بجای
 ناسوده، آسوده ضبط کرده اند. (۴) بو: در روز ازل هر آنچه
 نک، وین: اندر تقدیر هر چه، طه: اندر تقدیر آنچه.

راز (۱) از همه ناگهان پنهان نباید داشت
و اسرار پنهان را بپنهان (۲) نباید داشت
بنگر که بجای مردمان می چکنی (۳)
چشم از همه مردمان همان باید داشت

شادی و طلب که حاصل عمر دمیست
هر ذره ز خاک کیقبادی و حمیت
احوال جهان و عمر باقی وجود (۴)
خوابی و خیالی و فریبی و دمیست

(۱) جد، سر. (۲) جد، راز از همه ابلهان پنهان.
(۳) بو، بنگر که چه میکنی بجان مردم. (۴) حله، احوال
جهان و اصل این عمر که هست. (نسخ دیگر این رباعی را
ندارند).

صحرای رخ خود بار نوروز پشت
بر خیز بجام باده کن عهد درست
با سبزه خطی بسبزه زاری می خور
بر باد کسی که سبزه از خاکش رست (۱)

کنه خردم در خور اثبات تو نیست
و اندیشه من بجز مناجات تو نیست (۲)
من ذات مرا بواجبی کی دلم
داننده ذات تو بجز ذات تو نیست (۳)

(۱) حله، این رباعی را از استقرار ضبط کرده؛
چون از نوروز رخ لاله پشت
بر خیز و بجام باده کن عزم درست
این سبزه که امروز تماشا که تست
فرذا همه از خاک تو بر خواهد رست
(نسخ دیگر این رباعی را ندارند). (۲) حله، مطابق متن
(نسخ دیگر این رباعی را ندارند).

گر از (۱) بی شهوت و هوا خواهی رفت
از من خبرت (۲) که بینوا خواهی رفت
بنگر چه کسی و از کجا آمده
میدان که چه میکنی کجا خواهی رفت

گردون کمری (۳) ز عمر (۴) فرسوده ماست
جیحون آری ز چشم پالوده ماست
دوزخ شرری ز رنج بیهوده ماست
فردوس دری (۵) ز وقت آسوده ماست

(۱) وین : گر در . (۲) طه : خبری . (این رباعی در جزو
مناجات عبدالله انصاری هم هست و نسخه بو . آنرا ندارد) .
(۳) طه : نگری . (۴) بو : از تن . (۵) طه : وین
و نک : دمی .

گر گل نبود نصیب ما خار بس است
ور نور بما نمیرسد نار بس است
گر خرقة (۱) و خانقاه و شیخی نبود
ناقوس و کلیسیا و زمار بس است

گویند مخور می مه (۲) شعبان نه رواست
نه نیز رجب که آن مه خاص خداست
شعبان و رجب مه خدایند (۳) و رسول
ما می رمضان (۴) خوریم کان خاصه ماست

(۱) طه : سبجه . (نسخ دیگر این رباعی را ندارند) .
(۲) نک : وین : گویند مخور پاده که . طه : گویند که می
بماه . (۳) نک : وین : ماه خدا هست . طه : ماه خدایند .
(۴) نک : طه : ماه رمضان . وین : ما در رمضان . (بو :
این رباعی را ندارد) .

گویند مرا بهشت (۱) با جور خوشست
من میگویم که آب انگور خوشست
این نقد بگیر و دست از آن نسبه بدار (۲)
کاو از دهل برادر (۳) از دور خوشست

گویند مرا که دوزخی باشد مست (۴)
قولیست ولیک (۵) دل درو نتوان بست
گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود
فردا بینی بهشت را چون (۶) کف دست

(۱) بو: گویند بهشت عدن طه: گویند مرا که سور.
و: کشور عوض «که سور». (۲) طه: بشوی. (۳) طه:
شدیدن. (نک: وین: این رباعی را ندارند). (۴) نک:
باشد و هست. وین: گویند که دوزخی بود مردم مست. طه:
ما را گویند دوزخی باشد مست. (۵) نک: وین: خلاف.
(۶) نک: وین: فردا باشد بهشت همچون. طه: فردا بینی
بهشت همچون. (بو: این رباعی را ندارد).

گویی که (۱) بر نهال تحقیق زست
زیرا که درین راه کسی نیست درست (۲)
هر یک زده اند (۳) دست در شاخی هست (۴)
امروز چو دی شمار (۵) و فردا چو نخست

می لعل مذا بست و صراحی (۶) کالست
جسم است پیاله و (۷) شرابش جالست
آن جام بلورین که ز می خندانست
اشکیست که خون دل درو پنهانست

(۱) بو: وین: آنرا که. طه: در دهر. (۲) بو: وین:
ز آنست که او نیست درین راه درست. (۳) بو: وین: هر کس
زده است. (۴) طه: هر کس زده دست عجز در شاخ امید.
(۵) بو: وین: شناس. (نک: این رباعی را ندارد). (۶) جد
و طه: لعل تو می مذا ب و ساغر. (۷) جد: طه: چشم تو پیاله و.
(نک: این رباعی را ندارد).

من بنده عاصم رضای تو کجاست
تاریک دلم نور (۱) صفای تو کجاست
مارا تو بهشت اگر بطاعت بخشی
این بیع (۲) بود لطف و عطای تو کجاست

من هیچ ندانم که مرا آنکه سرشت
از اهل بهشت کرد (۳) یا دوزخ زشت
قونی و بتی و پادۀ (۴) بر لب کشت
این هر سه مرا نقد ترا نسبه بهشت

(۱) وین و نک افزوده اند : و . (۲) بو ، وین ، طه :
مزد . (۳) بو ، گفت ، وین : کرد اهل بهشت خوب ، نک :
بود اهل بهشت خوب . (۴) بو ، مثل متن ، نک : وین و
طه : جامی و بتی و بریطی .

می خوردن من نه از برای طریست
تر بهر نشاط (۱) و ترک دین و ادبست
خواهم که دمی ز خویشتن باز رهم (۲)
می خوردن و مست بودم ز آن (۳) سنیست

می گرچه بشرع زشت نامست خوشست
چون بر کف ساقی (۴) غلامست خوشست
تلخست و حرامست خوشم هیآید
دیرست که هر چیز (۵) حرامست خوشست

(۱) نک ، وین : تر بهر فساد . طه : فی بهر فساد .
(۲) نک ، وین ، طه : خواهم که ز بیخودی برآرم نفسی ، در
بعض نسخ طه : به بیخودی ، بجای : تر بیخودی . (۳) نک ،
وین ، طه : زین . (بو ، این رباعی را ندارد) . (۴) طه : در
گفت شاهدهی . (۵) طه و دیرست که تا هر چه . (نسخ دیگر این
رباعی را ندارند) .

نیکی و بدی (۱) که در نهاد بشر است
شادی و غمی که در قضا و قدر است
با چرخ مکن حواله کاند در ره عقل (۲)
چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است

هر چند که از گناه بدبختم و زشت
نومید نیم ز بت پرستان (۲) کنشت
اما سحری که میرم از غمخوری
می خواهم و معشوق (۴) چه دوزخ چه بهشت

(۱) نک: هر نیک و بدی. (۲) بو: وین، مطابق
متن. نک: طه: عشق. (۳) نک: وین: چو بت پرستان ز
بجای ز بت پرستان. (۴) نک: وین: معشوقه. (بو: طه:
این رباعی را ندارند).

هر دل که درو مهر و (۱) محبت نسرشت
خواه اهل سجاده باش خواه اهل کنشت (۲)
در دفتر عشق نام هر کس که نوشت (۳)
آزاد ز دوزخست و فارغ ز بهشت

هر سبزه که بر کنار جویی بودست
کوی که خط فرشته خوبی بودست
یا بر سر سبزه تا بخواری ننهی
کان سبزه ز خاک ماهرو بی بودست (۴)

(۱) نک: وین: نور. (۲) نک: وین: گر ساکن مسجد
است و گر ز اهل کنشت. طه: گر ساکن مسجد است و ز اهل
بهشت. و نیز: گر ساکن مسجد است و گر اهل کنشت. (۳) نک:
وین: هر که را نام نوشت. (بو: این رباعی را ندارد).
(۴) بو: وین و نک: این رباعی را از اینقرار ضبط کرده اند:
هر سبزه که در کنار جویی رسته است
کوی ز لب فرشته خوبی رسته است
هان بر سر سبزه یا بخواری ننهی
کان سبزه ز خاک لاله روئی رسته است

هر کو رقی ز عقل در دل بنگاشت (۱)
 یک لحظه (۲) ز عمر خویش ضایع نگذاشت
 یا در طلب رضای ایزد (۳) کوشید
 یا راحت خود (۴) گزید و ساغر برداشت

هشدار که روزگار شور انگیزست
 ایمن متشین که تیغ دوران تیزست
 در گام تو گر زمانه لوزینه نهد
 ز نهار (۵) فرو میر که زهر آمیزست

(ما بعد صفحه قبل) نسخ طه هم تقریباً مطابق نسخه های
 سه گانه فوق اند جز اینکه در مصراع دوم بجای «کوی»
 «کویا» و در سوم بجای «هان بر سر سیزه یا» «یا بر سر
 سیزه ها» و «یا بر سر هر سیزه» ضبط نموده اند.
 (۱) بو: هر کو رقی ز عقل در دل بنگاشت. نک: وین؛
 هر کو طرفی ز عقل در دل میگاشت. (۲) بو: یک روزه.
 نک: وین؛ یک روز. (۳) نسخ دیگر: بزدان. (۴) بو: تن.
 طه: چان. (۵) جد: زینهار. (نک: این رباعی را ندارد).

یارب تو کریمی و کریمی کر هست
 غاصی ز چه رو برون ز باغ ار هست
 با طاعنم از بیخشی آن (۱) نیست کرم
 با (۲) معصیم اگر بیخشی کر هست

یاری (۳) که دلم ز بهر او زار شدست
 او جای دگر بغم گرفتار شدست
 من در طلب علاج (۴) خود چون کوشم
 چون آنکه طیب ماست بیمار شدست

(۱) جد: آمرزش اگر بطاعتست. (۲) جد: در.
 (بو: این رباعی را ندارد). (۳) طه: آن بت. (۴) جد:
 رضای. (بو: نک و وین این رباعی را ندارد).

یک جرعه می ز ملک کاووس بهست
و از تخت قباد و مسند (۱) طوس بهست
هر آه که رندی بسحرگاه کند (۲)
از ناله (۳) زاهدان سالوس بهست

تا بتوای غم جهان هیچ مسنج
بر دل منه از آمده و نامده (۴) رنج
خوش میخور و میباش (۵) دزین دیر سینج
باخود ببری جوی اگر (۶) داری گنج

(۱) نک، وین، طه، ملک، (۲) نک، وین، هر ناله
که عاشقی برآرد بسحر، طه، هر ناله که رندی بسحرگاه زند،
(۳) نک، وین، از ناله، طه، از طاعت، (۴) بو، این رباعی را
ندارد، (۵) جد، انده، ناآمده، (۶) طه، طه،
گرچه بسی، بجای، جوی اگر، (نسخ دیگر، این رباعی
را ندارند)

ای چهره (۱) تو نهاده بر نسرین طرح
روی تو فکنده بر بتان چین طرح
وی غمزه تو داده شه بابل را (۲)
اسب و رخ و پیل و بیدق و فرزین طرح

چون عمر همی رود چه شیرین و چه تلخ (۳)
بیانه چو بر شود چه بغداد و چه بلخ (۴)
می خور که پس از من و تو ای ماه بسی (۵)
از سلخ بقره آید از غره بسلخ

(۱) بو، وین، ای عارض، (۲) طه، مایل را (غ ظ)،
(نک، این رباعی را ندارد)، (۳) بو، چه بغداد و چه بلخ،
وین، چون جان بلب آمد چه نشابور چه بلخ، نک، طه، چون
میگذرد عمر چه شیرین و چه تلخ، (۴) بو، چه شیرین و چه
تلخ، نک، چون جان بلب آمد چه نشابور چه بلخ، طه،
مطابق متن، (۵) بو، مطابق متن، نسخ دیگر، می نوش
که بعد از من و تو ماه بسی،

آنانکه اساس زهد (۱) بر زرق نهند
 آیند (۲) میان جان و تن فرق نهند
 بر فرق نهم خروس (۳) می را پس ازین
 گر همچو خروسم آره بر فرق نهند

آنانکه (۴) بکار عقل در میکوشند
 هیاهات (۵) که جمله گاو زر میدوشند
 آن به که لباس ابلهی در پوشند
 کامروز بعقل تره می نفروشند (۶)

- (۱) طه : بو ، وین : کار : (۲) بو ، وین افزوده اند ، و .
 (۳) طه : سیوی . (۴) طه : آنها که . (۵) طه : افسوس .
 (۶) طه : تیره می بفروشند . (نسخ دیگر این رباعی را ندارند) .

آنانکه (۱) جهان زیر قدم فرسودند
 و اندر طلبش هر دو جهان بیمودند
 آگاه نیم از آنکه ایشان هرگز (۲)
 زین حال چنانکه هست آگاه بودند

آنانکه کهن شدند و آنانکه (۳) نوند
 هر یک برادر خویش ختی بدوند (۴)
 این ملک (۵) جهان بکس نماند جاوید
 رفتند و رویم (۶) و دیگر آیند و روند

- (۱) نسخ دیگر : آنها که . (۲) نک : وین : آگاه نمیشوم
 که ایشان هرگز . طه : آگاه نمیشوم که ایشان شب و روز .
 (بو : این رباعی را ندارد) . (۳) طه : در هر دو موقع :
 آنها که . (۴) طه : یک یک بروند . (۵) طه : این سقله .
 (۶) طه : روند . (نسخ دیگر این رباعی را ندارند) .

آنانکه (۱) محیط فضل و آداب شدند
در کشف دقیقه (۲) شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون
گفتند فسانه و در خواب شدند

آن قوم که سجاده پرستند خرنند
زیرا که زیر بار سالوس درند
وین از همه طرفه ترک در پرده (۳) زهد
اسلام فروشند و ز کافر بترند

(۱) طه : آنها که (۲) طه : دو کشف علوم : نک ،
وین : در جمع کمال . (بو ، این رباعی را ندارد) . (۳) طه :
دیده . نک ، وین مثل متن . (بو ، این رباعی را ندارد) .

آن (۱) کاسه گری که کاسه سرها کرد
در کاسه گری صنعت (۲) خود پیدا کرد
ر خوان وجودها نگون (۳) کاسه نهاد
و آن کاسه سرنگون بر از سودا کرد (۴)

آنکس که زمین و چرخ و افلاک نهاد
بس داغ بالا (۵) بر دل غمناک نهاد
بسیار لب لعل و سر زلف (۶) چو مشک
در طبل (۷) زمین و حقه خاک نهاد

(۱) جد : این . (۲) وین : صفات . (۳) طه : کتون ،
(غ ظ) . (۴) طه : ترا رسوا کرد . (بو ، نک ، این رباعی
را ندارند) . (۵) نک ، وین : طه : که او . (۶) نک ،
وین : طه : بسیار لب جو لعل و زلفین . (۷) طه : اصل ،
(بو ، این رباعی را ندارد) .

آن مرد نیم کر اجلم (۱) نیم آید
 گن نیمه (۲) مرا خوشتر ازین نیم آید
 جانست مرا بعاریت داده خدا
 تسلیم کنم چو وقت تسلیم آید

اجرام که ساکنان این ایوانند
اسباب تردد خردمندانند
هان تا سر رشته خرد کم نکی
کاتان (۲) که مدبرند سرگردانند

از باده بساط زهد خواهد فرسود
امروز که دست یافتم بر مقصود^(۱)
فردا اگر بمسوزی ار^(۱) بنوازی
شک نیست که آن کتی باشد به بود^(۲)

از واقعه ترا خیر خواهم کرد
و آنرا^(۲) بدو حرف مختصر خواهم کرد
با عشق تو در خاک فرو خواهم شد
وز^(۳) مهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد

(۱) جذ: کر. (غ). (۲) در قوافی این رباعی مثل رباعیهای شماره ۱۳۹ و ۱۴۰ رعایت فرق دال و ذال نشده و مصراع آخرش بیکلی نامفهوم است. شاید شک نیست که آن کنی [که] باشد. (۳) (نسخ دیگر این رباعی را ندارند). (۴) جذ: وی را. (۵) طه، وین: با. (بو) نیکه این رباعی را ندارند.

افسوس که همراه ز کف بیرون شد
در (۱) دست اجل بنی جگرها خون شد
کس نامه از آتجهان که آرد خبری (۲)
کاحوال مسافران عالم چون شد

امشب بی جام (۳) یک منی خواهم کرد
خود را بدو رطل (۴) می غنی خواهم کرد
اول سه طلاق عقل و دین خواهم داد (۵)
پس دختر رز را بزنی خواهم کرد

(۱) نیک، وین، وژ، (۲) نیک، وین، بزم ازوی،
طه، تا بزم از او، (۳) طه، امشب می جام، وین، من
باده بجام، (۴) طه، وین، جام، (۵) طه، گفت، بو،
نیک، این رباعی را ندارند.

این جمع اکابر که مناصب دارند
از غصه و غم ز جان خود بیزارند
و آنکس که اسیر حرص چون ایشان نیست
این (۱) طرقة که آدمیش می شمارند

این قافله عمر عجب میگذرد
در باب شی که از (۲) طرب میگذرد
ساقی غم فردای قیامت چه خوری
پیش آریاله را (۳) که شب میگذرد

طه، (۲) نیک، وین، وژ، (۳) نیک، وین، بزم ازوی،
طه، تا بزم از او، (۴) طه، امشب می جام، وین، من
باده بجام، (۵) طه، وین، جام، (۶) طه، گفت، بو،
نیک، این رباعی را ندارند.

این کاسه که بس نکوش برداخته اند
 بشکسته و در رهگذر انداخته اند
 زینهار برو قدم بخواری ننهی
 کان کاسه ز کاسهای سر ساخته اند (۱)

این کوزه گران که دست بر (۲) گل دارند
 عقل و خرد و هوش برو (۳) بگمارند
 مشقت و لگد و تپانچه (۴) تا چند زنند
 خاک پدرانست (۵) چه مینندارند

(۱) این رباعی در هیچ یک از نسخ دیده نشد. (۲) طه،
 شک: در. (۳) طه: بر آن. شک: بر آن نگمارند.
 (۴) همبطور است متن بعد، یعنی تپانچه یا تلی منقوطه.
 (۵) شک: خاک بدست تا. طه: خاکی بدھانت. (بو،
 وین این رباعی را ندارند.) (۶) طه: خاک پدرانست.

با آن (۱) دوسه نادان که چنان میدانند (۲)
 از چهل که دانای جهان ایشانند
 خوباش که از خری (۳) ایشان بمثل
 هر گونه خر است کافرش میدانند

بر روی (۴) نکوی و لب جوی و مل و ورد
 چندانکه توان (۵) عیش و طرب خواهم کرد
 تا بوده ام و هستم (۶) و خواهم بودن
 می میخورم و خورده ام (۷) و خواهم خورد

(۱) شک: وین: با این. (۲) شک: وین: جهاندارانند.
 بجای: چنان میدانند. (۳) شک: وین: خرمی. (بو،
 طه: این رباعی را ندارند.) (۴) نور: باروی. (۵) طه،
 تا بتوانم. (۶) طه: باشم. متن بهتر بنظر میاید. (۷) نور:
 می خورده ام و میخورم (نسخ دیگر این رباعی را ندارند.)

(۱) پیری سر و برگ در خرابی دارد آن
کلنار رخ برنگ آبی دارد
بام و در و چار ز گن و دیوار وجود
ویران شده و درو بخوابی دارد (۱)

تا چند اسیر رنگ و بو خواهی شد
و اندر (۲) پی هر زشت و نکو خواهی شد
گر چشمه زمزمی و اگر (۳) آب حیات
آخر بدل خاک فرو خواهی شد

(۱) بجز نسخه طه که مصراع اولی را بشکل پیری سر و برای بیصوابی دارد و مصراع آخری را بشکل ویران شده و اووی در خرابی دارد ضبط کرده است نسخه های دیگر این رباعی را ندارند (۲) نکه وین طه چند از (۳) طه اگر چشمه زهری و اگر (بو این رباعی را ندارند)

جانم بدای آنکه او اهل بود
سر در قدمش اگر نهی (۱) سهل بود
خواهی که بدانی یقین دوزخ را
دوزخ بجهان صحبت نا اهل بود

چون جود (۲) ازل بود مرا انشا کرد
بر من و نخست درس عشق املا کرد
و آنگاه قراضه ریژه (۳) قلب مرا
مقتاح خزانه (۴) در معنی کرد

(۱) طه وین و نیم (بو نکه این رباعی را ندارند)
(۲) طه عشق (۳) طه ریژه از (۴) طه خزائن (نسخه دیگر این رباعی را ندارند)

چون رزق تو آنچه عدل قسمت فرمود
یک ذره نه کم شود (۱) نه خواهد افزود
آسوده ز هر چه نیست (۲) میباید شد
و آزاده ز هر چه هست میباید بود

چون نیست درین زمانه سودی ز خرد
جز بیخرد از زمانه بر می نخورد
بیش آور از آنکه (۳) او خرد را ببرد
شاید (۴) که زمانه سوی ما به نگرد (۵)

(۱) طه : شد و . (۲) طه : هست . (نسخ دیگر این رباعی را ندارند). (۳) طه : آرا از آنکه . وین : آور زانکه (۴) وین : طه : تا بو . (۵) وین : طه : برنگرد . (بو : نک . این رباعی را ندارند).

حال (۱) گل و مل باده پرستان دانند
نه (۲) تنگدلان و تنگدستان دانند
از بیخبری بیخبران (۳) معذورند
ذوقیست درین شیوه (۴) که مستان دانند

خرم دل آنکسی که معروف نشد
در فوطه و در اطللس (۵) و در صوف نشد
سیمرغ و ش از سر دو عالم برخاست (۶)
در کنج خرابه جهان بوف نشد

(۱) طه : قدر . (۲) طه : فی . (۳) طه : بیخردان . (۴) طه : باده . (بو : این رباعی را ندارد). (۵) طه : نک : وین : در جبه و در آغه . (۶) طه : نک : وین : سیمرغ صفت بعرض پروازی کرد . (بو : این رباعی را ندارد). (۷)

خورشید کند صبح بر بام افکند (۱)
کیخسرو روز باده (۲) در جام افکند
می خور که منادی سحر که خیزان شد
آوازه "اشربوا" (۳) در ایام افکند

خوش باش که غصه (۴) بیکران خواهد بود
بر چرخ قران اختران (۵) خواهد بود
خشتی که ز قالب تو خواهند زدین (۶)
ایوان (۷) سرای دیگران خواهد بود

- (۱) خط : مهره . (۲) و بیج : خط : سرافرو . (۳) خط : (۴) خط : (۵) خط : (۶) خط : (۷) خط : این رباعی را ندارد . (۸) خط : (۹) خط : (۱۰) خط : (۱۱) خط : (۱۲) خط : (۱۳) خط : (۱۴) خط : (۱۵) خط : (۱۶) خط : (۱۷) خط : (۱۸) خط : (۱۹) خط : (۲۰) خط : (۲۱) خط : (۲۲) خط : (۲۳) خط : (۲۴) خط : (۲۵) خط : (۲۶) خط : (۲۷) خط : (۲۸) خط : (۲۹) خط : (۳۰) خط : (۳۱) خط : (۳۲) خط : (۳۳) خط : (۳۴) خط : (۳۵) خط : (۳۶) خط : (۳۷) خط : (۳۸) خط : (۳۹) خط : (۴۰) خط : (۴۱) خط : (۴۲) خط : (۴۳) خط : (۴۴) خط : (۴۵) خط : (۴۶) خط : (۴۷) خط : (۴۸) خط : (۴۹) خط : (۵۰) خط : (۵۱) خط : (۵۲) خط : (۵۳) خط : (۵۴) خط : (۵۵) خط : (۵۶) خط : (۵۷) خط : (۵۸) خط : (۵۹) خط : (۶۰) خط : (۶۱) خط : (۶۲) خط : (۶۳) خط : (۶۴) خط : (۶۵) خط : (۶۶) خط : (۶۷) خط : (۶۸) خط : (۶۹) خط : (۷۰) خط : (۷۱) خط : (۷۲) خط : (۷۳) خط : (۷۴) خط : (۷۵) خط : (۷۶) خط : (۷۷) خط : (۷۸) خط : (۷۹) خط : (۸۰) خط : (۸۱) خط : (۸۲) خط : (۸۳) خط : (۸۴) خط : (۸۵) خط : (۸۶) خط : (۸۷) خط : (۸۸) خط : (۸۹) خط : (۹۰) خط : (۹۱) خط : (۹۲) خط : (۹۳) خط : (۹۴) خط : (۹۵) خط : (۹۶) خط : (۹۷) خط : (۹۸) خط : (۹۹) خط : (۱۰۰) خط :

خوش باش که ماه عید تو خواهد شد
و اسباب طرب همه نگو خواهد شد
مه زرد و خمیده قد و لاغر شد و مسمت
گوئی که باز روز فرو خواهد شد (۱)

دادم بامید زبندگانی (۲) بر باد
نا بوده ز عمر خویش (۳) روزی شاد
زان هیترسم که عمر امانم (۴) ندهد
چندانکه ز روزگار بستانم داد

(۱) اصلش اینطور است و لابد سقطی یا غلطی در کار
میباشد، شاید، گوئی [تو] که باز روز فرو خواهد شد (۲)
این رباعی که خالی از اغلاط بنظر نمیآید در هیچکدام از نسخ دیگر
دیده نشد ولی در یک نسخه قدیم از رباعیات ختایم که در سنه ۸۷۹
استنساخ شده و در کتابخانه ملی پاریس به نام Suppl
persan 1417 موجود میباشد از قرار ذیل ضبط است:

خوش باش که ماه عید تو خواهد شد
و اسباب طرب چله نگو خواهد شد
مه زرد و خمیده قد و لاغر شده است
مانا که درین رنج فرو خواهد شد

در آتش سوزنده اگر اهل بود
آن آتش سوزنده بزو سهل بود
با مردم نا اهل میا دو صحبت
گر هر چه بتر صحبت نا اهل بود (۱)

در چشم تو عالم از چه (۲) می آویند
مگر ای بدان که عاقلان نگرانند
بسیار چو تو شدند (۳) و بسیار آیند
برای نصیب خویش کت بر آیند

(۲) طه . نک . وین : روزگاری . (۳) طه . نک .
وین : ز روزگار خود . (۴) طه . نک . وین : روزگارم .
بجای : عمر امانم . (بو . این رباعی را ندارد) . (۱) این رباعی
در هیچکدام از نسخ پیدا نشد . (۲) جاء : عالم اگر از بهر تو .
(۳) جاء : روند . بو . نک . وین : این رباعی را ندارند .
طه . با تغییر کلی از قرار ذیل ضبط نموده :
بر چشم تو از چه عاشقان بگرانند
نگرای بدانکه عاقلان نگرانند
برای نصیب خویش کت بر آیند
بسیار چو تو شدند و بسیار آیند

در دل توان درخت امید نشاند
همواره کتاب خرمی باید خواند
می باید خورد و کام دل باید راند
پیداست که چند در جهان خواهی ماند (۱)

در دهر کسی بگلعداری نرسید
تا بدیش از زمانه خاری نرسید
در شانه نگر که تا بصد شاخ نشد
دستش بسرزلف نگاری نرسید (۲)

(۱) بو . نک . وین : این رباعی را ندارند . نسخه طه .
باختلاف زیاد از بنقرار ضبط کرده .
می باید خورد و کام دل باید راند
در دل توان درخت اندوه نشاند
همواره کتاب صرف میباید خواند
پیداست که چند در جهان خواهی ماند
(۲) بو . این رباعی را ندارد . نسخ دیگر مطابق متن .

در دهر هر آنکه نیم نانی دارد
یا در خور خویش آشیانی دارد (۱)
فی (۲) خادم کس بود نه مخدوم کنی
گو شاد بزی که خوش جهانی دارد (۳)

در سر هوس بتان چون خورم باد
در دست همیشه (۳) آب انگورم باد
گویند خدا ترا می (۴) توبه دهد
او خود ندهد (۵) من نکم دورم باد

(۱) طه : از بهر نشست آسانی دارد. نک : از بهر
نشست آشیانی دارد. وین : یا در بر خویش آشیانی دارد.
(۲) نسخ دیگر : نه. (بو : این رباعی را ندارد). (۳) بو :
در کف همه ساله. نک : وین : این دو مصراع را مقدم مؤخر
دارند. (۴) طه : گویند کسان مرا خدا. نک : گویند مرا
ترا خدا. وین : گویند مرا که ایودت. بو : گویند جن خدا ترا.
(۵) نک : وین : ندهد. (بو : این رباعی را ندارد). (۶)

در عالم جان بهوش میناید بود
در کار جهان خوش میناید بود
تا چشم و زبان و گوش برجا باشد
بی چشم و زبان و گوش میناید بود (۱)

در ملک تو از طاعت من هیچ فرود
وز معصیتی که رفت (۲) نقصانی بود
بگذار و مکبر ز آنکه (۳) معلوم شد

گیرنده دیری و گذارنده زود (۱)

(۱) بو : این رباعی را ندارد. نسخ دیگر مطابق متن. (۲) نک :
بود. (۳) نک : وین : چونکه. (بو : این رباعی را ندارد).

دهقان قضا بسی چو من نشت و درود
غم خوردن بیهوده نمیدارد سود (۱)
بدکن قدح (۲) می بکفم در نه زود
تا باز خورم که بودنیها همه بود

روزیست خوش و هوا (۳) نه گرم است نه سرد
ابر از رخ گلزار همی شوید کرد
بلبل بزبانحال پیش گل زرد (۴)
فریاد همزنند که می باید خورد

(۱) طه . بیت اول این رباعی را المیقران دارد :
غم خوردن بیهوده کجا دارد سود
کاین چرخ فلک بسی چو ما کشت و درود .
(۲) طه . قدحی . (نسخ دیگر این رباعی را ندارند) .
(۳) جد : هوا خوش و . (۴) بو : بلبل بزبان بهلوی یا
گل زرد . نک : وین : بلبل بزبان حال ما یا گل زرد : طه :
بلبل بزبان حال خود با گل زرد . (۵) بو : از آمدن

ز آن پیش که بر سریت (۱) شبیخون آرند
فرمای بتا قایمی (۲) گلگون آرند
تو زرنه ای غافل (۳) نادان که ترا
در خاک نهند و باز بیرون آرند

ز آوردن من (۴) نبود گردون را (۵) سود
وز بردن (۶) من جاه و جلالش نفزود
وز هیچ کسی بر دو گوشم نشنود
کاوردن و بردن من از بهر چه بود (۷)

(۱) طه . نک : وین : غمها . (۲) طه : وین : بو :
فرمای که تا باده . (۳) جد : ابه . (۴) بو : وین : از آمدن .
(۵) نک : دورانرا . (۶) وین : وز رفتن . بو : وز رفتن من
جمال و جاهش نفزود . (۷) نک : آیا ز چه بود . بو : وین :
کاین آمدن و رفتن از بهر چه بود . طه : مطابق متن . (۸)

زینهار مرا از جام می (۱) قوت کنند
وین چهره (۲) کهر با چو باقوت کنند
چون در گذارم (۳) بجای بشویند مرا
وز چوب وزم تخته تابوت کنند

شب نیست که عقل در تحیر نشود
وز گریه کنار من بر از در نشود
بر می نشود کاسه سر از سودا
هر (۴) کاسه که سرنگون بود بر نشود

(۱) نیک، وین، ای همفشان مرا از می، طه، ای همفشان
(۲) بجای مرا، (۳) نیک، وین، وین روی چو، (۴) نیک،
وین، چون مرده شوم، طه، چون فوت شوم، بو، مطابق
متن، فقط مثل نسخ دیگر، «کنند» در هر سه موقع بجای
«کنند» و «بشویند» در مصراع سوم بجای «بشویند» دارد.
(۴) طه، آن، نیک، وین مثل متن، (بو، این رباعی را ندارد).

طبع همه با روی چو گل پیوندد (۱)
دستم همه با ساغر (۲) مل پیوندد
از هر جزوی نصیب خود بردارم
ز آن پیش که جزوها (۳) بکل پیوندد

عشقی که مجازی بود آبش نبود
چون آتش نیم مرده تابش نبود
عاشق باید که سال و ماه (۴) و شب و روز
آرام و قرار و خورد و خوابش نبود

(۱) طه، میخندد، (غ ط)، (۲) جد افزوده، و،
(۳) نیک، وین، جزویم، (بو، این رباعی را ندارد)،
(۴) نیک، وین، ماه و سال، بو، مطابق متن

عمرت تا کی بخود برستی (۱) گذرد
یا در پی نیتنی و هستی گذرد
می خور که چنین عمر که غم (۲) دوری اوست
آن به که بخواب با هستی گذرد

عید آمد و کارها (۳) نکو خواهد کرد

چون روی عروس
ساقی می لعل (۴) در سبو خواهد کرد

چون چشم خروس
افسار نماز و پوزه بند روزه
یکبار دگر

عید از سر این خران فرو خواهد کرد
افسوس افسوس (۵)

(۱) جد از خود برستی . (۲) نک . وین : می نوش که
عمری که اجل . (بو . این رباعی را ندارد) . (۳) طه : کار
را . (۴) طه : ناب . (۵) این رباعی مستزاد را نسخه های

فردا که جزای شش جهت (۱) خواهد بود
قدر تو بقدر معرفت خواهد بود
در حسن صفت کوش که در عرصه حشر (۲)
حشر تو (۳) بصورت صفت خواهد بود

کم کن (۴) طمع جهان و میزی (۵) خورسند
وز (۶) نیک و بد زمانه بکسل پیوند
می در کف و زلف دلبری گیر که دور (۷)
هم بگذرد (۸) و نماید این روزی (۹) چند

دیگر ندارند بجز نسخه طه که فقط اصل رباعی را ضبط کرده
یعنی بدون چهار مستزاد .

(۱) وین : طه : روزی که جزای هر صفت . (۲) وین :
طه : در روز جزا . (۳) طه : شر تو (غ ط) . (بو : نک .
این رباعی را ندارند) . (۴) بو : افزوده : از .
(۵) نک . وین : که باشی . طه : بگیری . (۶) نک .
وین : از . (۷) نک . وین : خوشباش چنانکه هست این دور
فلک . طه : خوشباش دمی چنانکه این دور فلک . بو : می
برکف و زلف دلبری گیر که زود . (۸) طه : بکشد .
(۹) نک . وین : دوری .

گر باده بکوه بر زنی ^(۱) رقص کند

ناقص بود آنکه باده را نقص کند

از باده مرا توبه چه میفرمائی

روحیست که او تربیت شخص کند

گردون ز زمین هیچ گلی بر نارد

کس نشکند و هم بزمین ^(۲) نسپارد

گر ابر چو آب خاک را بردارد

تا حشر همه خون غزیران بارد

(۱) طه، نک: در دهی. (بو: این رباعی را ندارد).

(۲) طه: باز بگل. (نسخه دیگر این رباعی را ندارند).

گر یک نفست ز زندگانی گذرد

مگذار که جز بشادمانی گذرد

زینهار که سرمایه این ملک جهان

عمرست ^(۱) چنان کس گذرانی گذرد

گویند بهشت و حور عین خواهد بود

آنجامی و شیر و ^(۲) انگبین خواهد بود

گر مای و معشوق پرستیم رواست ^(۳)

چون عاقبت کار ^(۴) همین خواهد بود

(۱) طه، عمریست (نسخه دیگر این رباعی را ندارند).

(۲) طه، نک: وین، می ناب و. (۳) جد: ما با می و معشوق از آنیم مقیم. این مصراع عیناً در رباعی ۱۳۸ هست و نسخه های دیگر که مطابق متن ضبط کرده اند اقرباً بصوابند.

(۴) نک: آخر نه عاقبت. (بو: این رباعی را ندارد).

گویند کسانیکه که ز می پر هیزند (۱)

ز آنسان که بمیرند بدانسان خیزند (۲)

ما با می و معشوق از آئیم مقیم

باشد (۳) که بخشردان چنان انگیزند

گویند که ماه روزه نزدیک رسید (۴)

من بعد بگرد باده نتوان گردید

در آخر شعبان بخورم چندان می

کاندل رمضان مست بیغم تا عید

(۱) حطه : گویند هر آنکسان که با پر هیزند . (۲) حطه :

چنان برخیزند . (۳) حطه : بوتا . (نسخ دیگر این رباعی را

ندارند) . (۴) نک ، وین ، حطه : گویند که ماه رمضان گشت

پدید ، متن اقرب بصوابست . (بو ، این رباعی را ندارد) .

لب بر لب کوزه هیچ دانی مقصود

یعنی لب من نیز چو لبهای تو بود

آخر که وجود تو نماند موجود (۱)

لبهاست چنین شود بفرمان و دود

من می خورم و هر که چو من اهل بود

می خوردن من بنزد او (۲) سهل بود

می خوردن من حق بازل (۳) میدانست

گر می (۴) نخورم علم خدا چهل بود

(۱) حطه : آخر چو وجود من نمانده موجود . (نسخ دیگر

این رباعی را ندارند) . (۲) نک ، وین ، حطه : می خوردن

او نزد خدا . (۳) نک ، وین : از ازل . حطه : از ازل .

(۴) نک ، وین : گر من . بو ، تماماً مطابق متن .

می خور که سمن بسی سما خواهد شد
خوش زی که سهی بسی سها خواهد شد
بر طرفا چمن ز زندگانی بر خون
زیرا (۱) چمن بسی چوما خواهد شد

نابرده بصبح در طلب شامی (۲) چند
نهاده برون ز خویشتن (۳) گامی چند
در کسوت خاص آمده (۴) عامی چند
بدنام کنندۀ نکو نامی چند (۵)

(۱) طه افزوده که ظاهر آفتاب بهتر و صحیح تر است.
(نسخ دیگر این رباعی را ندارند). (۲) طه: گامی. (۳) نک.
وین: ز خویشتن برون. (۴) طه افزوده از. (بو: این رباعی
را ندارد). (۵) نک.

وقتی که طلوع صبح ازرق باشد
باید بگفت (۱) می مروقی باشد
گویند در افواه که حق تلخ بود (۲)
باید بهمه حال که (۳) می حق باشد

هر جرعه که ساقیش بخاک (۴) افشانند
در دیده کرم (۵) آتش دل (۶) بنشانند
سبحان الله تو باده (۷) می پنداری
آبی که ز صد درد دلت برهاند

(۱) جد: باید که گفت. (۲) نک: وین: گویند که حق
تلخ بود در افواه. طه: گویند که حق تلخ بود در همه
حال. (۳) نک: وین: باید که بدین دلیل. (بو: این رباعی
را ندارد). (۴) جد: بخاک (نقضا). (۵) طه: وین: (۶) بو: غم
(۷) نک: وین: ز باده.

هر چند دلم ز عشق (۱) محروم نشد
کم ماند (۲) ز اسرار که مفهوم نشد
و اکنون که بچشم عقل در مینگریم (۳)
معلوم شد که (۴) هیچ معلوم نشد

هر صبح که روی لاله شبنم گیرد
بالای بنفشه در چمن خم گیرد
انصاف مرا ز غنچه (۵) خوش میآید
کو (۱) دامن خویشین فراهم گیرد

(۱) نک. وین : اکنون که دم ز عمر ، (غ ظ) .
طه : تا بود دلم ز عشق . (۲) طه ، وین ، نک : کم بود .
(۳) نک ، وین : چون نیک همی بنگرم از روی خرد .
طه : اکنون که همی بنگرم از روی خرد . (۴) نک ، وین :
عمرم بگذشت و . (بو : این رباعی را ندارد) .
(۵) طه : ز انصاف مرا ز غنچه ، (غ ظ) . (۶) طه ، وین :
گر . بو : تماماً مطابق متن . (نک : این رباعی را ندارد) .

یاران چو با اتفاق (۱) میعاد کنید
خود را بجهال همدگر شاد کنید
ساقی چو می مغانه بر کف (۲) گیرد
بیچاره فلا را بدعا یاد کنید

یک باده هزار مرد بیدین ارزد (۳)
یک جرعه می مملکت (۴) چین ارزد
در روی زمین ز باده خوشتر چه بود (۵)
تلخی که هزار جان شیرین ارزد

(۱) بو : یاران بموافقت چو . وین : یاران همه اتفاق .
(۲) طه : در کف . (۳) بو ، نک : یک جام شراب صد
دل و دین ارزد . طه : یک جام هزار مرد بیدین ارزد .
(۴) طه : مملکت . (۵) نک ، طه : در روی زمین چیست
ز باده خوشتر . بو : جز باده لعل نیست در روی زمین . (وین :
این رباعی را ندارد) .

از بودنی ای دوست (۱) چه داری بیمار
وز فکر ت بیهوده دل و جان افکار
خرم بزی و (۲) جهان بشادی گذران
تدبیر نه با تو کرده اند آخر کار (۳)

از گردش روزگار بهری (۴) برگز
بر تخت طرب نشین یکف ساغر گیر (۵)
از طاعت و معصیت خدا مستغنی است
باری تو مراد خود ز عالم برگز

(۱) خط : از بودن آن دوست . (۲) نک . وین . خرم تو
بزی . (۳) وین : اول کار . (بو . این رباعی را ندارد) .
(۴) خط : بهرم . (۵) خط : بر تخت طرب نشین و ساغر بر
گیر . (بو . نک . این رباعی را ندارند) .

افلاک که جز غم نغزایند دگر
ننهند بجا تا نربایند دگر
تا آمدگان (۱) اگر بدانند که ما
از دهر چه میکشیم نایند دگر

او را خواهی از زن و فرزند ببر
مردانه در آ ز خویش و پیوند ببر
هر چیز که هست بند راهست ترا
با بند چگونه میروی (۲) بند ببر

(۱) خط : تا آمده ها . (بو . این رباعی را ندارد) .
(۲) بو . وین : ره روی . خط : این رباعی را با تغییر کلی
از اینقرار ضبط کرده :

مردانه در آ ز خویش و پیوند ببر
خود را تو ز بند زن و فرزند ببر
هر چیز که هست سب راهست ترا
با بند چگونه ره روی بند ببر

ای دل همه اسباب جهان خواسته گیر
باغ طربت بسیرم آراسته گیر
و آنگاه بر آن سبزه شی چون شبنم
بنشسته و بلعداد بر خاسته گیر (۱)

ای دوست غم جهان بیهوده مخور
بیهوده غم جهان فرسوده مخور
چون بود گذشت [و] نیست نابود بدید
خوش باش (۲) غم بوده و نابوده (۳) مخور

- (۱) نور، تماماً مطابق متن. تک و طه، این رباعی را
برقرار ذیل ضبط کرده اند:
ای دل همه اسباب جهان خواسته گیر
وین خانه بر از نعمت و آراسته گیر
خوشبای در این نشیمن کون و فساد
روزی دو سه بنشسته و برخاسته گیر
(بو، این رباعی را ندارد). (۲) نور افزوده، و.
(۳) طه: جهان نابوده، عوض: بوده و نابوده. (نسخ دیگر این
رباعی را ندارند).

این (۱) اهل قبور خاک گشتند و غبار
هر ذره ز هر توده گرفتند کثار
آه این چه شرابست که تا روز شمار
بیخود شده و بیخبرند از همه کار

با ساقه ران باد، قاب اولیتر
و اندر مسی دیده بر آب اولیتر
چون عالم دون یکس وفائی نکنند
از باد در او مست و خراب اولیتر (۲)

- (۱) جد، چون. (بو، این رباعی را ندارد).
(۲) طه، تک، این رباعی را از قرار ذیل ضبط کرده اند:
با یار خوشم جام شراب اولیتر
در [تک: وز] دست غم دیده بر آب اولیتر
چون عالم دون وفا نخواهد کردن
در عالم دون مست و خراب اولیتر
بعد نسخ نور و وین رباعی دیگری از این قبیل دارند که نسخه
تک نیز همانرا علاوه بر رباعی فوق ضبط کرده، و آن ازینقرار
است:
(ورق بزنید)

تاچند ازین حیلہ و زرآقی عمر (۱)
تاچند مرا دُرد دهد ساقی عمر
حقا کہ من از ستیزه و خدعه او
چون جرعه بخاک ریزم این باقی عمر (۱)

چون حاصل آدمی درین دیر (۲) دو در
جز خون (۳) دل و دادن جان نیست دگر
خرم دل آنکسی که معروف نشد (۴)
و آسوده کسی که خود نژاد از مادر

ایام جوانیست شراب اولتر
ما خوش پسران باده ناب اولتر
این عالم فانی چو خرابست باب [نور، و بیاب]
از باده در او مست و خراب اولتر
(بو، هیچیک از این رباعی هارا ندارد).
(۱) بجز طه که مطابق متن است نسخ دیگر این رباعی را
ندارند. (۲) نور، طه، جای. (۳) نور، طه، درد.
(۴) نور، طه، خرم دل آنکه یک نفس زنده نبود. (نسخ
دیگر این رباعی را ندارند).

خشت سر خم زملکت (۱) چم خوشتر
بوی قدح از غذای مریم خوشتر
آه سحری زسینه خماری
از ناله بو سعید و ادهم خوشتر

دی کوزه گری بدیدم اندر بازار (۱)
بر تازه کلی (۲) لگد همی زد بسیار
و آن گل بزبان حال یا او (۳) میگفت
من همچو تو بوده ام مرا نیکودار (۴)

(۱) نیک و وین، یک جرعه می از مملکت. (بو، این
رباعی را ندارد). (۲) نیک، بر تارک گل. نور، طه، در
یاره کلی، این بهتر بنظر میآید. (۳) نیک، وین، باوی.
(۴) طه، گرامی ام دار، بجای، مرا نیکو دار. بو، مطابق متن.

ز آن می که شراب (۱) جاودانی است بخور
 سرمایه لذت جوانی است بخور
 سوزنده چو آتش است لیکن غم را
 سازنده چو آب زندگانی است بخور

سنت مکن (۲) و فریضه حق بگزار (۳)
 و آن (۴) لقمه که داری ز کسان باز مدار
 غیبت مکن و خلق خدا را مازار (۵)
 در عهده (۱) آن جهان ممت باده بیار

(۱) نک: آن می که حیات. بو: ز آن می که حیات.
 (۲) وین و طه: این رباعی را ندارند. (۳) طه: سستی
 مکن. (۴) بو: فریضه هازا بگزار. نک: از طاعتها فریضه
 حق بگذار. (۵) بو: وین: (۵) بو: غیبت مکن و دل
 کسی را مازار. وین: نک: غیبت مکن و مجوی کسی را آزار.
 نور: طه: در خون کسی و مال کسی قصد مکن. (۶) نک: هم
 و عده.

گرباده خوری تو با خردمندان خور
 یا با یسر ساده رخ (۱) خندان خور
 بسیار مخور و در مکن فاش مساز (۲)
 اندک خور و که گاه خور و (۳) پنهان خور

وقت سحر است خیز ای طرفه (۴) یسر
 پر باده لعل کن بلورین ساغر
 کین یکدم (۵) عاریت درین کنج فنا
 بسیار بجوئی و نیای دیگر

(۱) طه: رخی. نک: لاله رخی. نور: یا با صنی
 لاله رخی. (۲) نک: فاش مکن ورد مساز. (۳) نک:
 گاهگاه خور. وین: این رباعی را ندارند. (۴) نک:
 ساده. (۵) جد: یکدمه. (بو: وین: این رباعی را
 ندارند.)

آب رخ نوعی و من و (۱) پاک مرین
جز خون دل قاتل ناپاک (۲) مرین
خون دوزخ از قاتل ناپاک معلوم (۳)
بر خاک برین (۴) جرعه بر خاک مرین

از جمله رفتگان این راه دراز
باز آمده کو که خبر گرم باز (۵)
هان بر سر این دوراهه از و نیاز (۶)
چیزی نگذاری که نمی آبی باز

(۱) نور: عاشقان خود. (۲) نور: غمناک. (۳) نور: زاهد بی معنی. (۴) نور افزوده: و. (نسخ دیگر این رباعی را ندارند). (۵) نور: وین و طه: بنا گوید راز. نک: خبر برسم باز. (۶) وین و طه: زینهار درین سراج از روی نیاز. نک: زینهار درین سراج از روی مجاز. نور: پس بر سر این دوراهه آزار و نیاز. (بو: این رباعی را ندارد.)

از روی حقیقی نه از روی مجاز
ما لعبتگانی و فلک لعبت باز (۱)
باز بچه همی کنیم بر نطع و جود
رفیق (۲) بسند و ق غم (۳) یک یک باز

این چرخ که با کسی نمیگوید راز
کشته بسم هزار محمود و ایاز
می خور که بکس عمر دوباره ندهند
هر کس که شد از جهان میآید باز (۴)

(۱) طه: وین و نک: این بیت را مقدم و مؤخر ضبط کرده اند. (۲) معروف: اقدیم است که صحیح و مناسبتر هم هست ولی تمام نسخی که بنده در دست دارم بلا استثنا «رفیق» ضبط کرده اند. (۳) جد: اعل: بو: تماماً مطابق متن. (۴) نک: وین و طه: مطابق متن. (بو: این رباعی را ندارد.)

ای دل چو حقیقت جهان هست (۱) مجاز
چندین چه خوری غم اندرین قحط نیاز (۲)
تن را بقضا سپار و با درد (۳) بساز
کین رفته قلم زهر تو ناید باز

بازی بودم پریده از عالم راز
شاید که برم ره از نشیبی بفراز (۴)
اینجا چو نیافتم کسی محرم راز
زان در که در آمدم برون رفتم باز

- (۱) نک + وین : جهانست .
(۲) بو : چندین چه خوری ازین رنج و نیاز .
طه : چندین چه خوری ازین رنج دراز .
نک + وین : چندین چه خوری تو غم ازین رنج دراز .
(۳) بو : باوخت .
(۴) طه : بو تا که بزم دمی نشیبی بفراز .
نک + وین : تا بو که رسم من از نشیبی بفراز .
(بو : این رباعی را ندارد) .

با تو بخرابات اگر گویم (۱) راز
به زآنکه بمحراب کنم بی تو نماز (۲)
ای اوّل وای آخر خلقان همه تو (۳)
خواهی تو (۴) مرا بسوز خواهی بنواز

حکمی که از او محال باشد پرهیز
فرموده و امر کرده کز وی بگریز (۵)
آنگاه میان امر و نهیش عاجز
این قصه چنان بود (۶) که کج دار و مرینز

- (۱) نور + نک + همیگویم . (۲) نور + نک + وین : به
زآنکه کنم بی تو بمحراب نماز . طه : زآنکه نکتم روی بمحراب
نماز . (۳) طه : ای اوّل و آخر همه خلق توئی . نور +
نک + وین : ای اوّل و آخر همه خلقان تو . (۴) جد : تو خواه .
(۵) نور : مگریز . (۶) نور : این حکم چنان بود . نک + وین
و طه : درمانده جهانیان . (بو : این رباعی را ندارد) .

رو بر سر افلاک^(۱) جهان خاک انداز
می میخور و کرد ماهرویان^(۲) حیناز^(۳)
چه جای عبادت^(۴) و چه جای نماز
کز جمله رفتگان کسی^(۵) نامد باز

کردیم دگر شیوه رندی آغاز
تکبیر همی ز نیم بر پنج نماز
هر جا که پیاله است^(۵) مارا یلنی
کردن چو صراحی بی^(۶) او کرده دراز

- (۱) نور افزوده: و (۲) نور: خوبرویان (۳) تک: عطا باشد: بجای: عبادت: نور: چه جای عتاب آمده چه جای نیاز: (۴) بو: وین: وسطه: یکی: تک: کز جمله روندگان یکی: (۵) تک: وین: صراحی است: متن اقرب بصواب است (۶) نور: بو: سوی: (نکته: این ارباعی را ندارد):

گر گوهر طاعتت نسقم هرگز^(۱)
کرد گنه از چهره نرقم هرگز^(۲)
نومید نیم ز بارگاه کرم^(۳)
زیرا^(۴) که یکی را دو نگفتم هرگز

لب برب کوزه بردم از غایت آرز
تا زو ظلم واسطه عمر دراز
کوزه بزبان حال بامن میگفت^(۴)
عمری چو تو بوده ام دمی بامن ساز^(۵)

- (۱) تک: و ز خاک رخت بدل نرقم هرگز: ضمه: و کرد رخت برخ نرقم هرگز: (۲) بو: یا این همه نومید نیم از کرم: (۳) بو: ز آن رو: (نور: تا ما مطابق متن): (۴) بو: وین: لب برب من نهاد و میگفت براز: ضمه: یا من بزبان حال میگفت این براز: (۵) بو: وین: می خور که بدین جهان نمایان باز: (نکته: این ارباعی را ندارد):

معشوق^(۱) که عمرش چو غم باد دراز
امروز بنو تَلَطُفِی^(۲) کرد آغاز
بر چشم^(۳) من انداخت دمی چشم و برفت^(۴)
یعنی که نکوئی کن و در آب انداز

میرسیدی که چیست این نقش^(۵) مجاز
گر بر گویم حقیقتش هست دراز
نقشی است^(۶) پدید آمده از دریائی
و آنگاه شده بقعر آن دریا^(۷) باز

(۱) جد : معشوقه . (۲) طه : تَلَطُفِی بنو . (۳) جد : بر حال . (۴) جد : چشم برفت . نک : چشم رفت . (بو : این رباعی را ندارد) . (۵) نک : آن نقش : جد : این نقش . (۶) طه : نک : نفسی است . (۷) جد : دریائی : بجای : آن دریا . (بو : این رباعی را ندارد) .

از حادثهٔ زمان زاینده^(۱) مَرس
وز هر چه رسد چو نیست پاینده مَرس
این یکدمه نقد را بعشرت بگذار^(۲)
از رفته میندیش زآینده مَرس^(۳)

مرغی دیدم نشسته بر بارهٔ طوس
در پیش نهاده کلهٔ کیکاوس
با کله همیگفت که افسوس افسوس
کوبانگ جرسها و چه شد^(۴) نالهٔ کوس

(۱) نک : وین و طه : آینه . متن بهتر بنظر میآید و علاوه در مصراع چهارم این قافیه تکرار شده . (۲) نک : وین و طه : غنیمت میدان . (۳) نک : وین و طه : قوافی این رباعی را « میرس » آورده اند (بو : این رباعی را ندارد) . (۴) نک : وین و طه : کجا : بجای : چه شد . (بو : این رباعی را ندارد) .

از آمده‌ها آب مکن زهره خویش
وز هر جیتی شور مکن شهره خویش
بردار ز دینای دنی (۱) بهره خویش
زان پیش که دهر بر کشد دهره خویش (۲)

پندی دهمت اگر بن داری گوش
از بهر خدا جامه زویر میوش
دینی همه ساعتی و عمر تو دمی (۳)
از بهر دمی عمر (۴) ابدرا مفروش

(۱) جد، بردار ز دنیا دل بی. (۲) شک، طه، بیت اول این
رباعی را از قرار ذیل ضبط نموده اند: از نامه هازرد مکن
چهره خویش وز آمده‌ها آب مکن زهره خویش (بو، وین،
این رباعی را ندارند). (۳) بو، وین، عقی همه ساعتست
و دینی یکدم، طه، عقی همه روزه است و دنیا یکدم.
(۴) نسخ دیگر: ملک.

تا چند کم عرضه نادانی خویش
بگرفت دل من از بریشانی خویش
زنار مغانه (۱) بر میان خواهم بست
از تنگ چه (۲) از تنگ مسامانی خویش

جامیست که عقل آفرین میزندش
صد بوسه زمهر بر جبین میزندش
وین کوزه گر دهر چنین (۳) جام لطیف

میسازد و باز بر زمین میزندش

(۱) طه، مغان که. (۲) نک، دانی زجه، (بو این
رباعی را ندارد). (۳) وین، اگر، جد، وین کوزه دهر با
چنین. (بو و نک، این رباعی را ندارند).

خیام اگر زباده مستی خوش باش
با ما هرخی^(۱) اگر نشستی خوش باش
چون عاقبت کار همه نیستی است^(۲)
انگار^(۳) که نیستی چو هستی خوش باش

در کار که کوزه گری رفتم دوش
دیدم دو هزار کوزه گویا و خوش
ناگاه یکی کوزه بر آورد خروش^(۴)
کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش

- (۱) بو، وین، بالاله رخی، طه، باساده رخی.
(۲) بو، وین، چون آخر کار نیست خواهی بودن، نک.
طه، چون عاقبت کار جهان نیستی است، (۳) نک :
انکار، (غ ظ)، (۴) نک، طه، هر یک بزبان حال
با من گفتند، (بو، تماماً مطابق متن).

سر مست بمیخانه گذر کردم دوش
پیری دیدم مست و سبونی بر دوش
گفتم ز خدا شرم نداری ای پیر
گفتا کرم از خداست می نوش خوش^(۱)

می را که خرد همیشه دارد پاشش^(۲)
او چشمه خضرست^(۳) و مم الیاشش
من قوت دل قوت روانش خوانم^(۴)
چون گفت خدا منافع للتاسش

- (۱) طه، می نوش و خوش، نک، روپاده بنوش، (بو،
این رباعی را ندارد)، (۲) وین، می را که خضر خجسته دارد
پاشش، نک، می را که خرد خجسته دارد پاشش، طه، آن می
که خضر خجسته دارد پاشش، (۳) نک وین و طه، او آب
جائست، (۴) نک، وین و طه، من قوت دل و قوت روحش
خوانم، (بو، این رباعی را ندارد).

یک یک هنرم بین و گنه ده ده بخش
هر جرم که رفت (۱) حسیه لله بخش
از باد فنا آتش گیتی مفروز (۲)
ما را بسر خاک رسول الله بخش

روحي که منزله است ز آلايش خاک
مهمان تو آمده است از عالم پاک
میده تو بیاده صبوحي مددش (۳)
ز آن پیش که گوید انعم الله مساک

(۱) جد : رفته . (۲) نک : وین و منه : از باد هوا
آتش کین را مفروز : هو : از باد و هوا آتش کین و مفروز
(۳) طه : همدوش : بجای : مددش : (غ ظ) . (بو : نک
این رباعی را ندارند .)

خیام (۱) ز خانه از کسی دارد تنگ
کو در غم ایام نشیند دلتنگ
می خور تو در آبگینه با (۲) ناله چنگ
ز آن پیش که آبگینه آید بر سنگ

از جرم حسیض خاک تا اوج زحل (۳)
کردم همه مشکلات گردون را (۴) حل
بیرون جسم زبند هر مکر و حیل
هر بند (۵) کشاده شد مگر بند اجل

(۱) جا : ایام . (۲) جا : و : عوض : با . (بو : وین : این
رباعی را ندارند) . (۳) طه : اجل . (۴) طه : عالم را .
(۵) طه : سد . (غ ظ) . (بو : نک : این رباعی را ندارند)

آروز که نیست خود شراب یاکم (۱)
 زهری بود ار دهر (۲) دهد تریاکم
 زهرست غم جهان و تریاکس می (۳)
 تریاک خورم ز زهر نبود (۴) باکم

از آب و گلم (۵) سرشته من چکنم
 وین پشم و قصب (۶) تو رشته من چکنم
 هر یک و بدی که از من آید بوجود (۷)
 تو بر سر من نوشته من چکنم

(۱) نک : آروز که نیست در سر آب تاکم . طه :
 امروز که نیست در شراب تاکم . (۲) طه : زهر . (غ) .
 (۳) طه : زهرست دم جهان و تریاقش می . و نیز : زهرست
 غم جهان و تریاقش می . (۴) نک : ناید . (بو) . وین . این
 رباعی را ندارند . (۵) طه : یارب تو گلم . (۶) طه : پشم
 و قصب . (۷) وین : آید از ما بوجود . (بو) . این رباعی را
 ندارد .

از باده شود زسر تکبرها (۱) کم
 و زیاده شود گشاده بند محکم
 ابلیس اگر زیاده خوردی جامی
 کردی دو هزار سجده پیش آدم (۲)

از خالق کردگار و از رب رحیم
 نومید نیم (۲) بجرم و عصیان عظیم
 گرمست و خراب خفته باشم (۴) امروز
 فردا بخشد بر استخوانهای (۵) رهیم

(۱) طه : تکبر از سرها . (۲) نک : وین . این رباعی
 را از قرار ذیل ضبط کرده اند :
 ب باده میاش تا توانی یکدم گریاده شود عقل و دل و دین خرم
 ابلیس اگر باده بخوردی یکدم کردی دو هزار سجده پیش آدم
 (بو) . این رباعی را ندارند . (۳) نسخ دیگر : مشو .
 (۴) نک : وین : مرده باشی . طه : بوده باشی . (۵) طه :
 باستخوانهای . (بو) . این رباعی را ندارند .

افسوس که بیفایده فرسوده شدیم
وز طاس (۱) سپهر سر نگون سوده شدیم
دردا و ندامت که تا چشم (۲) زدیم
نا بوده بکام خویش نا بوده شدیم

ایچرخ ز گردش تو خرسند نیم
آزاد کم (۳) که لایق بند نیم
گر میل تو با بیخورد و نا اهلست (۴)

من نیز چنان اهل و خردمند نیم

(۱) نور، طه، داس، (۲) جد، حشر (۳) نیک، وین، آزادم کن، طه،
این رباعی را ندارند. (۴) نیک، وین، آزادم کن، طه،
آزادم از آن. (۵) نیک، وین، نادانست، متن صحیح
است. (بو، این رباعی را ندارد.)

ایدوست بیا تا غم فردا نخوریم
وین یکدمه عمر را (۱) غنیمت شمیریم
فردا که ازین دیر فنا (۲) در گذریم
با هفت هزار سالگان همسفریم (۳)

ایزد چو نخواست آنچه من خواسته‌ام
کی گردد راست (۴) آنچه من خواسته‌ام
گر هست صواب آنچه (۵) او خواسته است
پس جله خطاست آنچه من خواسته‌ام

(۱) نور، یکدمه، تقدرا، طه، یکدم، تقدرا، (۲) نور،
نیک، وین، کن، (۳) نور، سر بسریم، طه، بیت دوم
این رباعی را از قرار ذیل ضبط کرده‌ام:
بیحکمش نیست هر گناهی که مراست پس ماغم آینده زهر چه خوریم
متن بهتر بنظر می‌آید و ظاهراً این بیت در نسخه طه مدخول است
و مصراع اول آن هم در رباعی شماره ۱۷ که با طه مطابقت
دارد عیناً هست. (بو، این رباعی را ندارد.) (۴) طه،
کی گردد درست. (۵) وین، طه، گر جله صوابست که.
(بو، نیک، این رباعی را ندارند.)

ای صاحب فتوی ز تو ^(۱) پرکار تریم
با این همه مستی ز تو هشیار تریم
تو خون کسان خوری و ما خون روان
انصاف بده کدام خونخوار تریم

این چرخ فلک که ما درو حیرانیم ^(۲)
فانوس خیال از او مثالی دانیم
خورشید چراغ آن ^(۳) و عالم فانوس ^(۱)
ما چون صوریم کاندرو گردانیم ^(۴)

(۱) نک . وین . طه : ای مفتی شهر از تو . (بو . این
رباعی را ندارد) . (۲) جد : گردانیم . (۳) نسخ دیگر :
چراغدان . متن بهتر است . (۴) طه : حیرانیم .

با رحمت تو من از آگه نندیشم
با توشه تو زرنج ره نندیشم
گر لطف توام سفید رو انگیزد ^(۱)

حق که ^(۲) ز نامه سیه نندیشم ^(۱)

با نفس همیشه در نبردم چکنم
وز کرده خویشتن بدردم چکنم
گیرم که زمین در گذرانی بکرم
زین ^(۲) شرم که دیدی که چه کردم چکنم

(۱) نک . وین : گرداند . (۲) نک . وین . طه
نک ذره . (بو . این رباعی را ندارد) . (۳) جد : وین

بر خیز و بیا نامی گلرنگ کشیم
با نغمه عود و ناله چنگ کشیم
هش دار که ایام تراویح گذشت
عید است بیا نامی گلرنگ کشیم (۱)

(۱) نسخ دیگر این رباعی را ندارند فقط خط هریک
بیت آنرا در دو رباعی مختلف دارد که از این قرار است:
عید است بیا نامی گلرنگ کشیم
با نغمه عود و ناله چنگ کشیم
بایار سبک روح دمی بنشینیم
رطلی دوسه پادۀ کران سنگ کشیم
تا کی ز جفای هر کسی ننگ کشیم
وز نا کس روزگار بیرنگ کشیم
خوشای که ایام تراویح گذشت
عید است بیا نامی گلرنگ کشیم
همین رباعی دوم را ننگ نیز از قرار ذیل ضبط کرده:
تا کی ز جفای هر کسی ننگ کشیم
وزین آتش روزگار بیرنگ کشیم
بر خیز و غم جهان محور گردی
عید است بیا نامی گلرنگ کشیم

بر خیز و بیا که چنگ بر چنگ زنیم
می نوش کنیم (۱) و نام بر ننگ زنیم
سجاده بیک پیاله می بفروشیم
وین شیشه زهد بر سر سنگ زنیم (۲)

بر مفرش خاک خفتگان می بینم
در زیر زمین نهفتگان می بینم
چندانکه بصرای عدم مینگریم
تا آمدگان (۲) و رفتگان می بینم

(۱) خط در می باز خوریم . . .
(۲) خط : چون یاده خوریم در خرابات خوریم
وین شیشه نام و ننگ بر سنگ زنیم . . .
(نسخ دیگر این رباعی را ندارند) . (۲) خط : یا آمدگان
(غ ظ) . (بو . این رباعی را ندارند) .

بی باده (۱) نبوده ام می تا هضم
و خود شب قدر باشد آن من مستم (۲)
لب بر لب جام و سینه بر سینه خم
تا روز بگردن صراحی دستم

تا چند اسیر عقل هر روزه شویم
در دهر چه صد ساله چه یکروزه شویم (۲)
درده تو بکاسه می (۴) از آن پیش که ما
در کار که کوزه گران کوزه شویم

(۱) نک : وین ، هشیار . (۲) نک : وین ، طه : امشب
شب قدر است و من امشب مستم . (بو : این رباعی را ندارد) .
(۳) واضح است که قافیه این شعر معیوب است یعنی تکرار
قافیه که عرب آثار ابطاء گوید از عیوب شعر است ولی مردود
نیست . (۴) بو : درده قدح باده . (بو :) . (۵) نک : وین ، طه : امشب

تا دست با اتفاق بر هم (۱) نزنیم
یایی بنشاط بر سر غم نزنیم (۲)
خیزیم می نزنیم (۳) پیش از دم صبح
کین صبح بسی دمد که ما دم نزنیم

تاظن نبوی که من بخود موجودم
یا این ره خونخواره (۴) بخود پیمودم
چون بود و حقیقت من از او بود [است] (۵)
من خود که بدم کجا بدم کی بودم

(۱) طه : در هم . (۲) نک : بیت اول این رباعی را از
این قرار ضبط نموده : شبها گذرد که دیده بر هم نزنیم
تا یای فراق بر سر غم نزنیم . (۳) نک : برخیز که دم نزنیم .
(بو : این رباعی را ندارد) . (۴) طه : خونخواره . (۵) وین :
این بود نبود من ز بود او بود . طه : چون بود حقیقت مرا
از وی بود . در این رباعی دال عربی را بادل فارسی قافیه
بسته و واضح است که اساتید مخصوص من مقدمین آنها هرگز این
استعمال را جایز نمی شماردند . (بو : نک : این رباعی را ندارد) .

ترسم که چو زین پیش (۱) بعالم ترسم
 با همنفسان نیز فراهم ترسم
 این دم که درویشم (۲) غنیمت شمرم
 شاید که بزندگی در آن (۳) دم ترسم

جانا من وتو نمونه پرگارم
 سر اگر چه دو کرده ایم یک تن داریم
 بر نقطه روانیم همی (۴) دایره وار

تا آخر کار سر بهم باز آریم

(۱) جلد : ترسم که چون ازین پیش (غ) طه : ترسم که
 جو بعد ازین . (۲) طه : امروز که دوریم (۳) طه :
 شاید که بعد خود درین . (نسخ دیگر این رباعی را ندارند)
 (۴) نسخ دیگر باستانی بو که این رباعی را ندارند : کنون .

چون نیست مقام ما درین دیر مقیم
 پس بی می و معشوق خطائست عظیم (۱)
 تا کی ز قدیم و محدث ای مرد سلیم (۲)
 چون من رفتم جهان چه محدث چه قدیم

در پای امل (۳) چو من سر افکنده (۴) شوم
 وز دست اجل چو مرغ برکننده شوم (۵)
 زینهار گلم بجز صراحی مکنید (۶)
 شاید که چو پر ز می شوم زنده شوم (۷)

(۱) بو : بی ساقی و معشوق غنائیست الیم . طه : پس بی
 می و معشوق غنائیست الیم . (۲) بو : وین : حکیم . نور :
 تماماً مطابق متن . (۳) بو : نک و طه : اجل . (۴) جلد :
 بر آکنده . (۵) جلد : بو : و طه : وز بیخ امید عمر برکننده
 شوم . (۶) جلد : طه : مکنید . (۷) بو : شاید که چو پر
 باده شوم زنده شوم . طه : باشد که زیاده تر شوم زنده شوم .
 نور : نک : وین : باشد که بوی می می زنده شوم .

در عشق تو صد گونه ملامت بکشم
 و در بشکنم آن ^(۱) عهد غرامت بکشم
 گر عمر وفا کند جفاهای ترا
 باری ^(۲) کم از آنکه تا قیامت بکشم

در مسجد اگر چه با نیاز آمده‌ام ^(۳)
 حقا که ^(۴) نه از بهر نماز آمده‌ام
 اینجا روزی ^(۵) سجاده دزدیدم ^(۶)
 آن کهنه شد است ^(۷) باز باز آمده‌ام

(۱) جد : این . (۲) جد : جانا . (۳) طه : در هر سه
 مصراع : آمده ایم . (۴) بو : والله که . (۵) بو : تک . وین :
 روزی اینجا . طه : ز اینجا روزی . (۶) بو : کم کردم . طه :
 دزدیدیم . (۷) بو : افزوده : و .

زینگونه که من کار جهان می بینم
 عالم همه را یگان یگان ^(۱) می بینم
 سبحان الله هر چه در مینگرم
 ناکامی خویشتن در آن می بینم ^(۲)

کو محرم راز تا بگویم یکدم ^(۳)
 کز اول کار خود چه بودست آدم
 محنت زده سرشته از ^(۴) گل غم
 یکچند جهان بگشت ^(۵) بر داشت قدم

(۱) طه : عالم همه را یگان بر آن . (۲) جد : نا آمدگان و
 رفگان می بینم . ظاهراً سهو است و مصراع راجع رباعی شماره
 ۲۱۲ است که ناسخ داخل این رباعی کرده و متن که
 مطابق با نسخ دیگر است قریب بصواب بنظر میاید . (بو :
 این رباعی را ندارد) . (۳) تک : وین : طه : محرم هستی
 که با تو گویم یکدم . (۴) نسخ دیگر : سرشته اندر .
 (۵) تک : وین : یکچند جهان بخورد . طه : یکروز جهان
 بخورد . (بو : این رباعی را ندارد) .

کرد دگری (۱) چگونه پرواز کنم
یا (۲) عشق توفی چگونه آغاز کنم
یک لحظه سرشک دیده می نگذارد
تا چشم بروی دگری باز کنم

گر من ز می مغانه هستم هستم
ور عاشق و رند و می پرستم هستم (۲)
هر طایفه بمن گفانی دارند
من زآن خودم چنانکه (۴) هستم هستم (۵)

(۱) طه : گر دوگیری . (۲) طه : یا . (نسخ دیگر این رباعی را ندارند) . (۳) طه : تک . وین : ور کافر و کبر و بت پرستم هستم . (۴) طه : چنانچه . (۵) جد : در حاشیه با خطی دیگر که خط کاتب متن نیست : من خود همان صفت که هستم هستم . (بو : این رباعی را ندارد) .

گر من کنه روی زمین کردستم
عفو تو امید است که گیرد دستم
گفتی که بروز عجز دستت گیرم
عاجز تر ازین نخواه کا کنون هستم (۱)

گفتم که دگر باده کلگون نخورم
می خون رزانت (۲) دگر خون نخورم
پیر خردم گفت بجد میگوئی (۳)
گفتم که مزاج میکنم چون نخورم

(۱) بو : این رباعی را ندارد . (۲) طه : می خون رز است و من . (۳) طه : بخرمت گوئی . (غ : طه) . (نسخ دیگر این رباعی را ندارند) .

گل گفت که من یوسف مصر چمن
یا قوت گرانایه پر زر دهن
گفتم چو تو یوسفی نشانی بنای
گفتا که بخون غرقه نگر پیر هن^(۱)

۲۳۰

گویند مرا که می پرستم هستم
گویند مرا فاسق و مستم هستم
در ظاهر من نگاه بسیار مکن
کاندر باطن چنانک هستم هستم^(۲)

(۱) این رباعی که مطابق با متن نسخ نک، وین و طه میباشد در متن جد حگ و بجایش صورتی کشیده شده و در حاشیه بخط دیگری که غیر از خط کتاب متن است فقط مصراع اول آنرا نوشته اند (تا معلوم شود کدام رباعی در همتا بوده است). (بو، این رباعی را ندارد). (۲) این رباعی در هیچیک از نسخ دیده نشد.

ما^(۱) افسر خان و تاج کی بفروشم
دستار^(۲) قصب بیانگ فی بفروشم
تسبیح که پیک لشکر ترور است
ناگاه بیک جرعه^(۳) می بفروشم

— ۲۳۲ —

ما خرقة زهد^(۴) در سر خم کردیم
در^(۵) خاک خرابات نیم کردیم
باشد که درین میکده ها^(۶) در یابیم
عمری که در آن مدرسه ها^(۷) کم کردیم

(۱) نک: تا. (۲) نک: افزوده. و. (۳) نک: طه: پیاله. (بو، وین، این رباعی را ندارند). (۴) جد: ماخرقة و زهد. (۵) طه: وز. (۶) طه: درون میکده. (۷) طه: درون مدرسه. نک: وین، این رباعی را از قرار ذیل دارند:

ماحای تازی بلب خم کردیم خود را بمی لعل چو مردم کردیم
در کوی خرابات مگر بتوان یافت آن عمر که در صومعه ها کم کردیم
(بو، این رباعی را ندارد).

مقصود ز جمله آفرینش مائیم^(۱)
در چشم^(۱) خرد جوهر بینش مائیم
این دایره جهان چو انگشتی است
بی هیچ شکی نقش نگینش مائیم

من ظاهر نیستی و هستی دانم^(۱)
من باطن هر فراز و پستی دانم^(۲)
با این همه از دانش خود بیزارم^(۳)
گر مرتبه و رای هستی دانم

(۱) طه : در جسم . نسخ دیگر مطابق متن . (بو . وین . این رباعی را ندارد) . (۲) نک : فراز دستی . (۳) بو . وین : شرم باد . طه تماماً مطابق متن .

میلم بشراب تاب باشد دایم
گوشم بنی و رباب باشد دایم
گر خاک مرا کوزه گران کوزه کنند^(۱)
آن کوزه پر از شراب باشد دایم

هر روز بگاه^(۲) در خرابات شوم
همراه قلندران بطامات^(۳) شوم
چون عالم سر و الحقیات تویی
توفیقم ده تا بمناجات شوم

(۱) نک : کوزه گری کوزه کند . (بو . وین . این رباعی را ندارند) . (۲) طه : بگاه . (غ ظ) . (۳) نک . وین : طه : قلندران طامات . (بو . این رباعی را ندارد) .

هر گز بطرب شربت آبی نخورم
تا از کف آندوه شرابی نخورم
فانی تریم در نمک هیچ کسی
تا از جگر خویش کبابی نخورم^(۱)

یکدست بمصحفیم و یکدست بحجام
که نزد^(۲) حلالیم و گهی نزد^(۳) حرام
مائیم درین گنبد نه پخته نه خام^(۳)
نه^(۴) کافر مطلق نه مسلمان تمام

(۱) نیک + وین + ردیف را + نخوریم « آورده و مصراع
سوم را : فانی تریم بر نمک هیچ گهی + ضبط کرده اند که
مناسبت بنظر میآید . طه + مطابق متن . (بو + این رباعی را
ندارد) . (۲) نور + طه + مرد + در هر دو موقع . (۳) طه +
گنبد فیروزه خام . (۴) نور + گنبد فیروزه رخام . نیک +
مائیم و درین گنبد فیروزه خام . (۴) بعد از فی . (بو + این
رباعی را ندارد) . (۵) نیک + وین + نیک + غم +

آترا که وقوفست بر احوال^(۱) جهان
شادی و غم جهان^(۲) برو شد یکسان
چون نیک و بد جهان بسر خواهد شد
خواهی همه درد^(۳) باش و خواهی درمان

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من
وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو
چون پرده بر افتد نه تو مانی و نه من^(۴)

(۱) بو + جد + بر اسرار . (۲) طه + وین + نیک + غم +
رنج . (۳) وین + خواهی تو بدرد . (۴) طه + در هر سه
موقع : نه تو دانی و نه من + متن البته صحیح تر است . (بو +
نیک + این رباعی را ندارند) . (۵) نیک + وین + نیک + غم +

ای مانند (۱) شب و روز بدینا نگران
اندیشه نمیکنی تو از روز کران (۲)
آخر نفسی بین و باز آیی بخود
کایام چگونه میکند با دگران

بر خیز محور غم جهان گذران
بنشین و جهان (۳) بشادمانی گذران
در طبع جهان اگر وفائی بودی
نوبت بتو خود (۴) نیامدی از دگران

(۱) نسخ دیگر: گشته. (۲) نک: کران. (بو، این رباعی را ندارد). (۳) نک: طه: خوش باش و دمی. (۴) طه: نوبت بخود ار (غ ظ). (بو، این رباعی را ندارد).

بر سینه غم پذیر من رحمت کن
بر حال دل (۱) اسیر من رحمت کن
بر پای خرابایت رو من بخشای
بر دست پیماله گیر من رحمت کن

بشنو ز من ای زبده (۲) یاران کهن
دل تنگ (۳) مکن زین فلک بی سروین
بر گوشه عرصه سلامت (۴) بنشین
باز بجه دهر (۵) را تماشا میکن

(۱) طه: بر جان و دل. نک: وین. بیت اول این رباعی را اینطور دارند:

یارب بدل اسیر من رحمت کن

بر سینه غم پذیر من رحمت کن

(بو، این رباعی را ندارد). (۲) نک: ندیده. (۳) نسخ دیگر: اندیشه. (۴) نک: وین: قناعت. طه: عرصات قیامت. (۵) نک: طه: چرخ. (بو، این رباعی را ندارد).

جانها همه آب گشت و دلها همه خون
تا چیست حقیقت از پس پرده برون^(۱)
ای با علت خرد درد و گردون دون
از تو دو جهان پر و تو از هر دو برون^(۲)

چون حاصل آدمی درین شورستان
جز خوردن غصه نیست یا کندن جان
خرم دل آنکه زین^(۳) جهان زود برفت
و آسوده^(۴) کسی که خود نیامد بجهان

(۱) هم معنی و هم قافیه که در مصراع چهارم تکرار شده غلط است و چون بجز طه نسخه‌های دیگر آنرا ندارند درست معلوم میشود که اصل چه بوده است. شاید: تا چیست حقیقت پس برده برون، و یا: تا چیست حقیقت اندرین پرده برون (۲) طه، بیت آخر این رباعی را اینطور ضبط کرده: ای با علت خرد روا گردن دون ای از تو جهان پر تو از هر دو برون. (۳) بو: آن گزین. (۴) بو: وین: آسوده، بدون واو (نک: این رباعی را ندارد).

در دامن این چرخ نو انگیز کهن
با دوست تو سر زیک گریبان بر کن
دستی که زمانه را نه سر یافت نه بین
کوته مکن از می که دراز است سخن^(۱)

روزی که گذشتت از او^(۲) یاد مکن
فردا که نیامدست فریاد مکن
بر نامده و گذشته بنیاد مکن^(۳)
حالی خوش باش^(۴) عمر بر باد مکن

(۱) طه، دو بیت آخر این رباعی را اینطور ضبط کرده: دستی که زمانه را تناید سروین کوته بکن ازوی که دراز است سخن. (نسخ دیگر این رباعی را ندارند). (۲) نک: طه، روزی که ز تو گذشته شد. (۳) نک: از آمده و گذشته بنیاد مکن. طه، از آمد و گذشته خود یاد مکن. (غ). (۴) نک: طه، افزوده اند: و. (بو: وین: این رباعی را ندارند).

زین گنبد گردنده بد افعالی بین
وز جمله^(۱) دوستان جهان خالی بین
تا بتوانی تو یک نفس خود را باش
فردا منگردی مطلب حالی بین^(۲)

قومی متفکرند در مذهب و دین
جمعی متحیرند در شک و یقین
ناگاه منادی در آید^(۳) ز زمین
کای بیخبران راه نه آست و^(۴) نه این

(۱) بو، وین، وز رقتن، (۲) طه، فردا مطلب گذاردی
حالی بین، (نک، این رباعی را ندارد)، (۳) نسخ دیگر، بر
آید، (۴) جد، طه، را ندارند، (بو، این رباعی را
ندارد)، (بو، این رباعی را ندارد).

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان
بر داشتی من این فلک را زمین
وز نو فلکی^(۱) دگر چنان ساختمی
کازاده بکام دل رسیدی آسان

گویند مرا ز می که کمتر خور ازین^(۲)
آخر بچه عذر بر نداری سر ازین
عذرم رخ^(۳) یار و بادۀ صبحدم است
انصاف بده چه عذر روشتر ازین

(۱) وین، طه، از نو فلک، نک، از خود فلک، (بو،
این رباعی را ندارد)، (۲) وین، گویند برای می که کمتر
خور ازین، طه، گویند مرا که می بخور کمتر ازین، (۳) جد،
لب، (بو، این رباعی را ندارد).

توان دل شاد را بغم فرسودن
وقت خوش خود بسنگ محنت سودن
در دهر که داند (۱) که چه خواهد بودن
می باید و معشوق (۲) بکام آسودن

ننگی است (۳) بنام نیک مشهور شدن
عار است ز جور چرخ و نجور شدن
خمار بیوی آب انگور شدن
به زانکه بزهد خویش مشهور شدن

(۱) بو، نک : کس غیب چه داند . (۲) بو، نک، وین
افزوده اند : و . (۳) طه، وین، نک : نیکست، ظاهر
متن اقرب بصواب است . (بو، این رباعی را ندارد).

مسکین دل دردمند دیوانه من
هشیار نشد ز عشق جانانه من
روزی که شراب عاشقی در دادند (۱)
در خون جگر زدند پیمانه من

می خوردن و اگر دیکوان (۲) کردیدن
به زانکه بزرق (۳) زاهدی ورزیدن
گر مردم میخواره بدوزخ باشند (۴)
بس روی بهشت کس نخواهد دیدن (۵)

(۱) نسخ دیگر : میدادند . (بو، این رباعی را ندارد) .
(۲) طه : گلرخان . (۳) جد : بهتر که بزرق . طه : بهتر
ز هزار . (۴) طه، مثل متن، نسخ دیگر : گر عاشق و
مست دوزخی خواهد بود . (۵) طه : بس روی بهشت
را که خواهد دیدن .

آن قصر که بر چرخ همیزد بپهلوی
بر در که او شهبان نهادندی رو
دیدم بستر (۱) گنگره اش فاخته
بنشسته همیگفت (۲) که کو کو کو کو

آتم که (۳) پدید گشتم او قلند تو
پرورده شدم بنار (۴) نعمت تو
صد سال با متخان گنه خواهم کرد
تا (۵) جرم منست بیش یا رحمت تو

(۱) نکه، وین، دیدیم که بر، طه، دیدیم که در، (۲) طه،
و میگفت، (بو این رباعی را ندارد)، (۳) طه، ای آنکه،
(۴) نکه، صد ساله شدم بنار و در، وین، صد ساله شدم بنار
در، طه، پرورده شدم بنار و در، (۵) نکه، وین، یا،
متن اقرب بصواب است، (بو، این رباعی را ندارد)،

از آمدن و رفتن ماسودی کو
وز تار وجود عمر ما بودی کو (۱)
چندین سر ویای نازنینان جهان (۲)
مسوزد و خاک میشود دودی کو

از تن (۳) جو برفت جان پاک من و تو
خشتی دو نهند بر (۴) مفاک من و تو
و آنکه ز برای (۵) خشت کور دگران
در کالبدی کشند خاک من و تو (۱)

(۱) نکه، وز بار امید در جهان بودی کو، (۲) نسخ
دیگر بامتنای نسخه، بو که تماماً مطابق متن است، در جنب
چرخ جسم چندین یا کان، (۳) نکه، از من (غ)، (۴)
جده، در، (۵) جد، و آنگاه ز بهر، (بو، این رباعی را ندارد)،

ای رفته بچوگان قضا همچون (۱) گو
چپ میرو و راست میدو و هیچ مگو (۲)
کانکس که تورا فکند اندر تک و بو
اوداند و اوداند و اوداند و او

این چرخ فلک بهر هلاک من و تو
قصدی دارد بجان پاک من و تو
بر سبزه نشین بتا که بس (۳) دیر نماند
تلسبزه برون دمد ز خاک من و تو (۴)

(۱) وین : همچو . (۲) جد : چپ میرو و راست میدو
هیچ مگو . طه : چپ میخور و راست میرو و هیچ نکو .
وین : چپ میخورد و راست برو هیچ نکو . (بو) . نک : این
رباعی را ندارند . (۳) نک : بیا که بس . طه : پیاله کش
(۴) جد : بر خلاف نسخ دیگر بیت دوم این رباعی را از
این قرار ضبط کرده : ای بس که نباشی (نباشیم ؟) و ازین چرخ
آب بود تا بدمه و خور بر سر خاک من و تو . جا : با تغییر جزئی
این رباعی را از این قرار ضبط نموده : (۵)

بر دار پیاله و سبو ای دلجو
بر گرد بگرد سبزه زار و لب جو (۱)
کین چرخ بسی قد بتان مهر و (۲)
صد بار پیاله کرد و صد بار سبو

هائم خریدار می کهنه و نو
و آسگاه فروشنده عالم بدو جو
گفتی (۳) که پس از مرگ کجا خواهی رفت
می یش من آر (۴) هر کجا خواهی رو

می خور که فلک بهر هلاک من و تو
قصدی دارد بجان پاک من و تو
در سبزه نشین و می روشن میخور
کین سبزه بسی دمد ز خاک من و تو
(۱) جد : خوش خوش بخرام گرد باغ و لب جو . (۲) جد :
بس شخص عزیز را که چرخ بلخو . بو : تمام این رباعی
را مثل جد ضبط کرده الا اینکه قوافی را «جوی» و «سبزی»
و هکذا آورده است . (۳) نک : وین : دانی . متن صحیح
تر است . (۴) نک : وین : افروده اند : و . (بو) طه : این
رباعی را ندارند .

تا کرده گناه در جهان کیست بگو
و آنکس (۱) که گنه نکرد چون زیست بگو
من بد کم و تو بد مکافات دهی
بس فرق میان من و (۲) تو چیست بگو

از هر چه بجز می است (۳) کوتاهی به
می هم ز کف بتان (۴) خرگاهی به
مستی و قلندری و کمراهی به
یک جرعه می ز ماه (۵) تا ماهی به

- (۱) طه: آنکس. (۲) جد: و او را ندارد. (بو)
این رباعی را ندارد. (۳) طه: از هر چه بجز حق است.
نک: از هر چه نه خرمیست. (۴) بو: وز دست بتان مست.
(۵) طه: ز گاو. (غ).

اندیشه عمر پیش در شصت منه (۱)
هر جا که قدم نهی (۲) بجز مست منه
ز آن پیش که از خاک و گلت (۳) کوزه کنند
تو کوزه زیش (۴) و کاسه از دست منه

ای بیخبر از کار جهان هیچ نه
بنیاد تو بادست (۵) از آن هیچ نه
شد حد وجود تو (۶) میان دو عدم
اطراف تو هیچ (۷) در میان هیچ نه

- (۱) بو: چون عمر زیاده گردد از شصت منه. نک: وین:
اندازه عمر پیش از شصت منه. طه: اندیشه عمر پیش از
شصت منه. (۲) نک: وین: قدم نه. (۳) بو: کاسه
سرت. نسخ دیگر: کله سرت. بجای «از خاک و گلت».
(۴) بو: تو کوزه زدوش. نک: وین: رو کوزه زدوش.
طه: رو کوزه فروش. (۵) طه: بنیاد نه بادست. وین:
بنیاد نه بیادست. متن صحیح تر است. (۶) طه: وین: دور.
(۷) طه: وین: اطراف بود تو. متن صحیح تر است. (بو)
این رباعی را ندارد.

این چرخ چو طاسی است (۱) نگون افتاده
 در وی همه زیر کان زبون افتاده
 در دوستی شیشه و ساعی نگرید (۲)
 لب برب و در میانه (۳) خون افتاده

بنگر ز صبا دامن گل چاک شده
 بلبل ز جمال گل طریفناک شده
 در سایه گل نشین که بسیار این گل (۴)
 در خاک فرو ریزد و ما خاک شده (۵)

(۱) جد: این تابه چرخ بین. (۲) جد: در دوستی صراحی
 و جام نگر. (۳) طه: در میان، (غ). (۴) طه:
 حین باده خوردن کای بسا گل کز باد. بو: در سایه گل نشین
 که بس گل که زیاد. (۵) طه: بر خاک فرو ریزد و با خاک
 شده. بو: در خاک فرو رفته و با خاک شده. نک: وین: از
 خاک برآمدست و بر خاک شده. از تمام اینها متن صحیح تر
 و مضمونش عالی تر است.

بیری دیدم بخواب مستی خفته
 وز گرد شعور خانه تن رفته
 می خورده و مست خفته و آشفته
 والله (۱) لطیف بعباده گفته

تاکی غم آن خورم که دارم یانه
 وین عمر بخوشدلی گذارم یانه
 بر کن قدح باده که معلوم نیست
 کین دم که فرو برم بر آرم یانه (۲)

(۱) طه: الله. (نسخ دیگر این رباعی را ندارند). (۲) طه:
 ردیف را «فی» ضبط کرده: نسخ دیگر مطابق متن.

تن در غم روزگار بیداد مده
 مارا زغم (۱) گذشتگان یاد مده
 دل جز بس زلف (۲) پیرزاد مده
 بی باده میاش و (۳) عمر برباد مده

جانا ز کدام دست برخاسته
 گر طلعت خویش ماه را کاسته
 خوبان جهان بعید رو آریند
 تو عید بروی خویش آراسته (۴)

(۱) نک: جانرا سخن. وین: جانرا زغم. (۲) بو: جز بسمن بری. نک: وین: جز بشکر لب. (۳) جد: واورا ندارد. (۴) طه: مطابق متن. (نسخ دیگر این رباعی را ندارند).

چند ازنی حرص و آژ تن (۱) فرسوده
 سرگشته دوی (۲) کرد جهان بیهوده
 رفتند و (۳) رویم دیگر آیند و روند (۴)
 یکدم بمراد خویشان نا بوده

دانی ز چه روی اوفتادست و (۵) و چه راه
 آزادی سرو و سوسن اندر افواه
 کین (۶) دارد ده زبان ولیکن خاموش
 و آراست دوصد (۷) دست ولیکن کوتاه

(۱) طه: حرص در تن. (۲) (۳) طه: ایدوست دوی. (۴) جد: واورا ندارد. (۵) طه: رفتند و روند و هر چه آیند و روند. (نسخ دیگر این رباعی را ندارند). (۶) جد: واورا ندارد. (۷) نک: وین: این. (۸) نک: وین: و آن دارد صد. (بو: این رباعی را ندارد).

روزی بینی مرا تو مست افتاده
در پای تو سر نهاده بست (۱) افتاده
دستار ز سر قدح زدست افتاده
در حلقه زلف بت پرست افتاده

فریاد که عمر رفت (۲) بر بیهوده
هم لقمه حرام و (۳) هم نفس آلوده
فرموده تا کرده سیه رویم کرد
فریاد زگردهای نا فرموده

- (۱) جد: مست. طه: این رباعی را بقرار ذیل دارد:
روزی بینی مرا تو مست افتاده در حلقه زلف بت پرست افتاده
دستار ز سر قدح زدست افتاده در پای تو سر نهاده سر و بست آوده
(سخ دیگر این رباعی را ندارند). (۲) نک: وین: رفته عمر
(۳) جد: و او را ندارد. (بو: این رباعی را ندارد).

مشنو سخن دهر هم آواز شده (۱)
می خواه و حریف می (۲) و دمساز شده
کان کز کس مادر آمد (۳) امروز برون
فردا بینی بکون زن باز شده

من ترک همه گیرم و ترک می نه (۴)
وز (۵) جمله گیرم باشم از وی نه
آیا بود آنکه من مسلمان کردم
پس ترک می مغانه گیرم می نه

- (۱) نک: کم خور غم روزگار ناساز شده. (۲) طه:
می خور ز کف ساقی. نک: می خواه و گذار بار. (۳) طه:
کان کرکس ما بر آمد. (بو: وین این رباعی را ندارند).
(۴) نک: وین: من آویه کم از همه چیز از می نه. (۵) نک:
وین: کز. طه: این رباعی را بقرار ذیل ضبط کرده
من ترک همه کردم و ترک می فی از جمله گیرم باشم از وی فی
آیا بود آنکه من مسلمان کردم پس ترک می مغانه کردن می می
(بو: این رباعی را ندارند).

نقشی است که بر وجود مار یخته
صد بوالعجبی ز ما بر انگخته (۱)
من زان به ازین نمیتوانم بودن
کز بوته مرا چنین فرو ریخته (۲)

یک جرعه می گهنة زمملك (۳) تو به
وز (۴) هر چه نه می (۵) طریق بیرون رو بد
جامیش (۶) به از ملك فریدون صديار

خشت سرخ (۷) ز تاج کیخسرو به (۸)

(۱) طه : نه انگخته. (۲) طه : برون. (بو. این رباعی را ندارد). (۳) طه : ملكی. (۴) بو. از. (۵) طه : در. (۶) طه : نك : جامیش. (۷) جد : می. (غ ظ). (وین. این رباعی را ندارد).

آن مایه زدنيا که خوری یا پوشی (۱)
معدوری اگر در طلب آن کوشی (۲)
باقی همه را یگان برزد (۳) هشدار
تا عمر گرامایه بدان (۴) نفروشی

آتم که ز هیچم بوجود آوردی
دانم که بمن بسی نکوفی کردی
چون عاجز تقدیر توام معدوم
مادام که باقیست ز خاکم کردی (۵)

(۱) طه : نوشی. (۲) طه : طلبش میکوشی. (۳) طه : ترازو (۲۴) (۴) طه : ندو. (نسخ دیگر این رباعی را ندارند). (۵) این رباعی در هیچکدام از نسخ دیده نشد.

ابریق می مرا شکستی ربی
بر من در عیش را بیستی ربی
من می خورم و تو می کنی بد منی (۱)
خاکم بدهن مگر که (۲) مستی ربی

از آمدن بهار و از رفتن دی
اوراق وجود ما همی گردد طی
می خور خور اندوه که گفتست (۲) حکیم
غمهای جهان چو زهر و تریاکش (۴) می

(۱) بو، نک: بر خاک برینختی می ناب مرا. طه: بر
خاک فکندی می کلگون مرا. (۲) بو، که طه: نک
طه: مگر تو. (وین: این رباعی را ندارد). (۳) جد:
فرمود. (۴) طه: تریاکش. (بو: این رباعی را ندارد).

از دفتر عمر بر گرفتم (۱) فالی
ناگاه زسوز سینه صاحب حالی
میگفت خوشا کسی (۲) که اندر بر او
یار بست چو ماهی و شی چون سالی

از دیر برون (۲) آمده ناپاک تنی
وز (۴) دود جهنم بتنش پیرهنی
بشکست صرا حیم که عمرش کم باد
و آنکه چه می لطیف و مرد چو منی (۵)

(۱) نسخ دیگر باستانی بو که اصلاً این رباعی را
ندارد: میگذردم. (۲) طه: خوش آنکسی. (۳) طه:
نک: از دور پندید. (۴) نک: از (۵) نک: بیت
دوم این رباعی را باین شکل عجیب دارد: بشکست و برینخت
آن نه مردی نه زنی یک شبه می لعل که مردی و منی.
(بو: این رباعی را ندارد).

افتاد مرا با می و مستی کاری
خلقم ز چه (۱) میکند ملامت باری
ایکاش که هر حرام مستی کردی
تا من بجهان ندیدی هشیاری

ای از حرم ذات تو عقل آگه فی
وز معصیت و طاعت ما مستغنی
مستم ز گناه و وز رجا (۲) هشیارم
امید بر رحمت (۳) تو دارم یعنی

(۱) نکه : وین : بیجه . (بو : این رباعی را ندارد) .
(۲) جد : ربا . (۳) طه : ز رحمت . (بو : این رباعی را ندارد) .

ای باده تو شربت من رسوائی (۱)
چندان بخورم ترا من شیدائی (۲)
کز دور مرا هر که ببینند گوید
ای خواجه (۳) شراب از کجا میآیی

ای باده خوشگوار در جام بهی (۴)
بر پای خرد تمام بند و کرهی
هر کس که ز تو (۵) خورد اماش ندهی
تا گوهر او بر کف دستش نتهی

(۱) طه : لالائی (۱۴) . نکه : وین : ای باده ناب
وای می مینائی . (۲) طه : چندان یکشم ترا ز روشن رائی .
(۳) طه : خورده . (بو : این رباعی را ندارد) . (۴) طه : مهی .
(۵) جد : ز خود . (نسخ دیگر این رباعی را ندارند) .

ای چرخ دلم^(۱) همیشه غمناک کنی
پیراهن خوشدلی^(۲) من چاک کنی
بادی که بمن وزد^(۳) تو آتش کنیش
آه که خورم در دهنم خاک کنی

ای چرخ همه خسیس را چیز دهی
گرمابه و آسیا و کاریز^(۴) دهی
آزاده بنان شب کروگان بنهد^(۵)
شاید که بر اینچنین فلک نیز دهی

(۱) طه : دلی . (۲) نسخ دیگر : خرمی . (۳) طه :
رسد . نک . وین : بادی که رسد بمن تو اش آب کنی . متن
و طه باید صحیح تر باشند . (بو . این رباعی را ندارد) .
(۴) جد : آسباب و دهلیز . (غ ظ) . (۵) وین : طه :
بنهند . (نک : این رباعی را ندارد) .

ایدل تو باسرار^(۱) معما نرسی
در نکته زیرکان دانا نرسی
اینجا بمی و جام بهشتی میساز
کانجا که بهشت است رسی یا نرسی^(۲)

ای دهر بکردهای خود معترفی
در زاویه^(۳) جور و ستم معتنکی
نعمت بخسان دهی و زحمت بکسان
زین هر دو برون نه^(۴) خری یا خرفی^(۵)

(۱) جد : در اسرار . طه : بسر این . (۲) جد :
اینجا بمی و جام بهشتی بر ساز کانجا به بهشت یا رسی یا نرسی .
(۳) نک : طه : در خانه . (۴) نک : طه : برون نیست .
(۵) جد : خرفی . (بو . این رباعی را ندارد) .

ای کوزه گرا بکوش اگر هشیاری
تا چند کی بر گل آدم خواری
انگشت فریدون و کف^(۱) کیخسرو
بر چرخ نهاده چه میپنداری

با ما^(۲) تو هر آنچه کوئی از کین کوئی
پیوسته مرا ملحد و بیدین کوئی
من خود مقوم بدانچه کوئی لیکن^(۳)
انصاف بده ترا رسد کین کوئی

(۱) جد، لب، (بو، این رباعی را ندارد) (۲) طه،
بامن. (۳) نک، وین، بر آنچه هستم لیکن. طه، هر
آنچه کوئی هستم. (بو، این رباعی را ندارد) (۴)

بر سنگ زدم دوش سبوی کاشی
سر مست بدم که^(۱) کردم این اوباشی
با من بزبان حال میگفت سبو
من چون تو بدم تو نیز چون من باشی

بر کوزه گری بریز^(۲) کردم گذری
از خاک همی نمود هر دم هنری
من دیدم اگر ندید هر بی بصری
خاک پدرم در کف هر کوزه گری

(۱) جد، لب، (بو، این رباعی را ندارد) (۲) طه،
بامن. (۳) نک، وین، بر آنچه هستم لیکن. طه، هر
آنچه کوئی هستم. (بو، این رباعی را ندارد) (۴)

پیری دیدم بخانه خماری
گفتم نکئی (۱) ز رفتگان اخباری
گفتا می خور که همچو تو (۲) بسیاری
رفتند خبر (۳) باز نیامد بازی

تا چند ز یاسین و برات ایساقی
بنویس بمیخانه برات ایساقی
روزی که برات ما بمیخانه برند (۴)
آنروز به از (۵) شب برات ایساقی

(۱) نک: ندھی. (۲) نک: طه: ما. (۳) نک: طه: رفتند و کسی. (بو: وین این رباعی را ندارند). (۴) جد: بود. (۵) طه: نک: وین: بود. بجای «به از» متن بهتر بنظر می آید. (بو: این رباعی را ندارند).

تا در تن تست استخوان و (۱) ورگ و پ
از خانه تقدیر منه بیرون پ
کردن منه ار خصم بود رسم زال
مئت مکش (۲) ار دوست بود حاتم طی

تن زن چو بزیر فلک بیباکی
می نوش چو در جهان (۳) آفت ناکی
چون اول و آخرت بجز خاکی نیست
انگار که بر خاک نه در خاکی (۴)

(۱) جد: و او را ندارد. (۲) جد: میر. (بو: این رباعی را ندارند). (۳) نک: وین: عالم. (۴) وین: انکار که در خاک نی بر خاکی. متن البته صحیح تر است. (بو: این رباعی را ندارند).

چون آگهی^(۱) ای پسر زهر اسرازی
چندین چه خوری بیهوده^(۲) بیماری
چون می نرود باختیار^(۳) کاری
خوش باش درین نفس که هستی باری

چون هست زمانه در شتاب^(۴) ایساقی
بر نه بکفم جام شراب ایساقی
هنگام صبوح قفل از در بکشا^(۵)
تعجیل که آمد^(۶) آفتاب ایساقی

(۱) طه : نک ، وین : واقعی . (۲) نک ، وین :
به بیهوده . طه : بیهوده هر . (۳) نک ، وین : باختیاری .
(بو : این رباعی را ندارد و طه : ایات آنرا مقدم و مؤخر ضبط
کرده) . (۴) طه : شتاب . (غ خط) . (۵) طه : قفل بر
در زده ام . (۶) طه : می ده که بر آمد . (نسخ دیگر این
رباعی را ندارند) .

خواهی که اساس عمر^(۱) محکم یابی
روزی دو^(۲) بعالم دل خرم یابی
فارغ منشین ز خوردن باده و می
تا لذت عمر خود دمامد یابی

خوش باش که پخته اند سودای تودی
ایمن شده از همه تمنای تودی
تو شاد بزی که بی تقاضای تودی
دادند قرار کار^(۳) فردای تودی

(۱) جد : زهد . (۲) نک : بکچند . (نسخ دیگر این
رباعی را ندارند) . (۳) جد : قرارگاه . (غ خط) . (نک ،
این رباعی را ندارد) .

در سنگ اگر شوی چو نثار ایساقی
هم آب اجل کند گذار ایساقی
خاکست جهان غزل بگوای مطرب^(۱)
بادست نفس باده بیار ایساقی

در کار که کوزه گری کردم رای
در پایه^(۲) چرخ دیدم استاد^(۳) بیای
میکرد دلیر کوزه را دسته و سر^(۴)
از کله پادشاه و از پای^(۵) کدای

(۱) طه : خاکبست جهان غزل بخوان ایساقی . متن صواب است . (نسخ دیگر این رباعی را ندارند) . (۲) جد : در پایه . (۳) جد : استاده . (۴) طه : میکرد سب و کوزه را دست و نای . (۵) طه : دست . (بو ، این رباعی را ندارد) .

رو بیخبری گزین اگر باخبری
تا از کف مستان^(۱) ازل باده خوری
تو بیخبری بیخبری کار تو نیست
هر بیخبری را برسد بیخبری

ز آن کوزه می که نیست دروی ضرری
بر کن قدحی بخور بمن ده دگری
ز آن پیشتر ای یسر^(۲) که در وهگذری
خاک من و تو کوزه کند کوزه گری

(۱) جد : اندوه (۱۴) (بو ، این رباعی را ندارد) . (۲) نسخ دیگر : ای صمم . (بو ، این رباعی را ندارد و تنگ و بین ابیات آنرا مقدم و مؤخر ضبط کرده اند یعنی بیت اول بجای دوم و دوم بجای اول) .

زینهار کنون که میتوانی باری
بردار ز خاطر عزیزان^(۱) باری
کین مملکت حسن نماید جاوید
از دست تو هم برون رود یکباری

سازنده کار مرده وزنده توئی
دارنده این چرخ پراکنده توئی
من گرچه بدم خواجه^(۲) این بنده توئی
کس را چه گنه چو^(۳) آفریننده توئی

(۱) نک: وین: عزیزی. (بو: این رباعی را ندارد).
(۲) طه: صاحب. (۳) طه: که. نک: وین: نه. (بو: این رباعی را ندارد).

شمعست و شراب و ماهتاب ایساقی
در شیشه میی چو لعل تاب ایساقی^(۱)
از خاک مگو^(۲) این دل پر آتش را
بر یاد مده بیار آب ایساقی^(۳)

صبحی خوش و خرمست خیز ایساقی
در شیشه کن آن^(۴) شراب از شب باقی
جامی بمن آور و غنیمت میدان^(۵)
این یکدمه نقد را و فردا باقی^(۵)

(۱) طه: شاید ز شراب هم خراب ایساقی. نک: شاهد
بینی چو لعل تاب ایساقی. (۲) طه: برار. (۳) جد:
بر باد مرو باده بیار ایساقی. نظر بقافیه و مضمون شعر مغلوط
است، شاید: بر باد مرو بیار آب ایساقی، بوده است که مناسبتر
هم هست. (۴) طه: در شیشه بکن. (۵) طه: پایار خوریم
و عیش را تازه کنیم این یکدم عمر را که فردا باقی. (نسخ دیگر
این رباعی را ندارند).

عالم همه گرچو (۱) گوی گردد بگوی
 برمن که خراب خفته باشم بجوی (۲)
 دوشم بخرابات کرو میگرددند
 خمار همیگفت که نیکو (۳) کروی

گر آمدم بمن (۴) بدی نامدی
 ورنیز شدن بمن بدی (۵) کی شدمی
 به زان بدی که اندرین کون و فساد (۶)
 نه آمدمی نه شدمی فی بدی (۷)

(۱) جده، طه، چه. (۲) نسخ دیگر باستانی بو که اصلاً این رباعی را ندارد؛ من مست و خراب خفته برمن بجوی.
 (۳) جده، زیبا. (۴) جده، زمن. طه، بخود. (۵) جده؛ زمن بدی. طه، بمن شدمی. (۶) بو، وین؛ به زان بدی که اندرین عالم خاک. طه؛ به زان بدی که اندرین دیر خراب.
 (۷) نک، این رباعی را بقرار ذیل ضبط نموده؛
 کرم، بمراد و اختیار خودمی فارغ زغم قضا و نیک و بدمی
 آن به بودی که اندرین کون و فساد نه آمدمی نه شدمی نه بدمی

گر (۱) جنس مرا خاصه بدانند ساقی
 صد فضل (۲) زهر نوع براند ساقی
 چون و امام برسم خود باده دهد
 وز (۳) حدّ خودم در گذرانند ساقی

گردست دهد زمغز گندم نافی
 وز می دو منی (۴) زگوسفندی رانی
 باما هرخی (۵) نشسته در ویرانی
 عیشی بود آن (۶) نه حدّ هر سلطانی

(۱) طه، وین؛ چون. (۲) طه، قفل (۳). وین؛ فصل.
 (۳) وین؛ در (غظ). بو؛ این رباعی را ندارد. (۴) بو.
 از می کدوی. (۵) بو، و آنکه من و تو. نک، وین؛ بالاله
 رخی. (۶) نک؛ وین؛ این. طه؛ عیشی است که نیست
 حدّ هر سلطانی.

گر ز آنکه بدست افتد (۱) از می دومی
می نوش بهر جمع و بهر انجمنی (۲)
کأنکس که جهان ساخت (۳) فراغت دارد
از سبلیت چون توئی و ریش چومنی

گر شهره شوی بشهر شرّ الناسی
ور (۴) گوشه نشین شوی همه وسواسی
به زان نبود گر خضر و الیاسی (۵)
کس نشناسد ترا تو کس نشناسی

(۱) بو: گر ز آنک بدست آیدت. نک: وین: گر ز آنکه بدست آید. (۲) بو: می نوش بهر محفل و بهر انجمنی. نسخ دیگر: می خور تو بهر محفل و بهر انجمنی. (۳) نک: وین: جهان کرد. طه: جهان ازو. (غ) نک: وین: گر. (۵) طه: آن به که اگر خضر اگر الیاسی: (بو: این رباعی را ندارد).

گر هست ترا درین جهان دسترسی
ز بهار مزین (۱) بی می و ساقی نفسی
پیش از من و تو بیازمودند بسی
دنیا نکند کرای آزار کی

گویند خور می که بلا کس باشی
در روز مکافات در آتش (۲) باشی
این هست ولی زهر دو عالم بهتر
آن یکدمه (۳) کز شراب سرخوش باشی

(۱) طه: هان تانزنی. (نسخ دیگر این رباعی را ندارند). (۲) نک: جو آتش. (۳) طه: وین یکدم. (بو: وین این رباعی را ندارند).

ماومی و معشوق و صبح ایساقی
از ما نایند (۱) توبه لصبح ایساقی
تاکی خوان قصه نوح ایساقی
پیش آرسبک راحت روح ایساقی

هان تا برستان بدرشتی نشوی
یا از در نیکوان بزشتی نشوی
می خور که بخوردن و بنا خوردن می
گر آلت (۲) دوزخی بهشتی نشوی

(۱) نسخ دیگر باشتنای بو که اصلاً این رباعی را ندارد.
(۲) نک : آتش . (بو : این رباعی را ندارد).

هنگام سفیده دم (۱) خروس سحری
دانی که چرا (۲) همیکند نوحه کری
یعنی که نمودند در آیینۀ صبح
کنز عمر شبی گذشت (۳) تو بیخبری

هنگام صبح ای صنم (۴) فرخ پی
بر ساز ترانه ویش (۵) آور می
کافکند بخاک صد هزاران جم و کی
این آمدن تیرمه ورقن دی

(۱) نک : وین : دانی که سفیده دم . جا : دانی که سفیده دم .
(۲) نک : وین : جا : هر لحظه چرا . طه : دانی زچه رو .
(۳) نسخ دیگر باشتنای بو که اصلاً این رباعی را ندارد
افزوده اند : و . (۴) جد : پسر . (۵) طه : ترانه و به
یش . (بو : این رباعی را ندارد).

رباعی های ذیل که حضرت استاد اجل آقائی میرزا محمد خان قزوینی مدّ ظله از پاریس برای ما فرستاده اند منقول است از یک نسخه نفیس دیوان حافظ از مستملکات موسیو «کلورانه» که حالا (ژوئن ۱۹۲۳) ملک موسیو «ویلنه - Vignies» آنتیکه فروش است. این نسخه بخط سلطان محمد نور کاتب یکی از مشاهیر خوش نویسان هرات که ترجمه حال مختصر او در حبيب السیر (جزو ۳ جلد ۳ ص ۳۵۰ از چاپ بمبئی) مسطور است میباشد و در حاشیه آن از ورق 47a الی 54a رباعی های مسطوره در ذیل را از عمر ختام دارد و نسخه مورخ است بسنه لاتین و تسمائه (۹۳۰) در شهر هرات.

ساقی بیرم گر بت یا قوت لب است
ور آب خضر بجای آب عنب است
گر زهره بود مطرب و همدم عیسی
چون دل نه بجای بود نه جای طرب است

— ۲ —

ساقی زمینی که لعلت آن را ساقی است
دل بر نکم تا دمی از من باقی است
مشتاقم از آن بدیدنت مشتاقم
گستاخی من ز غایت مشتاقی است

ساقی مه رخسار تو جان همه است
دلدار من است و دلستان همه است
خورشید صفت بمهر ذرات خوش است
تنها نه از آن من که زان همه است

ساقی غم من بلند آوازه شده است
سر مستی من برون ز انداز شده است
با موی سفید سرخوشم کنز خط تو
پیرانه سرم بهار دل تازه شده است

ساقی بحیات چون کسی رهبر نیست
ورنیز بود به از می و ساغر نیست
می همدم ماست ز آنکه چون گرمی دل
در آب حیات و چشمه کوثر نیست

ساقی نظری که دل ز اندیشه نمی است
شیران همه رفته اند سریشنه نمی است
هر شب ز حیات کف زدی شیشه چرخ
امروز که دور ما بود شیشه نمی است

ساقی که رخت ز جام جمشید بهست
مردن برهت ز عمر جاوید بهست
خاک قدمت که روز من روشن ازوست
هر ذره ز صد هزار خورشید بهست

ساقی که لبش مفرح یا قوت است
دل را غم او قوت و جا را قوت است
هر کس که نشد کشته بطوفان غمش
در کشتی نوح زنده در تابوت است

ساقی دل من زمرده فرسوده تراست
کو زیر زمین ز من دل آسوده تراست
هر چند بخون دیده دامن شویم
دامان نرم ز دیده آلوده تراست

ساقی حذر از غم توام آه که نیست
صبرم ز رخت حقست آگاه که نیست
مقصود منی و جز تو کس در دل من
والله که نیست ثم والله که نیست

ساقی دل من ز دست اگر خواهد رفت
بحراست بجای خود بدر خواهد رفت
صوفی که چو ظرف تنگ از خویش پر است
یک جرعه اگر دهی بسر خواهد رفت

ساقی گل و سبزه بس طربناک شد است
دریاب که هفته دگر خاک شد است
می نوش و کی بچین که تا در نگری
گل خاک شد است و سبزه هم خاک شد است

ساقی می کهنه یار دیرین من است
بی دختر رز عیش نه آئین من است
کو حور بده که دل میطلبد
همشیره رز که جان شیرین من است

ساقی که هلاکم ز غم هجرانست
هر جا که روی دست من و دامانست
رفتی و هزار دل هلاک از غم تست
باز آی که صد هزار جان قربانست

خورشید سپهر بی زوالی عشق است
مرغ چمن خجسته قالی عشق است
عشق آن نبود که همچو بلبل نالی
هر که که بمیری و نالی عشق است

صد خانه ز خونتاب دلم ویران است
وز گریه زار بهم صد چندان است
از هر مژه ناودان خون است روان
گر من مژه را بهم زخم طوفان است

هر دل که اسیر محنت اوست خوش است
هر سر که غبار سر آن کوست خوش است
از دوست بناوک غم آزرده مشو
خوش باش که هر چه آید از دوست خوش است

آنکس که بخوبان لب خندان داد است
خون جگری بدو دمندان داد است
گر قسمت مانداد شادی غم نیست
شادیم که غم هزار چندان داد است

آ، که دم مسیح یارت شده است
بخشیدن جان همیشه کارت شده است
جان بخشش تو است گرفتای تو کنیم
هم گوهر گنج خود نثار تو شده است

آنکس که خط از کلک گهر بار نوشت
اول الف قامت دلدار نوشت
او نیز همین الف بی سر خط طفل
یگبار نوشت و طفل صد بار نوشت

آنها که بفکرت در معنی سفیند
در ذات خداوند سخنها گفتند
سر رشته اسرار ندانست کسی
اول زنجی زدند و آخر خفتند

آنها که خلاصه جهان ایشاند
بر اوج فلک براق فکرت رانند
در معرفت ذات تو مانند فلک
سرگشته و سرنگون گردانند

از می طرب و نشاط و مردی خیزد
وز طبع کتب خشکی و سردی خیزد
گر باده خوری تو سرخ رو خواهی بود
کز خوردن سبزه روی زردی خیزد

بیمارم و تب در امتحانم دارد
نا خوردن می قصد بچانم دارد
وین طرفه نگر که هر چه در بیماری
جز باده خورم همه زبانم دارد

باروی نکوی و لب جوی و مل و ورد
تا بتوانم عیش و طرب خواهم کرد
تا بوده ام و باشم و خواهم بودن
می خورده ام و میخورم و خواهم خورد

یک جرعه می ملک جهان می ارزد
خشت سرخم هزار جان می ارزد
آن کهنه که لب بی از آن پاک کنند
حقا که هزار طیلان می ارزد

ماه رمضان چنانک امسال آمد
بر پای خرد بند گران حال آمد
ای بار خدای خلق را غافل ساز
تا پندارند که ماه شوال آمد

افسوس که نامه جوانی طی شد
وین تازه بهار ارغوان دی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب
افسوس ندانم که کی آمد کی شد

می خواره اگر غنی بود عور شود
وز عربده اش جهان پراز شور شود
در حقه لعل از آن زترد دیدن
تا دیده افعی غمان کور شود

هر لذت و راحت که خلاق نهاد
از بهر مجتهدان در آفاق نهاد
هر کس که ز طاق منقلب گشت بجهت
آسایش خود ببرد و بر طاق نهاد

چون حاصل آدمی در این جای دو در
جز درد دل و دادن جان نیست دگر
خرم دل آنکه یک نفس زنده نبود
و آسوده کسی که خود نژاد از مادر

سنت بکن و فریضه حق بگزار
و آن لقمه که داری ز کسان باز مدار
در خون کس و مال کسی قصد مکن
در عهده آن جهان منم باده بیار

دی کوزه گری بدیدم اندر بازار
برپاره گلی لگد همیزد بسیار
و آن گل بزبان حال با او میگفت
من هم چو تو بوده ام مرا نیکودار

جانا می صاف وقت گل خوش میخور
بر یاد بتان نفزو دلکش میخور
می خون رز است ورز ترا میگوید
خون بر تو حلال کرده ام خوش میخور

ای دل همه اسباب جهان خواسته گیر
باغ طربت بسپزه آراسته گیر
و آنکاه بر آن سبزه شبی چون شبنم
بنشسته و باهداد بر خاسته گیر

ای دوست غم جهان بیهوده مخور
بیهوده غم جهان فرسوده مخور
چون بود لذت نیست نابود پدید
خوش باش و غم بوده و نا بوده مخور

ایام جوانی است شراب اولیتر
با خوش پسران باده ناب اولیتر
این عالم فانی چو خراب است و بیاب
از باده درو مست و خراب اولیتر

از جمله رفتگان این راه دراز
باز آمده کو که بما گوید راز
پس بر سر این دوراه آزار و نیاز
با هیچ نمائی که نمی مانی باز

رو بر سر افلاک و جهان خاک انداز
می میخور و گرد خور و یان می ناز
چه جای عتاب آمد و چه جای نیاز
کز جمله روندگان کسی نامد باز

باتو بخرابات همی گویم راز
به زآنکه کم بی تو بمحراب نماز
ای اول و آخر همه خلقان تو
خواهی تو مرا بسوز و خواهی بنواز

گر باده خوری تو با خردمندان خور
یا با صنمی لاله رخی خندان خور
بسیار بخور و رد مکن فاش مساز
اندک خور و گه گاه خور و پنهان خور

دنیا همه سر بسر ترا خواسته گیر
صد گنج بزر و کوهر آراسته گیر
پس بر سر آن گنج چو بر صحرا برف
روزی دوسه بنشسته و بر خاسته گیر

ای خواجه فقیه چون ترا نیست خبر
چندین زچه منکر همراه نظر
ایشان همه از صانع و صنعتش گویند
تو از دم حیض و از نجاسات دگر

وقت سحر است خیزای مایه ناز
نرمک نرمک باده خور و چنگ نواز
کانهها که بجایند نیابند دراز
و آنها که شدند کس نمی آید باز

کر کو هر طاعت نسفتم هرگز
کرد گنه از چهره ز رفتم هرگز
نومیدنیم ز بارگاه کرم
زیرا که یکی را دو تکفیم هرگز

ما عاشق و آشفته و مستیم امروز
در کوی بتان باده پرستیم امروز
از هستی خویشتن بکلی رسته
پیوسته به حراب السیم امروز

کردیم دگر شیوه رندی آغاز
تکبیر همی ز نیم بر پنج نماز
هر جا که پیاله ایست مارا بینی
گردن چو صراحی سوی او کرده دراز

یارب تو جمال آن مه مهر انگیز
آراسته بسنبل غنبر بیز
پس حکم همی کنی که در وی منکر
این حکم چنان بود که کج دار و مریز

حکمی که از و محال باشد پرهیز
فرموده و امر کرده گزوی بگریز
آنگاه میان امر و نهی عاجز
در مانده جهانیان که کج دار و مریز

آب رخ عاشقان خود پاک مریز
جز خوں دل تائب غمناک مریز
خون دو هزار زاهد بیمعنی
بر خاک بریز و جرعه بر خاک مریز

من باده خورم ولیک مستی نکند
الا بقدر دراز دستی نکند
دانی غرضم ز می پرستی چه بود
تا همچو تو خویشتن پرستی نکند

یکدست بمصحفم و یکدست بجام
که مرد حلالیم و گهی مرد حرام
مائیم درین گنبد فیروزه رخام
کافر مطلق نه مسلمان تمام

افسوس که بیفایده فرسوده شدیم
وز داس سپهر سرنگون سوده شدیم
دردا و ندامتا که تا چشم زدیم
نابوده یکام خویش نا بوده شدیم

در دایره وجود دیر آمده ایم
وز پایه مردمی بزیر آمده ایم
چون عمر نه بر مراد ما میگذرد
باری بسر آمدی که سیر آمده ایم

ما افسرخان و تاج کی بفروشیم
دستار قصب بیانگ فی بفروشیم
تسبیح که بیک لشکر ترویر است
ناگاه بیک جرعه می بفروشیم

چون نیست مقام درین دیر مقیم
بس بی می و معشوق خطائی است عظیم
تا کی ز قدیم و محدث ای مرد سلیم
چون من رفتم جهان چه محدث چه قدیم

پاک از عدم آمدیم و ناپاک شدیم
آسوده در آمدیم و غمناک شدیم
بودیم ز آب دیده در آتش دل
دادیم بیاد عمر و در خاک شدیم

در پای امل چو من سرافکنده شوم
از دست اجل چو مرغ پرکنده شوم
ز بهار کلم بجز صراحی مکنید
باشد که بیوی می دمی زنده شوم

ز آن پیش که از زمانه تابی بخوریم
با یکدیگر امروز شرابی بخوریم
کاین چرخ فلک بگناه رفتن مارا
چندان ندهد امان که آبی بخوریم

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
وین یکدمه تقدرا غنیمت شمیریم
فردا که از این دیر کهن در گذریم
با هفت هزار سالگان سر بسریم

دانی که سفیده دم خروس سحری
هر لحظه چرا همی کند نوحه گری
یعنی که نمودند در آیین صبح
کز عمر شبی گذشت و تو بیخبری

ای کاش که جای آرمیدن بودی
یا این ره دور را رسیدن بودی
کاش از پی صد هزار سال از دل خاک
چون سبزه امید بر دمیدن بودی

این چند رباعی ذیل منقول است از یک نسخه قدیمه ای
موسوم بنونس الاحرار فی دقایق الاشعار بخط محمد بن بدر جاجرمی
شاعر معروف که هم خود او جمع کرده و مشتمل است بر سی باب
از منتخبات اشعار تقریباً دوست نفر از بهترین شعرای فارسی و
مورخ بسنه ۷۴۱ هجری چنانکه از یک رباعی ذیل که در آخر
آن مسطور است مستفاد میگردد :

در هفصد و جل بوذ و یک اندر رمضان
مهر اندر حوت و ماه اندر سرطان
بر دست محمد بن بدر شاعر
بجوعه تمام شد بفضل یزدان

این نسخه که وقتی در تصرف مرحوم رضاقلی خان هدایت
صاحب مجمع الفصحاء نیز بوده است (رجوع شود بدیباچه مجمع
الفصحاء) گمانی است عبارت از ۲۶۰ ورق بقطع خشتی بزرگ
و بخط نسخ بسیار ممتاز و بنایت مضبوط و مصحح و آنرا در
سال ۱۹۱۳ میلادی یک نفر آنتیکه فروشی از ارامنه ایران
موسوم بکوریان برای فروش پیاریس آورده بوده (و بعد که
چنگ عمومی بمان آمده گویا بطرف امریکای شمالی سفر کرده
و آنرا نیز یا خود برده است) و آنوقت حضرت استاد محترم و
فاضل معظم آقای میرزا محمد خان قزوینی دامت افاضاته آنرا دیده
و بعضی چیزها از آن استنساخ فرموده اند که از آنجمله اند
رباعی های سیزده گانه ذیل که بعد صورتی از آنها را لطف فرموده و
به «کاوایی» فرستاده اند که ما نیز عین آنرا با همان املای اصل
نسخه از قبیل «کی» بجای «که» و «ج» بجای «ح» و «ک»
بجای «گ» و «ب» بجای «پ» و «ذ» اغلب بجای «د» نقل میکنیم

و چنانکه ملاحظه میشود رباعیات ذیل بر خلاف شصت و سه
رباعی سابق باشعار و افکار حکیم عمر خیام که مطابق اسناد
معینه دارای سبک خصوصی است کمال شباهت را دارند و حال
آنکه اگر در اشعار سابق دقت کنیم ملاحظه خواهیم نمود که
عده از آنها چندان اهمیت ادبی نداشته دارای مضامین عشق
و افکاری که از سبک و اسلوب حکیم اجل بکلی دور است
میباشند و عده دیگر که قابل قبولند بعضی همانهایی هستند که در
متن کتاب نیز موجودند.



—۱—

عالم اگر از بهر تو می آرایند
مکرای بدان کی عاقلان نکرایند
بسیار چو تو روند و بسیار آیند
بربای نصیب خویش کت بر آیند

چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد
خود را بکم و بیش دژم نتوان کرد
کار من و تو چنانک رای من و تست
از موم بدست خویش هم نتوان کرد

وقت سحرست خیز ای مایه ناز
زرمک زرمک باده خور و جنگ نواز
کانهای کی بجایند نیابند کسی
و آنها کی شدند کس نمی آید باز

چون نیست مقام ما درین دهر مقیم
بس بی می و معشوق خطائی است عظیم
تاکی ز قدیم و محدث امیدم و بیم
چون من رفتم جهان چه محدث چه قدیم

چون ابر بنوروز رخ لاله بشست
رخ خیز و بجم باده کن عزم درست
این سبزه کی امروز تماشا که تست
فردا همه از خاک تو بر خواهد درست

بر سنگ زدم دوش سیوی کاشی
سرمست بدم جو کردم این اوباشی
بامن بزبان حال میگفت سیو
من چون تو بدم تو نیز چون من باشی

یک قطره آب بود و با دریا شد
یک ذره خاک بازمین یکتا شد
آمدش زن تو اندرین عالم چیست
آمد مکی پدید و نا پیدا شد

-۸-

ایام زمانه از کسی دارد تنک
کو در غم ایام نشیند دلتنک
می خور تو در آبکینه و ناله جنک
ز آن بیش کی آبکینه آید برسنگ

-۹-

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت
کس نیست کی این کوهر تحقیق بسفت
هر کس سخنی از سر سودا گفتند
ز آن روی کی هست کس نمیداند گفت

-۱۰-

ای پیر خردمند بکه تر بر خیز
وان کو ذک خاک بیز را بنکر تیز
بندش ده و گو کی نرم نرمک می بیز
مغز سر کی قباد و چشم پرویز

-۱۱-

دوری که درو آمدن و رفتن ماست
اورا نه نهایت نه بدایت بیذاست
کس می زند دمی در این معنی راست
کین آمدن از جگاورفتن بکجاست

-۱۲-

می خور که فلک بهر هلاک من و تو
قصدی دارد بجان پاک من و تو
در سبزه نشین و می روشن میخور
کین سبزه بسی دمذرخاک من و تو

-۱۳-

ای آنک نتیجه چهار وهفتی
وز هفت و چهار دایم اندر تفتی
می خور کی هزار باره بیشت کفتم
باز آمدنت نیست جو رفتی رفتی

یاد داشت

رباعی نمرة ۱۰ از متن در کتاب تاریخ جهانگشای
جوینی که سال ۶۵۸ تألیف گردیده بختام منسوب
شده نبا براین ارا باید علاوه بر اشعاریکه سابقاً
ذکر شده جزء رباعیات اصلی شمرد.

تصویر چند صفحه از نسخه اصلی متن.

چشمه باروی کلک برونه	دستم بر با ساقه علی برونه
از هر حبه ای بقیه خود را	زان پیش که حبه را بکلی برونه
و	
امشب بی جام یک منی خورم	خود را بدو مطلق منی خورم
اول سه مطلق عقل و نه خورم	بیشتر ز رازی خورم کرد
و	
بر داری یار و سبای دلجو	بیشتر شش جنب ام کرد باغ
بیشتر شش نیز اگر چرخ بد	صد بار یار کرد صد بار سب
و	
کر مایه بکوه بزی رقص	ناقص بود اگر مایه را نقص
از باد و طوبه جو مینوهای	دو حیت که او نه است شش

از دقت هر بر گرفته فانی
میگفت خدایا کسی اندر بار

ما کما از نور سینه هاج
سالی
پایست چه مای بستی چون

که بخیرم از تا کجایم یک نم
نفت زود سرشته از کمال غم

گذاول کار خود بر بدست آدم
یکجند جهان بکشت بر بدست قیوم

ای جیجی زکریا شکسته نسیم
که میلد تو با بجز: نه است

از او کنم که لایق بندم
من ته جان این خرمم

پایه در طلبش	تهدیه پرده ز خورشیدش
در کسوت خاص آمده غای	بر نام کسند و نیکو نای چند

چند کیم غوغا دانی خوش	بگرفت دل من از پریشانی
در تار و پود در میان خوسم	از تنگ و از شک مسلمان

در هر یک از این دو سر
 نفقت بماند و می در وقت بمان
 در هر دو سر پرده نه آخری یا پیش
 وقت از ساعت الحاق ۴۴



رساله برای تعیین مقدار طلا و نقره در جسم

مرکب از آنها از حکیم عمر خیام

نام این رساله عربی که بتوسط خیام نوشته شده
در بعضی کتابها موجود و تنها نسخه آن در کتابخانه
کوئا در آلمان محفوظ بود. برای اینکه این رساله
هم انتشار یافته مهجور نماند انرا عکاسی کرده
بطبع آن در برلین اقدام نمودیم ولی چنانکه ملاحظه
میشود این قسمت تتمه یک رساله دیگریست و در
نسخه اصلی هم چند سطر قبل از این مختصر
نوشته شده که نقص وعدم استقلال انرا بخوبی ثابت
میکند. بهر حال این رساله برای نشان دادن مقام
علمی حکیم و طرز مخصوص او برای اثبات
مطالب علمی با ذکر مثال و غیره نمونه کافست
اینست عین نسخه کتابخانه کوئا:

بسم الله الرحمن الرحيم

للحكيم الفاضل أبي الفتح عمر بن إبراهيم
الضامي في الاختيال لمعرفة مقدار الذهب والفضة
في جسم مركب منهما.

إذا أردت أن تعرف مقدار كل واحد من
الذهب والفضة في جسم مركب منهما فخذ مقداراً
من الذهب الخالص وتعرف وزنه في الهواء ثم خذ
كفتين متساويتين متشابهتين من ميزان وعمود متشابه
الاجزا اسطوانتي الشكل وضع الذهب في إحدى
الكفتين في الماء وفي الأخرى ما يتقاربها وحمل
العمود موازياً للافق واعرف مقداره ثم اعرف
نسبة الوزن الهوائي الذهب إلى وزنه المائي وكذلك
خذ فضة خالصة واعرف نسبة وزنها الهوائي إلى
وزنها المائي فإن كانت النسبة مثل نسبة وزن

الذهب الهوائي إلى وزنها المائي فإن المركب من
الذهب الخالص لا شيء فيه من الفضة وإن كانت
النسبة مثل نسبة الفضة فإن المركب هو من الفضة
لا شيء فيه من الذهب وإن كانت النسبة فيما
بينهما فحينئذ يكون الجرم مركباً منهما و
وجهه أن تعرف مقدار كل واحد منهما بالوزن
الهوائي وتقرض مقدار الذهب أه فيكون
أه وزن الذهب الهوائي ووزنه المائي حر فيكون
هـ ب وزن الفضة الهوائي ورك وزنه المائي
و معلوم أن نسبة أه إلى حر أصغر من نسبة أب
إلى ح ك لأن الذهب في الماء أثقل من المركب
منه و من الفضة على ما يتكفل برهانه صاحب العلم
الطبيعي ونسبة هـ ب إلى ر ك أعظم من نسبة أب
إلى ح ك لأن الفضة في الماء أخف من المركب
منها و من الذهب و نجعل نسبة هـ ج إلى ر ك

كنسبة اه الى ح ك بنا لاضطرار يكون ه ح اصغر
 من رب و نسبة اه الى ح ك كنسبة ه ح الى ر ك
 فيكون نسبة جميع اح الى جميع ح ك كنسبة اه الى
 ح ك كما بين في خامسة الاصول و نسبة اه الى
 ح ك معلومة فيكون نسبة اح الى ح ك معلومة
 و ح ك معلوم فيكون اح معلوما و ح ب الباقي
 معلوما و نسبة ح ه الى ر ك معلومة و كذلك نسبة
 ه ب الى ر ك معلومة فيكون نسبة ه ب الى ه ح
 معلوما و كذلك الى ح ب و ح ب معلوم فيكون
 ح ب معلوما و هو مقدار الفضة و هذه اشيا تبرهنت
 في المعطيات و تقع لهذا مثلا ليكون اسهل فليكن
 نسبة وزن الفضة الهوائي الى وزنها المائي كنسبة
 عشرة الى عشرة و نصف و نسبة وزن الذهب
 الهوائي الى وزنه المائي كنسبة عشرة الى احد
 عشر و اخذنا مقدارا مركبا منهما و وزناه في الهواء

فوجدناه عشرة وثلاثة ارباع و وزناه في الماء فوجدناه
 عشرة و نسبة عشرة الى عشرة و ثلاثة ارباع اعظم
 من نسبة عشرة الى احد عشر و اصغر من نسبة عشرة
 الى عشرة و نصف فعلمنا ان بالحقيقة مركب منهما
 ففرض مقدار اب من المثال المتقدم عشرة و مقدار
 ح ك عشرة و ثلاثة ارباع و اه مقدار الذهب
 بالفرض و لانعلم عدده و ح ك مقدار وزنه المائي
 وقد قلنا ان نسبة اح اه الى ح ك كنسبة اه الى ح ك

ح

ا _____ ب
 ح _____ ك

ر

م ك م م م
 اسكن شمس

کتابخانه
مجلس راسی ملی
۱۳۰۶

علامات و اختصارات
 ۱. نشانه قسطنطنیه
 ۲. اشاره به نسخ طهران است
 ۳. نسخه نیکلا
 ۴. نسخه ویتفیلد
 ۵. نسخه بودلین
 ۶. متن جدید
 ۷. کمالی
 ۸. کمالی
 ۹. کمالی
 ۱۰. کمالی
 ۱۱. کمالی
 ۱۲. کمالی
 ۱۳. کمالی
 ۱۴. کمالی
 ۱۵. کمالی
 ۱۶. کمالی
 ۱۷. کمالی
 ۱۸. کمالی
 ۱۹. کمالی
 ۲۰. کمالی
 ۲۱. کمالی
 ۲۲. کمالی
 ۲۳. کمالی
 ۲۴. کمالی
 ۲۵. کمالی
 ۲۶. کمالی
 ۲۷. کمالی
 ۲۸. کمالی
 ۲۹. کمالی
 ۳۰. کمالی
 ۳۱. کمالی
 ۳۲. کمالی
 ۳۳. کمالی
 ۳۴. کمالی
 ۳۵. کمالی
 ۳۶. کمالی
 ۳۷. کمالی
 ۳۸. کمالی
 ۳۹. کمالی
 ۴۰. کمالی
 ۴۱. کمالی
 ۴۲. کمالی
 ۴۳. کمالی
 ۴۴. کمالی
 ۴۵. کمالی
 ۴۶. کمالی
 ۴۷. کمالی
 ۴۸. کمالی
 ۴۹. کمالی
 ۵۰. کمالی
 ۵۱. کمالی
 ۵۲. کمالی
 ۵۳. کمالی
 ۵۴. کمالی
 ۵۵. کمالی
 ۵۶. کمالی
 ۵۷. کمالی
 ۵۸. کمالی
 ۵۹. کمالی
 ۶۰. کمالی
 ۶۱. کمالی
 ۶۲. کمالی
 ۶۳. کمالی
 ۶۴. کمالی
 ۶۵. کمالی
 ۶۶. کمالی
 ۶۷. کمالی
 ۶۸. کمالی
 ۶۹. کمالی
 ۷۰. کمالی
 ۷۱. کمالی
 ۷۲. کمالی
 ۷۳. کمالی
 ۷۴. کمالی
 ۷۵. کمالی
 ۷۶. کمالی
 ۷۷. کمالی
 ۷۸. کمالی
 ۷۹. کمالی
 ۸۰. کمالی
 ۸۱. کمالی
 ۸۲. کمالی
 ۸۳. کمالی
 ۸۴. کمالی
 ۸۵. کمالی
 ۸۶. کمالی
 ۸۷. کمالی
 ۸۸. کمالی
 ۸۹. کمالی
 ۹۰. کمالی
 ۹۱. کمالی
 ۹۲. کمالی
 ۹۳. کمالی
 ۹۴. کمالی
 ۹۵. کمالی
 ۹۶. کمالی
 ۹۷. کمالی
 ۹۸. کمالی
 ۹۹. کمالی
 ۱۰۰. کمالی

م. ک. م. ش. ا.
 اسکن شد

تاریخ: ۱۳۸۵ / ۵ / ۱۱

